



شماره ۴۷ سال سی و ششم - سه شنبه ۵ تا شنبه ۹ اسفندماه ۱۳۵۴

خواندنیها



پیکان جوانان ۵۶

パイカン. ジャワナン

www.javanan56.com



بزرگداشت سوم اسفند

● روز یکشنبه (پریروز) بمناسبت سالروز کودتای تاریخی ۱۲۹۹ و فتح تهران از سوی سردار دلیر و بانی ایران نو، رضاشاه کبیر، در تهران و شهرستانها مراسمی در جهت بزرگداشت کودتا برپا شد.

سمینار آئین ملی

● هفته گذشته سمینار آئین ملی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی برگزار شد و پس از بیانات آقای امیرعباس هویدا نخست وزیر، سایر اعضا سمینار هر یک گزارشی از اقدامات منطقه‌ای عملیات خود را خواندند.

سلام نوروز ۱۳۵۵

● در این مراسم آقای امیراسداله علم وزیر دربار شاهنشاهی اعلام داشت که در مراسم نوروز سال ۱۳۵۵ بیش از دوازده هزار تن از نمایندگان طبقات مختلف مردم، سلام نوروز را در آرامگاه رضا شاه کبیر به پیشگاه شاهنشاه شرفیاب خواهند شد.

مذاکرات ایران و عراق

● آخرین دور مذاکرات ایران و عراق درباره سفر زائران ایرانی به عتبات عالیات از روز یکشنبه گذشته آغاز شد. درخواست متقاضیان سفر عتبات در مساجد دریافت خواهد شد.

تجدید نظر در قیمتها

● تجدید نظر در قیمت های تعیین شده از سوی مرکز بررسی قیمتها با توجه به قیمت های ریشه ای

و عوامل متشکله قیمتها، در دستور کار مرکز بررسی قیمتها قرار دارد و نتیجه مطالعات در این زمینه بزودی اعلام خواهد شد.

شرکتهای خلافتکار خارجی

● جزئیات تخلف سه شرکت خارجی که قرار بود بیمارستانهای منطقه ای در ایران بسازند فاش شد و هر سه شرکت از کار در ایران محروم شدند. شرکتها، ملیت فرانسوی و آمریکائی و انگلیسی دارند.

مرک تروریستهای خرابکار

● در هفته گذشته، طی دو جریان مشابه، و بهنگام سرقت در لاله زار و اطراف خیابان تاج دو تروریست خرابکار که به نارنجک مسلح بودند بر اثر انفجار نارنجکها به قتل رسیدند.

معاونان تازه بازرگانی

● در شرفیابی روز ۵ شنبه گذشته به پیشگاه شاهنشاه، وزیر بازرگانی معاونان و مسئولان تازه آن وزارتخانه را باین نحو معرفی کرد ایرج علومی معاون اجرایی و هماهنگی - تقی سیرنگ معاون وزیر و رئیس هیئت مدیره و مدیر عامل سازمان غله و قند و شکر و جای - ایرج آریان پور معاون بازرگانی داخلی - متوجهر اشرافی رئیس کل مرکز بررسی قیمتها.

قرارداد هوایی با مصر و کویت

● براساس قراردادی که میان شرکت هواپیمائی ملی ایران و دو شرکت هواپیمائی مصر و کویت امضاء شد، هواپیمائی ملی ایران در پرواز

های خود بقاهره از طریق کویت میتواند در هر پرواز ۷۰ مسافر از کویت به قاهره و بالعکس حمل نماید.

بازار مشترک خلیج فارس

● يك سخنگوی دولت کویت اعلام کرد که چهار کشور خلیج فارس یعنی (عربستان سعودی، قطر، کویت و امارات عربی متحده) به توافقی دست یافته اند که ایجاد بازار مشترک خلیج فارس را باعث خواهد شد.

راههای اصلی و فرعی

● برای اجرای برنامه احداث ساختمان های کشوری، اعتباری به مبلغ ۱۳۵۰۰۰۰۰۰ ریال تامین شده است که از محل اعتبارات عمرانی برنامه پنجم در سال آینده بمصرف خواهد رسید.

قرارداد های عمرانی

● قرارداد ۲۲ پروژه عمرانی در سراسر کشور میان وزارت مسکن و شهرسازی و پیمانکاران، با هزینه ای معادل ۷۲۷۰۰۴۰۰۳۳۰ ریال امضاء شد که ۵ پروژه آن مربوط به تهران است.

فولادسازی بندرعباس

● مقدمات احداث مجتمع فولادسازی بندر عباس و کارخانه تولید فولاد مخصوص اصفهان فراهم شد و مبلغ ۱۲۵ میلیارد ریال اعتبار برای ایجاد دو مجتمع تولید فولاد تامین گردید.

خبرهای رسمی کشور و جهان ، و خلاصه گزارشها و شامل : رپرتاژهای خبری و زنده خبرهای خاص و خصوصی مطبوعات و انواع شایعات

روابط خارجی

● نلسون راکفلر معاون ریاست جمهوری آمریکا ماه آینده برای يك دیدار چند روزه از ایران به تهران می‌آید و مذاکراتی با مقامات ایرانی بعمل می‌آورد .

راکفلر علاوه بر مسافرت به ایران به چند کشور دیگر که در مراسم برگزاری جشن های دویستمین سال استقلال آمریکا فعالیت دارند سفر میکند .

● منابع آگاه معتقدند که سفر نلسون راکفلر به ایران و چند کشور دیگر اگر جنبه قدردانی و تشکر از فعالیت این کشورها را دارد اما معهدا مذاکراتی نیز در زمینه همکاری ها و مسائل اقتصادی و سیاسی دوجانبه و جهانی صورت میگیرد .

«کیهان»

● با مذاکراتی که هم‌اکنون از سوی دو شرکت بیمه پر سرمایه آمریکا و چند شرکت بیمه در ایران دنبال میشود ، تا چند ماه آینده فعالیت شرکت های بیمه آمریکائی در خاورمیانه ، در تهران متمرکز میشود .

● يك مقام بلندپایه بیمه که کارگزار مذاکرات شرکت های بیمه ایران و امریکاست گفت از آنجا که تاکنون مرکز شرکت های بیمه آمریکا در خاورمیانه ، در بیروت بود و به علت جنگ داخلی اخیر این مرکز از میان رفته است ، شرکت های بیمه آمریکا کوشش میکنند که از طریق سرمایه گذاری یا خرید قسمتی از سهام چند شرکت بیمه ایرانی ، مرکز فعالیت خود را در خاورمیانه به تهران منتقل کنند .

«آیندگان»

● وزارت امور خارجه اعلام

کرد دولت شاهنشاهی ایران و دولت ایرلند نظر به علاقه‌ای که به حفظ و گسترش مناسبات مودت آمیز موجود بین دو کشور دارند تصمیم به برقراری رابطه سیاسی در سطح سفارت و مبادله سفیر گرفته‌اند .

«رستاخیز»

روابط داخلی - اداری

● مقامات وزارت بازرگانی گفتند مطالعات تازه بمنظور تجدیدنظر های وسیع در چگونگی قیمت گذاری کالاها از چند روز قبل شروع شده و ادامه دارد و در روز های آینده نتیجه این بررسی ها اعلام و وارد مراحل اجرائی میشود . منظور آنستکه قیمت گذاری کالاها از هرنوع براساس ضوابط عملی‌تر و منطقی‌تری استوار باشد و در روزها و شب های آینده که مردم بیشتر متوجه خرید میشوند از امتیازات این تصمیمات استفاده کنند .

«خراسان»

● ایجاد واحد های تولیدی در روستاهای کشور که از مدتها پیش از طرف مقامات این وزارتخانه در دست مطالعه بود و دولت نیز اجرای سریع آنرا بمقامات مسئول توصیه کرده است مراحل پایانی خود را طی کرده و ترتیبی داده شد تا در اوایل سال آینده اقدام به ایجاد واحد های تولیدی و صنعتی در روستا های کشور شود و بهمین جهت برای فراهم کردن مقدمات ایجاد واحد های تولیدی و صنعتی در روستاهای کشور عده‌یی از کارشناسان وزارت صنایع و معادن ، وزارت تعاون و امور روستاها وزارت کشاورزی و

بیماری مراجعه به پزشك خارجی

فرزند یکی از ثروتمندان استان‌های شمالی کشور در يك حادثه اتومبیل از ناحیه دو پا سخت دچار آسیب شده‌است . این ثروتمند شمالی با تلگراف های فوری ، تلفن های پی در پی و پیشنهاد های کلان مالی ، يك پروفیسور معروف انگلیسی را به اتفاق گروه پزشکی‌اش به ایران دعوت کرده‌است . همین محافل گفتند که پروفیسور انگلیسی در نخستین تماس نشانی يك پزشك ایرانی را در تهران داد و گفت هرچه میدانم و میتوانم ، در توانائی این پزشك ایرانی‌هم است . سرانجام پروفیسور انگلیسی بر اثر پافشاری ثروتمند ایرانی عصبانی شده است و به او گفته «شما ایرانی‌ها عادت کرده‌اید که پزشكان خارجی را برتر بدانید ، در صورتیکه گاهی اوقات ما در مسائل پیچیده پزشکی به وسیله تلفن از راهنمائى همین پزشك ایرانی كمك میگیریم » . فرزند این ثروتمند شمالی هم‌اکنون زیر نظر پزشك ایرانی تحت درمان است .

«آیندگان»

مخصوص کامل میشود و امکان دست بردن در آن وجود ندارد .

به جریان افتادن گذرنامه های جدید ، همانطور که در قانون پیش بینی شده است، گذرنامه های دانشجویی با گذرنامه های عادی یکسان خواهد شد. «پیغام امروز»

● در سومین دوره اردو های عمرانی ملی که، تابستان آینده تشکیل خواهد شد ۵۰ هزار دانشجو و دانش آموز شرکت خواهند کرد . در این دوره از اردوها ، مهمترین برنامه با سواد کردن بی سوادان است و قرار است هر شرکت کننده در برنامه اردوها ۲۰ نفر را با سواد کند .

● برپایه طرح تازه ای که ۴۰ تن از صاحب نظران و متخصصان مسائل اجتماعی ، دانشجویی و حزبی در اجرای گسترده تر برنامه اردو های عمرانی ملی تهیه کرده اند و از سوی مقامات تصویب شده است در برنامه اجرائی امسال شرکت کنندگان در اردو های عمران ملی به جز فعالیت های پزشکی ، ساختمانی و عمرانی ، مبارزه با گرافروشی و مبارزه با بی سوادی نیز گنجانیده شده است .

«آیندگان»

روابط اقتصادی

● براساس طرحی که از یکسال پیش به اجرا گذاشته شده بزرگترین کارخانه کشتی سازی خلیج فارس و تعمیر کشتی در بندر عباس تأسیس میگردد و بهره برداری از این کارخانه تا دو سال دیگر آغاز خواهد شد . کارخانه کشتی سازی خلیج فارس در رونق هرچه بیشتر وضع اقتصادی بندر های خلیج فارس نقش مهمی ایفا خواهد کرد و با بیش از یک میلیارد دلار هزینه در بندر عباس احداث میشود و براساس پیش بینی هایی که در طرح اجرایی آن بعمل آمده ، با آغاز بهره برداری از آن بیش از ۳۷۰۰ کارگر

عکس العمل کاهش قیمت نفت ایران در جهان

کاهش یافتن نفت ایران بازتاب همه جانبه ای در جهان داشته است . مطبوعات هریک از کشور های جهان براساس سیاستی که دارند اظهار نظری درباره این کاهش کرده اند . مطبوعات انگلیس یادآور شده اند که این کاهش قیمت اثری در افزایش فروش نخواهد داشت .

بنابه گزارش خبرگزاری فرانسه از کویت «عبدالمطلب الکاظمی» وزیر نفت کویت اعلام داشت که تصمیم ایران در مورد کاهش قیمت نفت خود (حدود یک درصد) اقدامی «طبیعی و عادلانه» بوده است و این «حق قانونی این کشور است» .

وزیر نفت کویت روز چهارشنبه از طریق روزنامه کویتی «الانباء» اعلام داشت که این تصمیم مطابق با قطعنامه های «اوپک» است که به هرعضوی اجازه میدهد تا قیمتهای نفت خود را تعدیل کند .

«کاظمی» تأکید کرد که این تصمیم اجازه میدهد تا ایران آنچه را که در بازار جهانی از دست داده بود دوباره بدست آورد .

«رستاخیز»

پیش بینی شده است وسیله اتوبوس وارد دهکده المپیک خواهند شد .

«اطلاعات»

● کمیته حزبی بررسی مسائل اداری و قوانین استخدام پیشنهاد کرد که مدت تحصیل کارمندان در داخل و خارج کشور که با استفاده از مرخصی بدون حقوق انجام میگردد جزو سوابق خدمت آنان محسوب شود .

● براساس این پیشنهاد دوران تحصیل کارمندان دولت بشرط ارائه دانشنامه و پرداخت کسور بازنشستگی، در تغییر و ارتقاء گروه و دریافت اضافات مربوط به آن موثر خواهد بود. «رستاخیز»

● گفته شد گذرنامه های جدید در سال آینده مورد استفاده قرار می گیرد و ترتیبی داده شده که این گذرنامه ها برای مدت شش سال اعتبار داشته باشد و هر سه سال یکبار تمدید شود در حال حاضر چاپ این گذرنامه ها خاتمه یافته و شکل ظاهری آن از لحاظ جلد و کاغذ و تعداد صفحات با گذرنامه های فعلی تفاوت دارد . کلیه مشخصات گذرنامه های جدید بوسیله ماشین های

منابع طبیعی ، عازم روستاهای کشور شدند .

«بورس»

● بمنظور هم آهنگی فعالیت های مربوط به شرکت نمایندگان در مراسم نوروز ۱۳۵۵ شورائی بنام شورای هم آهنگی شرکت نمایندگان طبقات مختلف مردم در سلام خاص نوروز ۱۳۵۵ به مسئولیت دکتر آموزگار و عضویت نمایندگان سازمان های مربوط تشکیل شده است .

● این شورا تا کنون سه بار تشکیل جلسه داده و تصمیمات زیر را اتخاذ نموده است :

تعیین ۱۲ مرکز تجمع برای گروه های مختلف مردم شرکت کننده در مراسم که تعداد آنان حدود دوازده هزار نفر پیش بینی شده است. ترتیب استقرار سه هزار نفر نمایندگان استانها و فرمانداری های کل که در دهکده المپیک مستقر شده و از آنان پذیرائی خواهد شد .

این عده روز بیست و پنجم اسفند ماه همراه با سرپرستانی که برای آنان

شگرد ورزشکارانه

در روز افتتاح مسابقه‌های فوتبال جام والا حضرت ولایتعهد در آهواز طبق معمول می‌بایستی تیم های شرکت کننده از برابر جایگاه ویژه رژه می‌رفتند و همین کار هم شد اما مشکل کار اینجاست که تیم های شوروی ، لهستان ، کره جنوبی و برزیل در شیراز بودند و طبیعی است که نمی‌توانستند در آهواز باشند اما مسئولان برگذارکننده مسابقه ها فکر بکری کردند و بعد از مدتها تلاش و کوشش آدم هائی شبیه ملت های شرکت کننده که در شیراز بودند پیدا کردند تا پشت سر پرچم آن کشور رژه رود ، چند بازیکن کاملاً سفید پوست که مثلاً از شوروی بودند، بدنبال پرچم شوروی رژه رفتند و دو بازیکن کاملاً سیاه پوست در پی پرچم برزیل بودند . در مورد کره اها توفیقی برای مسئولان بدست نیامده بود ، اما جالب اینجاست که در دیدار تیم نوجوانان خوزستان با ایتالیا و سپس برابر جوانان وقتی بهتر دقت کردیم ، دیدیم همان دو بازیکنی که زیر پرچم برزیل رژه رفته اند حالا با پیراهن تیم ایران بمیدان آمده اند . بیشتر که پرس و جو کردیم معلوم شد که از سیاه پوست بودن این دو استفاده شده و آنها را بنام برزیل جا زده اند .

«آیندگان»

گوناگون

● در سال آینده ۹۷ میلیارد ریال از اعتبار سازمان انرژی اتمی ایران صرف تهیه مقدمات ایجاد گروه دوم مولدهای اتمی ایران ساخت کشور فرانسه خواهد شد .

● این سازمان برای خدمات مهندسی نیروگاههای اتمی ایران در سال آینده ۴۰۰ میلیون ریال و برای طرح اصلاح اراضی با استفاده از رسوبات سد وشمگیر ۱۸ میلیون ریال اعتبار تخصیص داده است .

«خراسان»

● ۵ پارکینگ هواپیمای باری و سه انبار کالا هریک به وسعت ۸ هزار متر مربع در اراضی رودخانه کن ، جنب صنایع نظامی ساخته میشود .

● احداث این پارکینگ و انبار ها ، برای جلوگیری از تراکم شدید کالاهای وارداتی در مهرآباد و نیز خالی شدن محوطه فرودگاه از هواپیما های باری است .

با زدن اولین کلنگ ، ساختمان متروی تهران عملاً آغاز خواهد شد .

● در مورد اینکه چرا پس از ۱۴ ماه بعد از امضای قرارداد کار مترو عملاً شروع میشود باید گفت این فرصت برای مطالعه دقیق زمین شناسی - نقشه برداری و بررسی جزئیات کار تعیین شده که در این مرحله فرانسوی ها و کارشناسان ایرانی به مطالعه خواهند پرداخت .

خطوط متروی تهران و حومه قسمت بندی شده و پیمانکاران ایجاد مترو را در هر قسمت بعهده میگیرند .

«رستاخیز»

● با خرید قطعات پیش ساخته ۲۵۰ واحد مسکونی از انگلستان که حمل آنها با تریلر از زمین و دریا به تهران آغاز شد ، سیستم تازه خانه سازی این کشور در ایران تجربه میشود . خانه ها براساس خواسته های هر کشور ساخته میشود و دارای قطعات و چار چوبهای آماده است .

«آیندگان»

مهندس - تکنیسین در آن مشغول کار میشوند .

«بورس»

● برای توسعه و بهبود اقتصاد بازرگانی و صنعتی کشور از راه ترویج و حمایت صنایع دستی ، برنامه تازه ای از سوی مرکز صنایع دستی برای سال آینده تهیه شده است که بر اساس آن خرید و فروش محصولات صنایع دستی ایران شامل صنایع کارگاهی ، خانگی و روستائی در سال ۵۵ بطور قابل توجهی افزایش خواهد یافت و بهره برداری از فروشگاه های تازه مرکز صنایع دستی در زنجان ، سمنان ، آباد و فروشگاه شماره ۱۲ اصفهان آغاز میشود و به علاوه نمایندگی های مرکز صنایع دستی در خارج از کشور توسعه و گسترش می یابد .

«آیندگان»

● براساس يك برنامه بلند مدت دولت میتواند با استخراج نزدیک بدو سوم از ذخائر مس سرچشمه در طول ۲۰ سال سالانه در حدود ۱۴۷ هزار تن و مجموعاً در حدود دو میلیون ونهصد هزار تن مس خالص با عیار ۹۹۹ درصد تولید کند . این میزان ذخائر معدنی تنها در صورتی است که بهره برداری از معادن تا عمق ۲۰۰ متر انجام شود .

● نخستین برآورد ها حاکی است که ذخایر معدن در وسعتی به طول دو و نیم کیلومتر و عرض يك و نیم کیلومتر از ذخیره ای در حدود ۴۲۷ میلیون تن سنگ معدن به عیار در حدود دودهم درصد برخوردار است . این مقدار ذخیره معدن مس سرچشمه را در خاورمیانه در ردیف اول و در میان معادن بزرگ مس جهان در ردیف پنجم قرار داده است .

«خراسان»

● قرارداد مترو در این هفته با پیمانکاران فرانسوی پاراف میشود و پس از پرداخت نخستین پیش قسط آن به مبلغ ۱۴۴۰ میلیون تومان ۱۴ ماه بعد

● سازمان ثبت اسناد و املاك

کشور اعلام کرد دفاتر اسناد رسمی کشور موظفند پس از انجام معامله اتومبیل هایی که پلاك تهران دارند مشخصات اتومبیل را به نزدیکترین شهربانی که واحد شماره گذاری دارد ارسال دارند. این اعلامیه که به کاپیه ادارات ثبت اسناد ابلاغ میشود بدین منظور است که رسیدگی به تخلفات و اخذ جریمه های رانندگی آسان شود. نقل و انتقال وسائل نقلیه زمینی در تهران باید در اداره راهنمایی و رانندگی ثبت شود و در صورتی که خرید و فروش این وسائل در دفاتر اسناد رسمی انجام گیرد سردفتر وظیفه دارد سند انتقال را به اداره راهنمایی و رانندگی ارسال دارد تا در این اداره شناسنامه کارت شناسائی - وسیله به نام صاحبان ثبت گردد.

«پیغام امروز»

● گفته شد پیش بینی برای تصاعدي کردن نرخ آب، شهرداری تهران را نگران کرده است. شهرداری تهران در یادداشتی که برای مقامات وزارت نیرو نوشته یادآوری کرده است که با توجه به کمبود منابع آب تهران تصاعدي کردن مصرف آب صحیح است ولی در مقابل موجب خواهد شد مقدار زیادی از چمن های منازل به ویژه در شمیرانات محدود شود. بعلاوه هرچه کمتر به مصرف فضای سبز منازل برسد نیاز مردم به پارک و فضای سبز عمومی بیشتر خواهد شد منتها برای حفظ فضا های سبز و گسترش آن در تصویب نامهای که تهیه میشود مصارف آب پارکها و فضا های عمومی مانند کاخ جوانان طبق تعرفه مورد توافق فعلی باشد فضای سبز تهران بیشتر گسترش خواهد یافت.

«رستاخیز»

۴۰ مرکز آموزش نمونه ساخته می شود

با يك اعتبار ۱۰۰ ميليون تومانی ۴۰ مرکز آموزشی نمونه با همکاری بانک جهانی در نقاط مختلف کشور تاسیس میشود بموجب طرحی که در این زمینه به اجرا گذاشته شده است. ۴۰ مرکز آموزش نمونه در سطح دبستان دبیرستان و دانشکده علوم تربیتی در شهر های مختلف کشور موجود می آید اهمیت اجرای این طرح بیشتر از آن جهت است که بموازات بررسی نقشه های استاندارد مطالعاتی در زمینه استاندارد کردن وسایل و تجهیزات مدارس، بهبود روش و محتوی آموزش علوم و همچنین روشهای تازه تعلیم و تربیت مورد مطالعه و عمل قرار میگیرد.

این طرح با اعتباری معادل ۰.۶۱ میلیارد ریال بتصویب رسیده است و بمطابق همکام ساختن معلمان باشیوه های جدید آموزش و پرورش که در آینده در چنین مرکزی بکار گرفته خواهد شد. تعدادی از معلمان به خارج از کشور اعزام شده و میشوند بدین ترتیب امید میرود که با بکار گرفتن شیوه های جدید آموزشی عامل تحرك و نوآموزی در نظام آموزشی کشور بوجود آید.

«بهار ایران»

ارزش کل مورها بیش از ۳۷ میلیون و ۸۷۰ هزار ریال بود که با اضافه شدن حقوق و عوارض گمرکی و کرایه حمل و نیز سورشارژ هزینه انتظار جمعا ۱۰۰ میلیون ریال زیان وارد شده است.

«آیندگان»

● سه شرکت خارجی بعلت خلف وعده و وارد کردن ضرر و زیان به ایران تحت تعقیب قرار خواهند گرفت. سه شرکت مزبور مدت زمانی طولانی را برای قبولاندن پیشنهادات خود بایران تلف کردند و باین ترتیب موجب بتاخیر انداختن اجرای طرح ضروری دولت شدند و بدولت ایران زیان رساندند.

این سه شرکت متعهد بودند که براساس طرح پیشنهادی ایران ۶۰۰۰ تخت بیمارستانی در مناطق مختلف ایجاد کنند.

«رستاخیز»

زیرا به گفته مقامات مطلع، از مدتی پیش، بعلت بالا رفتن هزینه واردات کالاهای از طریق ترکیه، گروهی از واردکنندگان، برای آوردن اجناس فوری و ضروری خود، متوسل به استفاده از هواپیما برای اینکار شده اند و همین امر باعث تراکم شدید کالا در گمرک مهرآباد شده است.

«بوس»

● يك كشتی موز در بندر شاهپور به دریا ریخته شد.

كشتی به نام «جو» حامل ۲۱۳۰ تن موز از ۳۵ روز پیش در بندر شاهپور در انتظار تخلیه بار بود و انتظار طولانی باعث شد که موزها فاسد شود.

● بازرگان وارد کننده موزها پس از پرداخت حقوق و عوارض گمرکی طی پروانه شماره ۳۶۸۶۸۸ اجازه ترخیص کالا گرفت ولی هنگام تخلیه متوجه شد همه موزها فاسد شده و بهمین خاطر از تحویل آن خودداری کرد.

مطبوعات و مسکن و آفت مشترك آنها

می بخشید از اینکه موضوع
مطبوعات و کار چاپ و انتشار را که
مسئله و موضوعی معنوی و فرهنگی
و آموزشی است با کار ساختمان مسکن
و مستغلات که امری صد در صد مادی
و اقتصادی و انتفاعی میباشد ، باهم
در یکجا و زیر یک عنوان آورده می-
خواهیم مورد بحث قرار دهیم .

مطبوعات و مسکن مانند ماست
و دروازه هستند ، ماست و دروازه
هیچ ربطی باهم ندارند جز اینکه
هر دو بستنی هستند ، یعنی آنها را
میتوان بست . مطبوعات و مسکن هم
با همه اختلاف وضع و عدم ارتباطی
که باهم دارند ، این روزها یک
وضع واحد و درد و آفت مشترك
دارند ، درد و آفتی که نه تنها رشد
و پیشرفت متناسب آنها را کند میکند ،
بلکه موجودیت آنها را هم تهدید میکند
و آن کاهش فاحش سرمایه گذاری در
این دو کسب و کار میباشد که اگر
با شتاب جلو آن گرفته نشود دیر یا
زود پرورش فکری و آموزش همگانی
مردم هم مانند موضوع خانه دار شدن آنها
با خطری بزرگ ، و زبانی غیر قابل
جبران روبرو خواهد شد .

برای اینکه جلو تولید و تکثیر
و پیدایش کار و کالائی را در یک

سرزمین بگیریم کافی است خمیر مایه
آن کار و کالا را از میان برداریم .
چنانکه برای جلوگیری از تولید ماست
و کره و پنیر و کشک و دوغ و بطور
کلی هر نوع لبنیات دیگر کافی است
که جلو تولید شیر را که خمیر مایه همه
آنهاست بگیریم . در چنین صورتی با
سالها کار و کوشش و یاری گرفتن از
علم کیمیا که پتروشیمی و تکنولوژی
باشد حتی یک قطره شیر هم نمیتوان
تولید کرد تا چه رسد بماست و کره
و پنیر .

خمیر مایه هر نوع مسکن و مستغل
هم قبل از مصالح و زمین و مهندس و
معمار ، سرمایه گذاری است که بدون
این یکی از هیچیک از آنها کاری ساخته
نیست و سرمایه گذاری در کار مسکن
این روزها غیر از آفات قدیمی مانند
گرانی زمین و کمیابی مصالح و کمبود
کارگر و دشواری سر و کار داشتن
با دستگاههای مسئول و عدم وجود یک
ضابطه درست و عادلانه بین مالک و
مستاجر ، با یک آفت تازه تر که
سلسله آفاتش باید گفت روبرو شده
و یا دارد میشود و آن اخذ سی درصد
مالیات از خانه های خالی ، و اجبار
بنصب پست فشار قوی برق در
ساختمانهای بیش از پنج طبقه و

تصاعدی کردن نرخ مصرف آب که
خمیر مایه و لازمه هر ساختمان است
میشود .

در مهر ماه گذشته که هیچیک
از این سه آفت تازه در سر راه
سرمایه گذاران سبز نشده بود طبق
گزارش بانک مرکزی که بتفصیل در
شماره گذشته بنظر تان رسید تعداد
روانه های صادر شده برای ساختمان
های تازه و هم چنین مقدار متراکم زیر
بنای آنها در شهر تهران بترتیب ۲۶
درصد و ۲۲ درصد کمتر از ماه مشابه
سال قبل بوده است . امسال که این
آفت تازه باین محصول بازار نیامده
روی آورده ، خدا میداند کاهش تا
چقدر خواهد بود .

بدیهی است منظور ما از سرمایه-
گذاری در کار مسکن ، ساختمان خانه
و آپارتمان و مستغلات بمنظور اجاره
بساگران است و گر نه در خانه مسکونی
و متعلق بخودش هر کس ممکن است
خشتی از طلا و خشتی از نقره هم
بکار ببرد و خم بابرو بیاورد ، ولی
اگر بخواهد در این رشته سرمایه-
گذاری بمنظور استفاده و بازدهی سود
منظور کند غیر ممکن است .

درست در یک چنین وضع و
موقعی که عوامل و ایادی داخلی
لطفا ورق بزنید

بصورت شکار جرگه سرمایه گذار در کار مسکن را در میان گرفته از هر طرف سر راه کار و حتی دست روی دست گذاشتن را بر او بسته اند و مانند هواپیمای حامل بمب و تروریست هیچکدام او را به فرودگاه های خود راه نمیدهند ، طراح بزرگ این نقشه ها که دست استعمار و طمعکار و طلبکار خارجی باشد ، مرز ها و فرودگاههای خود را بصورت پناهگاهی مطمئن و سود بده بروی آنها باز گذاشته است .

خوب باین آگهی که همین دیشب در روزنامه های خودمان بسود دیگران چاپ شده توجه فرمائید ، تا بدانید چه عوامل و ابادی چه بازبها بوجود میآورند تا کبوتر خوش نشین و حساس سرمایه از بام کاهکلی خود ما بلند شده بزر شیروانی بیگانگان پناه ببرد ، تخمش را آنجا بکند و فضلش را بروی بام ما باقی بگذارد .

« قابل توجه سرمایه داران محترم ، شرکت سهامی سرمایه گذاری (diia) ساختمان ۲۲ طبقه ای را در يك شهر بزرگ آلمان که ماهانه ۷۵ هزار مارک (در حدود دو میلیون ریال) فقط اجاره ۱۲ طبقه آن میباشد و درآمد سالیانه اش در حدود ۱۳ میلیون مارک (۳۵ میلیون ریال) عرضه میدارد و نیز سرمایه گذاری در شرکت های خصوصی و کارخانه ها تا ۴۹ درصد سهام با تضمین سود سالانه بین ۱۰ تا ۳۰ درصد و »

سوئیسی ها که در اقساط ۲۳ ساله ساختمان و آپارتمان عرضه میکنند بطوریکه ملاحظه میفرمائید شرایط طوری است که آب از لب و لوجه من و شما که چیزی نداریم سرازیر میکند وای بحال آنها که سرمایه و ولشان رویهم خوابیده و نمیدانند با آن چکار کنند .

اکنون معلوم میشود با اینهمه مضیقه مسکن که از آن دم میزنند ، چرا حتی یکنفر برای خرید ساختمان در شرف حراج اداره خواندنیها با آن شرایط استثنائی و موقعیت تجاری که در مرکز شهر دارد نمآید ، سراغ سایر آگهی کنندگان در صفحات نیازمندیهای روزنامه ها بهمچنان .

وقتی دلال بین المللی طبق همان آگهی « خانه های مسکونی در شهرهای گوناگون اروپا بقیمت متری ۱۲۰۰ مارک (۲۲۰۰ تومان) آنهم با تضمین اجاره » عرضه میکنند ، کدام سرمایه گذار احمقی میآید زمین متری ۴ هزار تومان در خیابان فردوسی تهران بخرد که بر اثر تراکم ترافیک دسترسی بآن نداشته باشد و وقتی هم خالی افتاد سی درصد مالیات بخاطر آن بپردازد و اگر هم باجاره واگذار کرد برای همیشه باید با آن وداع نماید ؟

من در شگفتم ، آنها که اندیشه جریعه کردن مالکان خانه های خالی را بمنظور وادار کردن آنها باجاره آنهم تا سی درصد ، بصورت قانون درآورده اند و اکنون بعد از مدتها به مرحله اجرا در میآورند ، چرا باین دو نکته مهم توجه نکرده و هنوز هم توجه نمیکنند . نخست آنکه دارا بودن خانه خالی و بدون مستاجر برای سرمایه گذار در کار مسکن ، مانند داشتن دختر دم بخت است ، هیچ صاحب دختری میل ندارد ، دخترش يك شب دبتر بخانه شوهر برود ، تا چه رسد بچندماه و چند سال و این خود بدترین نوع جریعه است که گفته اند :

کرا در پس پرده دختر بود
اگر مالدار است بداختر بود!
وای بوقتی که بی بضاعت باشد ،
آنهم دارای چند دختر و در عصر و
زمانی چون عصر وانفسای ما .
نکته دوم و مهم دیگر که قانونگران

و مجریان بآن توجه نکرده اند این است آنکه برایش امکان دارد و میتواند خانه ای را ماهها و سالها خالی وبدون مستاجر نگاهدارد و با ماهی مثلا سه هزار تومان زیان و عدم النفع که نگرفتن اجاره بها باشد بسازد ، بطریق اولی با سی درصد جریعه که دوسوم زیان و دردسرش کمتر است نیز خواهد ساخت و باز زیان این عمل عاید مستاجر خواهد شد .

بنابراین هراندیشه و تصمیمی دارید بسود سرمایه گذاری در کار مسکن بکار بیندازید نه بزیان آن . اینها قسمت هایی از آفات ملک و مستغل بود که ما و شما چون سرمایه ای در اینکار نداریم غم آنرا هم نداریم .

و اما در مورد کار مطبوعات و طبع و نشر کتاب که نه تنها سرمایه بلکه عمر و تندرستی ما هم مانند خیلی ها در راه توسعه و ترویج آن صرف شده ، آفت تازه ای پیدا شده که بمنزله خمیر مایه است ، تا آنجا که گرانی کاغذ و اجرت چاپ و دشواری کار توزیع با همه سختی و سنگینی ، در برابر آن چیزی بحساب نمیآید و سرمایه گذار هر قدر هم که عاشق و شیفته کارش باشد از ادامه آن باز میدارد و آن پرداخت نوعی باج و خراج فرهنگی و آموزشی بنویسندگان و مولفان خارجی از جیب خوانندگان ایرانی است که خوشبختانه همکار محترم روزنامه آیندگان در سرمقاله خودشان که در این شماره بنظر خوانندگان میرسد بطرز منطقی حق مطلب را ادا کرده اند .

بدیهی است ما از بیگانگان توقعی نداریم ، نهائیکه حتی ورود فیلم های بدآموز خود را بکشور ما تا مرز

آنهايي كه ندانسته راه نزول حادثه را

در خليج فارس هموار ميسازند

سعودی و کویت، دو کشور ناحیه خلیج فارس هستند که متهمند قیمت نفت را شکسته اند.

شیوه شکن قیمت، با توجه به خرید های بزرگ تسلیحاتی که این دو کشور کوچک، از امریکا دارند، و هیچ تناسبی با شرایط و نیاز های دفاعی آنان ندارد، ممکن است وضعی در نرخها بوجود آورده باشند که دست فروش آنها را در امریکا باز گذارده باشد.

کویت اگر سراسر خاک خود را با تانک و واحد های هواپرد، پیوشاند، با وجود ظرفیت جمعیت، و امکانات کلی دیگر، قادر به حمله و حتی دفاع از قلمرو خویش نخواهد بود. آنچه به کویت و نیز به سعودی، در منطقه شانس تحکیم موضع میدهد، شرایط سیاسی معتبر منطقه است، و آنها در محاسبه این شرایط سخت دچار اشتباهند.

عظیم ترین انبار اسلحه، که پول آنها از محل درآمد سرشار نفت خویش، کشور های سعودی و کویت میپردازند در روز حادثه، یا طعمه حریق خواهد شد، و یا ابزار کار دشمن آنها خواهد بود. ولی ذوقی که نزد مسئولان کویتی و مقامات سعودی برای خرید اسلحه پیدا شده گردش اقتصادی را میسر می سازند که پره های آن، پهلوی کشور های صاحب نفت و کشور های جهان سوم را می شکافد. این دو کشور، آب در آسیای سیاست نواستعماری غرب می ریزند. و راه نزول حادثه را در منطقه آرام خاور میانه، در خلیج فارس، هموار می سازند.

ممنوعیت گران کرده اند، حق دارند نوعی مالیات برداشت، برکتب و مطبوعات و انتشارات خود ببندند، تعجب ما از خودی و دستگاه های مسئول ایرانی است که چگونه وجدان خود را حاضر کرده اند تا در این بازی، با آنها بازی کنند و از خواننده ایرانی بسود بیگانه عوارض بگیرند و نام آنها «حق مولف» بگذارند! **حق مولف هم مانند حق مخترع**، اصلی است منطقی و منصفانه و بین المللی و انسانی که باید مصون و محترم باشد، ولی يك حق دیگر هم هست که مقدم بر آنست و نسبت بآن اولویت دارد و آن **حق عام و اجتماع** است که در مواردی بر **حق الله** هم استغفراه اولویت و برتری دارد.

يك اجتماع عقب مانده و تشنه فرهنگ و علم و آموزش و تحقیق را نباید و نمیتوان از نزدیک شدن و لب زدن به چشمه حیات بخش معرفت و آموزش باز داشت، دانائی، دارائی و ثروتی نیست که اختصاصی باشد.

اگر نپوستن بقرارداد بین المللی حق مولف (کپی رایت) را بعضی ها نقص و ننگی برای ما و کشور ما میدانند، ما نادانی و بیگانگی و دوری از فرهنگ و دانش جهانی را که نتیجه پیوستن بآن میباشد ننگی بزرگتر و بالاتر میدانیم و بهیچوجه حاضر نیستیم و نباید حق ملتی را که تشنه آموختن و یاد گرفتن است فدای حق فردی يك یا چند نفر بکنیم.

روزی که سواد و دانش و فرهنگ هم در کشور ما دوش بدوش سایر پیشروها واقعا پیش رفت و از ظواهر به مرحله تحقیق و تتبع و ابتکار در سطح جهانی رسید آنوقت است که ما هم بسایران باید پیوندیم و می پیوندیم نه امروز که تیراژ

دانااست و تالیف و نگارش آن گاوئر می خواهد و مرد کهن ببازي گرفته با نوار و کاست پر کردن و اسباب بازي که خاص سرگرمی است اشتباه کرده اند و گرنه برای هنرشنیه خواندنی تیراژ وسیع بمنظور بالا بردن ستون دربیان کار خود برخ نمیکشیدند.

البته میتوان امیدوار بود و انتظار داشت کسانی که امروزه و از کودکی با کتاب ولو بصورت ورق زدن و تماشای نقش های خالی آن آشنا میشوند در آینده شاید خواننده کتاب و لاجرم بکار برنده مطالب آن بحساب بیایند ولی تا آن موقع من و شما نیستیم و وقتی نبودیم: بعد از من و تو جهان چه دریا، چه سراب!

کتاب از دوسه هزار تجاوز نمیکند و ناشران آن ناچارند یکی پس از دیگری اینکار را رها کرده بکار دیگری بپردازند و مسئولان کار هم با دربرناز بخورد مردم دادن دلشان را باین خوش کرده اند که بانصد هزار کودک از کتابخانه های مخصوص کودکان بازديد کرده اند و فلان روستائی ۱۴ ساله کتاب «ماهی و موش» تالیف کرده است!

وحال آنکه خودشان هم میدانند کتابخانه رقتن کودک غیر از کتاب خواندن اوست و کتاب خواندن هم با فهمیدن آن فرق دارد و درک کتاب با بکار بردنش زمین تا آسمان. گوئی اینان کتاب و کتابت را که چکیده و حاصل اندیشه های بخته مردم

حق مردم ایران را فدای منافع چند بیگانه نکنید

داستان کهنه‌ی پیوستن به عهدنامه‌ی بین‌المللی حق مولف (کپی رایت) بار دیگر عنوان شده است. وزارتخانه‌ای که وظیفه‌اش تقویت و گسترش فرهنگ و هنر در این کشور است، همه‌ی کارهای دیگر را گذاشته است و به یاری کمیسیون ملی یونسکو، نماینده‌ی سازمانی که در سطح بین‌المللی بی‌اعتبار شده‌است، میکوشد قانون مربوط به حق مولف را از تصویب بگذراند.

استدلال موافقان پیوستن به حق مولف اساساً اینست که تنها کشورهای توسعه نیافته به این عهدنامه پیوسته‌اند و شایسته‌ی کشوری مانند ایران نیست که مترجمانش کتابها و مقالات مولفان خارجی را بی‌پرداخت حق مولف ترجمه کنند. آنها ممکن است برای استواری استدلال‌های خود پای مسأله‌ی تقلید را هم به میان بکشند که به معنی تکثیر آثار خارجی از صفحه و نوار و کتاب در ایران است ولی برای رفع هرگونه شبهه باید گفت که هم‌اکنون قانونهای لازم برای جلوگیری از تقلید به این معنی وجود دارد و برای جلوگیری از کار کسانی که کتابهای خارجی را چاپ افست میکنند یا نوارها و صفحه‌های خارجی را تکثیر میکنند بس است.

موضوع تنها بر سر حق ترجمه است. پیش‌برندگان قانون پیوستن به عهدنامه‌ی حق مولف می‌خواهند به دسترسی آزادانه‌ی کنونی مترجمان و ناشران کتاب و مطبوعات ایران به آثار نوشته‌ی مولفان خارجی به منظور ترجمه پایان دهند و آنان را هر گاه پای ترجمه‌ی نوشته‌ای پیش می‌آید وادار

به پرداخت پولی به مولف یا ناشر صاحب حق خارجی کنند.

این که ایران سرانجام باید به چنین عهدنامه‌ای به‌پیوند جای تردید نیست. مسأله تنها در زمان بندی است. کی به صرفه و صلاح فرهنگی ماست که به چنین عهدنامه‌ای پیوندیم و در اینجاست که موضوع پیشرفته یا توسعه نیافته بودن فرهنگی جامعه‌ی ایرانی پیش می‌آید. ما براین جنبه‌ی فرهنگی در پیشرفته یا واپس مانده بودن پای می‌فشریم زیرا درآمد سرانهمعیار درستی نیست. گذشته از آنکه درآمد سرانه ملی ایران نیز رقم چندان هنگفتی نیست. اگر درآمد سرانه تنها معیار پیشرفته بودن باشد، کویت و امارات متحد عربی پیشرفته‌ترین جامعه‌های جهان‌اند.

در واقع جامعه‌ی ایرانی به برکت سیاست‌های ناسالم و مجریان و مقررات نامناسب در يك رکود و فقر فرهنگی افتاده است که نه شایسته‌ی میراث فرهنگی آنست و نه با امکانات آن میخواند. ما در هر سال کمتر از هزار عنوان (چاپ اول) کتاب انتشار می‌دهیم که بیش از نیمی از آن هیچ ارزش فرهنگی ندارد، کتابخانه‌های عمومی ما اندک، کم کتاب و کم مراجعه‌اند در سراسر کشور، در این ۱۸۰ شهر یا بیشتر شمار تالارهای تأثیر به‌انگشتان دو دست نمیرسد، اگر موسیقیدانهای بیگانه را از ارکسترها و گروههای هنری خود بیرون بگذاریم در این زمینه نیز تقریباً هیچ نداریم، صنعت سینمای ایران با آنکه دست‌کم ده کارگردان با استعداد کم و بیش در سطح بین‌المللی در آن مدت کوتاهی مجال درخشیدن یافتند بطور منظم خفه و بی‌اثر شده است

و تنها «فیلم فارسی» در فضای آن توان نفس کشیدن دارد.

بیسوادان در ایران از هر کشور نیمه پیشرفته‌ای پر شمارترند. کتابخوانان و روزنامه‌خوانان این جامعه‌ی ۳۳ میلیون نفری به يك دهم کشور هائی نیز نمیرسند که جمعیتشان قابل مقایسه با ایران نیست. مجموع نسخه‌های چاپ شده‌ی کتابها یا روزنامه‌های ایران در مقایسه با کشوری که يك دهم ایران جمعیت دارد رقی است که مسلماً مایه‌ی سربلندی مسئولان نخواهد بود. این اشاره بس که تیراژ کتاب از دو تا چهار هزار بیشتر نیست و تیراژ همه‌ی روزنامه‌های ایران به حتی يك روزنامه در پاره‌ای کشور های دور و نزدیک منطقه‌ی جغرافیائی ما نمیرسد.

در چنین شرایطی سخن گفتن از پیشرفته و توسعه نیافته، خود فریفتن است. اگر بتوان با امضای يك عهد نامه از همه‌ی پله‌های پیشرفت به يك ضرب بالا رفت موضوع دیگری است شاید هم این يك برنامه‌ی ضربتی وزارت فرهنگ و هنر برای پیشرفت و گسترش فرهنگی جامعه‌ی ایرانی باشد.

ما در شرایط کنونی نیز با گماشتن و نگهداشتن مقامات نامناسب در مراجع تصمیم گیری، با سیاست‌های گمراه، با سختگیریهای قشری، با موانع دیوانسالاری، جلوی رشد و بالیدن فرهنگی را هرچه توانسته‌ایم گرفته‌ایم، دیگر چه دلیل دارد که يك مانع مالی سالی چند ده میلیون دلاری نیز بر سر راه آن برافرازیم؟

همه‌ی اینها محض آنکه فلان مقام دلنازک در فلان کنفرانس بین‌المللی به

شأنش برمیخورد که کشورش عهدنامه‌ی حق مولف را امضاء نکرده است؟

همین نویسنده در مقاله دیگری مینویسد:

کوششهای سازمان‌های معین برای پیوستن ایران به عهد نامه‌ی حق مولف (کپی‌رایت) در نابجاست. شرایط صورت میگیرد. نیاز فرهنگی ایران به خارج روزافزون است، زیرا گذشته از واپس ماندگی فرهنگی چند قشری ایران، شرایط سازمانی و اداری و اقتصادی نیز بر زیان گسترش و آفرینش فرهنگی کار میکنند. نویسندگان و شاعران و نمایشنامه‌نویسان و فیلم‌سازان، و ناشران و تهیه‌کنندگان فیلم، روزگار را هر روز بر خود سخت‌تر می‌یابند. اگر ترجمه نباشد، اگر واردات فرهنگی کند یا متوقف شود، این جامعه را از نظر فرهنگی با چه فرآورده‌ی داخلی میتوان خوراک داد؟ در شرایطی که تنها ابتذال و میان‌مایگی (مدیوکریته) میتواند خود را از هزار خم (لابیرنت) مقررات و هوسهای سازمانها و مسئولان نامناسب و ناکافی بگذراند بفرارشتن دیوار حق مولف به صورت پرداختهای گراف به ناشران و دلالان و کارگزاران بیگانه، دسترسی محدود این جامعه را به فرآورده‌های فرهنگی از اینهم کمتر خواهد کرد.

این پرداختها ممکن است در آغاز و تا هنگامی که ایران به عهدنامه نپیوسته است چندان گراف نباشد. ولی پس از امضای عهدنامه چه کسی میتواند ادعا کند آنچه برسر فیلم آمد بر سر کتاب و مطبوعات نیز نخواهد آمد؟ صادرکنندگان فیلم امریکائی مدتهاست به ایران فیلم نمی‌فرستند و خواهان بالا بردن بهای بلیت سینماهای ایران شده‌اند. دلالان حق مولف نیز فردا عنوان خواهند کرد که ایران کشور نفتخیز «ثروتمند»ی است و باید حق مولف سنگین‌تری بپردازد. آنگاه صنعت

نشر کتاب و مطبوعات ایران خود را ناگزیر خواهد دید یا دست از کتابها و مجلات و روزنامه‌های خارجی بشوید و یا به آثار ارزانتر و کم‌ارزشتروزی آورد.

در آن سده‌های دراز که فرهنگ همراه آفتاب از خاور به باختر می‌رفت نه یونسکو و وزارت‌های مسئول پیشبرد فرهنگ و هنر بودند که از باختریان حق مولف بخواهند و نه دلالان و وکلای دادگستری و سازمان‌های پرهزینه و پر قدرت دیگر که از گرفتن این حقوق خود را پولدار کنند. امروز که ما داریم بخشی از بستانکاری شگرف خود را از باختر به صورت ترجمه‌ی رایگان کتابها و مطبوعات باختری میگیریم، بانک برداشته‌اند که شایسته‌ی حیثیت ما نیست.

هیچ کس در این میان نمیخواهد به یاد آورد که گذشته از وام فرهنگی باختر به کشورهایمانند ایران، تاراج دوپست ساله‌ی منابع اقتصادی همه‌ی کشورهای جهان سوم، آنهمه مواد خام که به بهای ارزان نزدیک به رایگان به زور از ما خریدند و آنهمه بیعدالتی که در فروش کالا‌های خود به ما کردند، به ما حق میدهد به دست خود بر نابرابری مبادلات نیفزائیم و پرداخت‌های یکسویه‌ی اضافی نکنیم.

هم‌اکنون مطبوعات ایران بهای کاغذ و لوازم یدکی مصرفی خود را گرانتر از مصرف‌کنندگان اروپائی و امریکائی میپردازند. از سه سال پیش فروشندگان بیگانه آشکارا و بی هیچ شرم یک نرخ ویژه و بالاتر به خریداران کشورهای نفت‌خیز، و بیش از همه ایران، تحمیل میکنند. حالا ما، رضایت خاطر یونسکو و چند مقام اداری و سیاسی را، بیائیم و سالی چند ده میلیون دلار دیگر نیز از ملت خود دریغ کنیم و به جیب دلالان و کارگزاران و ناشران بیگانه بریزیم؟ پیوستن ایران به عهد نامه‌ی حق مولف تصمیمی شگرف‌تر از آنست که

پنهانی گرفته شود. پیامدهای اقتصادی و بویژه فرهنگی آن برای جامعه‌ای که سیاست فرهنگی درستی ندارد و سازمان‌های مسئولش خود را از بهترین استعدادها بی‌نیاز میدانند و صنعت نشرش واپس مانده و ناتوان است و فرآورده‌های فرهنگی‌اش قابل ملاحظه نیست، تاسف‌آور خواهد بود.

این جائی نیست که بخواهند جامعه را در برابر عمل انجام شده قرار دهند. باید از همه‌ی صاحب‌نظران، از ناشر و نویسنده و مترجم و کتاب‌فروش و استاد و فرهنگی‌نظر بخواهند، آثار چنین تصمیمی را در همه‌ی جای جامعه بررسی کنند و سود و زیانهایش را در ترازوی خردمندی و میانه‌روی و مصالح ملی بسنجند.

سودهای اندک و بیشتر دروغین چنین تصمیمی - سر بلند شدن مقامات وزارتخانه‌ی در بند نقش‌ایوان در گردهم‌آنیهای بیهوده و تشریفاتی بین‌المللی، رؤسید شدن خدمتگزاران ایرانی سازمانهای بی‌اعتبار بین‌المللی مانند یونسکو، نیرومند شدن شعبه‌های ناشران امریکایی و اروپائی در ایران، دریافت‌های مولفان انگشت شمار ایرانی که کارهایشان به زبانهای اروپائی ترجمه میشود - باید در برابر زبان‌هایش - گران شدن کتابها و مطبوعات ایران، افزوده شدن معطلی دریافت‌اجازه‌ی ترجمه بر موانع مقررات‌گذاری ثبت‌شماره‌ی کتاب در کتابخانه ملی، بیرون رفتن مبالغ هنگفتی ارز خارجی، تسلط تدریجی ناشران بیگانه بر صنعت نشر ایران - گذاشته شود.

ما صنایع غیر فرهنگی خود را با همه‌ی وسایل در برابر هجوم کالاهای صنایع بیگانه حمایت کرده‌ایم و میکنیم. چگونه است که صنعت فرهنگی خود را، که از همه‌ی صنایع مهمتر است، اینگونه میخواهیم به پیش‌گرگان و پلنگان ببندازیم؟ «آیندگان»

جنجال رشوه دهی شرکت هواپیما سازی لاکهید

جنجالی که ظرف چند ساعت بیش از نین در تمام عمرش دولت‌ها را سرنگون کرد
ژنرال نیروی هوایی که دست‌گدائی دراز کرده بود!

مثلا در ژاپن - به طوری که
کمیسون افشا کرد - لاکهید به عنوان
هوادار غیر رسمی خود در بین مصادر
کار - « یک شخصیت مظنون » را اجیر
کرده بود (و کرده است) « کوداما » راست
گرای اسرارآمیز مبارزه‌گر و جنک
طلب را که در آن واحد روابط حسنه‌ی
با حزب حاکم با صاحبان صنایع و با
دنیای زیر زمینی دارد .

کوداما به تنهایی تا آخر سال
گذشته ۷۰۸۵۰۰۰ دلار به جیب زده
است ، بخشی از آن را به صورت
اسکناس ، بسته‌بندی شده در صندوق
های گولپیکر محمولات و بخشی دیگر
را به صورت چک های تضمین شده
(و ناگفته نماند که یک روز ۳۰ میلیون
دلار چک از او در دیدند) .

او هنوز هم به ازای هر هواپیمای
لاکهید که به آلبیون ایرویز تحویل
بدهد ، ۶۰۰۰۰ دلار حق العمل می‌گیرد .
او در عوض موظف است ، با شل
کردن سر کسبه برای مقام های مسئول
برای محصولات لاکهید ، اوضاع را
جور کند (به قول کوچیان) .

یک همدم دیگر لاکهید در ۱۹۷۳
رسید داد که : وصول یکصد
عدد بادام زمینی را تأیید می‌کنم .
که ، به گفته‌ی « فیندلی » حسابرس
درواقع صد میلیون ین (۸۵۰۰۰۰ مارک)
بوده است .

لاکهید جمعا ۱۲۵ میلیون دلار
به ژاپن رشوه داده است که از آن
مقدار ۲۸۸ میلیون به جیب کارمندان
بلند پایه‌ی دولتی ژاپن سرازیر شده‌اند
اغلب از طریق یک شرکت مرموز

شرکت « لاکهید » همیشه از این اصل پیروی می‌کرده است که به شخصیت
ها یا افرادی که به نمایندگی دولت‌هایشان از لاکهید خریداری می‌کردند
هدیه‌ی داده نشود - نه در ایالات متحده و نه در هیچ کجای دیگر .
« راجر - بی - اسمیت » ، نایب رئیس و مشاور حقوقی لاکهید ایرکرافت
کورپوریشن در مارس ۱۹۶۷ طی نامه‌ی به اشپیکل .

در پرسروصداترین جنجال فساد تاریخ
پس از واترگیت و سیا جلوه دیگری
از راه زندگی آمریکائی .
این ماجرا هنگامی بر ملا شد که
کمیسون تحت ریاست سناتور دموکرات
« فرانک چرچ » در چهارشنبه و جمعه‌ی
دو هفته‌ی پیش ، دو پیش از ظهر تمام
از حسابرسان و مدیران « لاکهید »
در جلساتی علنی استنطاق کرد .

آنچه بدین ترتیب از پرده بیرون
افتاد ، آنقدر قابل انفجار بود که
یکی از اعضای اصلی کمیسون پس از
تبریک گفت : « سناتور ، شما ظرف دو
ساعت ، بیش از نین در تمام عمرش
دولت‌ها را سرنگون کردید . »

خبر شومی که واشینگتن به
دفاتر دولتی و اتاق های مدیران درز
کرد حاکی از آن بود که لاکهید از سال
۱۹۷۰ تا به حال دست کم ۲۴۸ میلیون
دلار به کشور های خارجی رشوه داده
است ، صرف نظر از مبالغه‌ی در سال
های شصت پرداخت شده و احتمالا
از این مقدار کم‌تر نبوده‌اند .

و پول با دست و دل‌بازی به همه
جا سرازیر شده بود - به کشور های
جهان سوم مثل نجریه ، مکزیک و
یا کلمبیا ، به آفریقای جنوبی ، به
ژاپن ، به ترکیه ، و نیز به غرب به
ظاهر متمدن ، به سوئد و ایتالیا ، به
هلند و جمهوری فدرال .

چند سال پیش راجر - بی -
اسمیت مشاور لاکهید در پاریس
از « گراند هتل » رم به یکی از مدیران
لاکهید با دست خود نوشت : « جانر
عزیز ، جای بایت را محکم کن ، چون
چیزی که حالا دارد نزدیک میشود ،
ممکن است سرنگونت کند ... (نماینده‌ی
ایتالیایی ما) می‌گوید باید .. بابت
کوم‌شاو به ازای هر هواپیما تا
۲۱۰۰۰۰ دلار بپردازید . »

« کوم‌شاو » لغتیست که از چین
میاید و معنای دیگری ندارد جز هدیه
تحفه . و به همین جهت هم اسمیت
در نامه‌ی به شدت محرمانه‌ی هفت
صفحه‌ی‌اش نگران آن بود که : در
صورت تسویه حساب با یک شخص
ثالث ، ما با دینامیت سروکار پیدا
خواهیم کرد .

و در واقع - دینامیت هم بود -
و دو هفته‌ی پیش که در برابر کمیسون
شرکت های چند ملیتی ستاد و دانشگن
ترکید ، صدای انفجارش نه فقط در
ایتالیا ، بلکه در تمام کوه‌ی زمین
پشت‌ها را لرزاند :

درست کم دو دولت (در ژاپن
و در ایتالیا) و یک خاندان سلطنتی
در هلند درگیر شدند و علاوه بر آن ،
سیاستمداران ، ژنرال‌ها و مدیران
دست‌کم نیم دوجین کشور در مظان
اتهام قرار گرفتند - همگی سهیم

رشوه سکسی:

برای انجام معامله های کلان ، فروشندگان به سیاستمدارانی که گاه در کسوت دلائل و واسطه ظاهر میشوند ، فقط رشوه ی پولی پیشنهاد نمیکند . در پرده برداری از رسوائی هائی که در بسیاری از کشور های اروپائی و آسیائی روی داده است ، از جمله اجرای وساطت برای ایجاد آشنائی بسیار خصوصی میان چین منسفیلدستاره ی زیبا و سرشناس امریکائی ، و یک سیاستمدار آلمانی است که حدس زده میشود فرانتس یوزف اشتراوس ، وزیر پیشین کابینه ی آلمان فدرال ورئیس کنونی شاخه ی باواریائی حزب دموکرات مسیحی باشد .

ماجرای را از زبان خود چین منسفیلد ، به نقل از مجله اشپیگل بشنوید :

چین منسفیلد ، در ۷ مه ۱۹۶۶ در نشریه «اخبار جهان» چنین نوشت : به من گفتند اگر با بازرگانان و سیاستمداران «خوشرفتار» باشم ، پول کلانی نصیبم خواهد شد . ولی من این پیشنهاد را رد کردم . من یک گدای آسمان چل راتر جیب میدهم این پیشنهاد که احتمالا سعادت مندانه ترین هم بود ، از یک سیاستمدار طراز اول آلمانی که سرگرم دیدار از امریکا بود رسید . کسی در نیویورک به من تلفن کرد و گفت که نماینده ی یک شرکت مشهور امریکائی است که با میهمان نامبرده مذاکراتی شغلی دارد . وی افزود : «این مرد خواستار چیزی کاملاً خاص شده است و میخواهد در ضیافتی خصوصی که در سویت خود در هتل میدهد ، شما هم حضور داشته باشید ، ما شما در جا صد هزار دلار خواهیم داد اگر با وی به نحوی که دلخواه اوست رفتار کنید .»

کاملاً پیدا بود که او چه میخواست . من خود را توهین شده احساس کردم . آنها میخواهند مرا به صورت یک روسپی بسیار گران درآورند ، اما به هر حال یک روسپی .

من به آن مرد گفتم : «بسیار متأسفم . دلم میخواهد آقای نامبرده را هنگامی بشناسم که دیگران هم حضور داشته باشند . ولی فعلاً وقت ندارم .» بعد ها تلگرامی دریافت کردم که پیشنهاد نامبرده در آن تأیید شده بود . «آیندگان»

هنك كنكى از دوريس دولت سابق ، هم نام برده شدند .

از طريق شركت هاى اسرارآمیزی هم كه فقط در هيات يك صندوق پستی وجود خارجی دارند و نام خود را گاه در پاناما و گاه در « لیشتن اشتاین » به ثبت رسانده اند ، معاملات تاریک خود را با ایتالیا صورت می دادند .

نماینده ی لاکهید در ایتالیا طبق اطلاع کمیسیون سنا يك «دوست خوب» برزیدنت لئون « و به گفته ی کوچیان » یکی از باشخصیت ترین آقایانی که من در سراسر جهان به چشم دیده ام » به ارباب لاکهید ضمن گشت سواره یی از رم گفته بود که باید دست کم دو میلیون دلار به کارمندان دولتی رشوه بدهد تا بتواند نزدیک به یک دوجین هواپیمای نظامی از نوع « سی - ۱۳۰ » را به ایتالیایی ها قالب کند . کوچیان این مبلغ را با در نظر گرفتن سفارشی به حجم نزدیک به ۶۰ میلیون دلار قابل قبول دانست .

و بدین ترتیب آن وقت از طریق شرکت پانامایی ۱۴۵۶۰۰۰ دلار بابت « امتیاز به حزب وزیر » پرداخت شد و ۲۲۴۰۰۰۰ دلار « پرداخت در وجه وزیر » نیز از طریق شرکت رمی صورت گرفت .

وزیر ۵۰۰۰۰ دلار دیگر هم از شرکت گرفت . و ۷۸۰۰۰۰ دلار بابت « پرداخت به وزیران پیشین » نیز از طریق شرکت دیگری واریز شد .

شركت هاى دیگری هم درلشتین اشتاین مستقر هستند به سوى آنها میلیون ها دلار سرازير شده بودند كه قرار بود معامله یی را با آفریقای جنوبی جوش بدهند . البته لاکهید با در نظر گرفتن این نکته که آمریکا از سال ۱۹۶۳ فروش اسلحه را به این جمهوری تحریم کرده است ، اجازه نداشت هواپیمای نظامی به آفریقای جنوبی تحویل دهد . اما هواپیماسازها راه حلی را بلد بودند . آن ها به جای

« سی - ۱۳۰ » می مشهور ، نوع « ال ۱۰۰ » را پیشنهاد دادند که حداقل رسماً هواپیمای نظامی خوانده نمی شود . در مقایسه با این کشورها ، پول هایی که لاکهید در ترکیه (۸۷۶۰۰۰ دلار) ، در کلمبیا (۲۰۰۰۰۰ دلار) و یا در مکزیک (۱۱۲۰۰۰ دلار) خرج کرد ، چندان به چشم نمی آید . و معلوم هم نشد که چقدر پول به سوئد سرازیر شده است ، به کشوری که بر اساس يك سند « لاکهید » - يك ژنرال نیروی هوایی همیشه « دست گدائی دراز می کرده است » . و توی دست های دیگری هم پول گذاشته شده است : اسمیت کارمند بلند پایه ی شرکت هواپیمائی هنك كنكى ۸۵۰۰۰ دلار به جیب زد . اسمیت که در این فاصله از کار کناره گرفته بود ، در يك ردیف آگهی تبلیغاتی که در آسیا منتشر کرد ، نقش مانکن

« تری استار - ال ۱۰۱۱ » را برعهده گرفته بود .

اسمیت پولش را از يك صندوق پس اسرارآمیز برداشت می کرد - از يك حساب لاکهید در پاریس که در هیچ يك از دفاتر لاکهید درج نمی شد و به وسیله ای شرکت دیگری اداره می شد. تا ۹۵۰۰۰ دلار پول نقد ، در يك گاوصندوق ، برای مصارف فوری و پرداخت های محرمانه ویژه ، در سال گذشته در اختیار این شرکت بود. بیشتر این رشوه دادن هادر اوایل سال های هفتاد آغاز شدند ، در زمانی که این مجتمع گولپیکر ، که امروزه از پنجاه شرکت بزرگ ایالات متحده به شمار می آید ، قدرت پرداختش را از دست داده بود . اما از صدهای سرپرزدنت نیکسون ، دولت فدرال ضمانت این کشور را تا مبلغ ۲۵۰ میلیون تقبل کرد .

این افراد لاکهید تا چه اندازه به اعمال ناشایست دست می زنند ، در اواخر سال های پنجاه و اوایل سال های شصت معلوم شد ، در ایامی که به ویژه در جمهوری فدرال ، برای هواپیمای نوع « استارفایتر - اف ۱۰۴ » لاکهید ، « اوضاع جور » شده بود .

نظامیان و سیاستمداران جمهوری فدرال ، ایتالیا ، هلند و بلژیک ، که در يك کنسرسیوم به همدیگر دست اتحاد داده بودند ، ماه های تمام بر سر انتخاب هواپیما به بحث مشغول بودند .

فرماندهی نیروی هوایی ، به علل امنیت پرواز « میراث » فرانسوی و یا « سابر تایگر » ساخت شرکت آمریکایی « گرومن » را ترجیح می داد. اما لاکهید سفارش را گرفت . « بن » ۹۱۶ هواپیما تحویل گرفت (که از آن میان ۱۷۸ فروند سقوط کردند) ، ۱۳۸ فروند هم به هلند تحویل شدند . يك افسر بلند پایه ی نیروی هوایی درباره ی اختلاف نظر هایی که بر سر

انتخاب نوع هواپیما بروز کرده بودند ، می گوید : « چه قشقرقی که به پا نشد ! چیزی نمانده بود که سرهم دیگر را ببرند . می ترسیدم که اتفاق بدی بیفتد . » اداره ممیزی فدرال بعدا به این نتیجه رسید که پارلمان اشتباه کرده است .

وقتی نیروی هوایی در اواسط سال های شصت ، فانتوم ، هواپیمای ساخت مک دانال داگلاس ، رقیب ، لاکهید را برگزید ، لاکهید به هر دری زد تا عقیده ی آن ها را عوض کند کوچیان ، ارباب لاکهید شخصا از صاحب منصبان آلمانی دیدار کرد .

به قول عضو عالی رتبه ی نیروی هوایی « لاکهید با روش های خستونت آمیزی کار می کرد ، با جزوه هایی بدون ذکر اسم که برای نمایندگان مجلس می فرستاد و با ارقام غلطی که در اختیارشان می گذاشت . درست مثل شیطان . باور کنید که اعجوبه هایی بودند ! »

تعریف های مردی به نام ارنست اف - هاوزر هم که در سال ۱۹۶۱ فقط به توصیه ی دوست آن ایام خود ، « فرانتس یوزف اشتراوس » (وزیر دفاع وقت -) در مقام يك دست اندر کار بن ، به خدمت لاکهید درآمده بود ، به دوره ی پرچوش و خروش « استارفایتر » مربوط می شوند .

در ششم اکتبر سال گذشته این هاوزر با ایراد سوگند در جلسه ی محرمانه ی کمیسیون چرچ شهادت داد که در ارتباط با معامله ی استارفایتر حزب وزیر دفاع وقت به همان اندازه به وسیله ی لاکهید چرب شده است که سر فرماندهی نیروی هوایی هلند ، « پرنس » برنهارد .

اشتراوس و پرنس به شدت این اظهارات را تکذیب کردند . ادعا های هاوزر - که به عنوان مدرک فقط دفتر خاطرات آن ایامش به کمیسیون ارائه شدند - تاکنون دست کم در مورد اشتراوس پایه و اساس محکمی نداشته اند

ولی موارد دیگری در زمینه ی فساد لاکهید و یا لاقفل نقشه های رشوه پردازی این شرکت براسناد معتبری استوار هستند - به طور مثال معاملات لاکهید با کار چاق کن محافل سطح بالای آلمانی اشتین روکه ، یکی از مشوقین عمومی اسمی همسر اشتراوس ماریانه اشتین روکه ، بازرگان وسایل تجهیزاتی ، که از سال ها پیش در وزارت دفاع بن آمد و شد دارد ، در آنجا مدت ها به عنوان حافظ منافع کارخانه های کشتی سازی آلمانی و شرکت های مهمات سازی بلژیکی اعتبار داشت ، اما نه به عنوان کارچاق کن لاکهید - از این رو نتیجه ی بررسی های آمریکا به ویژه برای بدست اندرکاران بن چیز تازه یی بودند .

« اشتین روکه » که به سبب « روابط سیاسی ، نظامی ، مالی و صنعتی اش ... در محافل سطح بالا » مورد ستایش نماینده لاکریمید در اروپا بود ، در تابستان ۱۹۷۲ فعالیت خود را آغاز کرد .

در آن ایام وزارت دفاع در نظر داشت برای فرودگاه ویژه اش يك هواپیمای دیگر از نوع جت استار بخرد - يك جت مسافرتی که در درجه ی اول در خدمت صدراعظم ها و وزیران است. اشتین روکه به طور پنهانی به کارفرمایانش در ایالات متحده اطلاع داد که احتمالا برای رشوه دادن احتیاج به پول پیدا خواهد کرد .

در تلکسی که در ۳۰ اوت ۱۹۷۲ به مدیر لاکهید در « جرجیا » - جی - ام - کالمبر « مخابره شد ، چنین آمده بود که : « ضمن مذاکرات با مشاور آلمانی مان ، این شخص گفت قرار است قرارداد جت استار در ماه سپتامبر امضا شود . اما او ضمنا اظهار داشت که قول داده است ۴۰۰۰۰ مارک آلمان (۱۲۰۰ دلار) به احزاب سیاسی بدهد و در عوض رسید بگیرد ...

بقیه در صفحه ۳۸

هرپرنسی شاهزاده نیست

و نظام پزشکی هم غلط است

ترجمه کار دشواری است، خاصه وقتی که شتابی در میان باشد، یعنی مامور حروفچینی روزنامه پشت در ایستاده باشد و هرچند دقیقه یک بار انگشت به در بزند که زود باشید، دیر شد، حروفچین ها معطل مانده اند. آن وقت مترجم بیچاره چاره ای ندارد جز آن که متن زبان بیگانه را پیش چشم بگذارد و در مورد هر کلمه که معنی درست آن را نداند به یک فرهنگ در زبانی مراجعه کند و اولین معنی را که در آنجا ثبت شده برگزیند و بنویسد و به دست حروفچین بدهد و جان خود را آسوده کند.

به این طریق کلماتی معانی خاص می پذیرند که هرگز به آن معانی در زبان به کار نرفته اند و کسی معنی صریح و درست آنها را نمی فهمد. اما چاره ای نیست. همین کلمات با معنی نادرست برای مترجمان دیگر سرمشق واقع می شود، زیرا که آنها هم شتاب دارند و حتی گاهی مانند مترجم اولی فرصت مراجعه به فرهنگ را هم ندارند.

بدتر از این وقتی است که در یک اداره یا وزارتخانه طرح یک قانون تهیه می شود که غالبا از روی یکی از قوانین کشور های دیگر تقلید یا ترجمه شده، یا لااقل مبنا و اساس کار قرار گرفته باشد. در این مورد مترجم محترم اداره که انشای پیش نویس قانونی را به یکی از زبانهای بیگانه

در پیش دارد و چون به آن فن که موضوع کار است آشنا نیست ناگزیر به یک فرهنگ دو زبانی مراجعه می کند، اولین معنی را که برای لفظ خارجی می بیند در ترجمه به کار می برد، بی آنکه ببیند که این معنی همان است که در چنین موردی مقصود است یا باید به معانی دیگر آن لفظ خارجی نیز مراجعه کرد؟

می دانیم که هر لفظی در هر زبانی معانی متعدد دارد که از آن جمله معنی اصلی و معانی مجازی و معانی اصطلاحی است. بنابراین هنگام یافتن معادل فارسی یک لفظ خارجی باید توجه داشت که از چندین معنی که در مقابل آن نوشته شد، هر یک از کدام مقوله است.

برای مثال کلمه *Ordre* را در زبان فرانسه در نظر می گیریم. این لفظ چندین معنی اصلی و مجازی و اصطلاحی دارد. از آن جمله: فرمان، دستور، نظم، نظام، اتحادیه صنفی، فرقه مذهبی و جز اینهاست. چند سال پیش از این لایحه ای از طرف دولت وقت به مجلس تقدیم شد با عنوان «نظام پزشکی» و من که در آن وقت عضو هیئت مقننه بودم از عنوان لایحه گمان بردم که مربوط به «نظام» یعنی ارتش است و چون در این رشته تخصصی نداشتم چندان به آن توجه نکردم. اما وقتی که لایحه مطرح شد دریافتیم که مطلب

یکلی جز آن است که از عنوانش می توان دریافت. یعنی مترجم وزارت بهداشتی اصطلاح *Ordre Medical* را که به معنی «اتحادیه صنفی پزشکان» است به «نظام پزشکی» ترجمه کرده و نفهمیده است که موضوع لایحه «نظام» نیست. علت این اشتباه هم تعجیل در مراجعه به فرهنگی بوده است که اتفاقا این معنی را اول در مقابل کلمه فرانسوی ثبت کرده است. همان وقت این نکته را تذکار دادم. اما به خرج نرفت. آخر مگر می توان به کسی گفت که علم زبان و لغت محتاج آموختن است و هر کس تنها به اعتبار آن که حرف می زند و زبان بسته نیست نمی تواند در این رشته که خود علم دشوار و دقیقی است دخالت و اظهار نظر کند. نتیجه آن که پس از آن چندین «نظام» به وجود آمد که هیچ یک «نظام» و «نظامی» نیست و عین «بی نظمی» است.

مثال دیگر کلمه «پرنس» است که در همه روزنامه ها در ترجمه آن کلمه «شاهزاده» را به کار می برند. حتی دیده ام که در ترجمه بعضی از مطالب مربوط به تاریخ ایران که از زبانهای خارجی ترجمه می شود به آسانی و بی دغدغه خاطر کلمه «شاهزاده» در این مورد ذکر می شود، بی آنکه مترجم مفهوم این لفظ را در نظر بگیرد و ببیند که راستی پدر آن شخص «شاه» بوده است یا نه؟

لطفا ورق بزنید

هزینه تماس تلفنی با گاو و گوساله!

نزدیک به یک ماه است تماس تلفنی اداره دامپزشکی همدان با دیگر شهر های کشور و نیز دامهای مناطق مختلف قطع شده است.

تا یک ماه پیش مقام های بلندپایه و پائین پایه اداره دامپزشکی در تمام شبانه روز برای اطلاع از دامهای کشور با تهران و دیگر شهر های کشور تلفنی تماس می گرفتند و مشکلات و نیازهای دامها را مستقیماً از همدان بررسی و حل می کردند.

تماس تلفنی با دامها مدت ها ادامه داشت ولی این اواخر مسئولان استان متوجه شدند خرج تلفن دامپزشکی به طرز سرسام آوری بالا رفته است از همین رو یک هیات را مامور کردند تا بررسی کند که به چه علت خرج تلفن دامپزشکی این همه زیاد شده است.

هیات عالی رتبه پس از مطالعات اساسی نظر داد: با مقام ها و کارمندان اداره در این مورد سؤال شد و همه پاسخ دادند برای اطلاع از سلامت دامها ناچار به تماس تلفنی با مناطق اطراف هستند به همین جهت هزینه تلفن بالا رفته است.

مسئولان استان دوباره هیات رامامور کردند که بپرسند دامپزشکی همدان چه کار با آذربایجان شرقی و غربی و بندر عباس دارد که در قبض تلفن تماس با این مناطق ذکر شده است.

هیات بررسی در این زمینه را نیز آغاز کرد و در گزارش نهائی اطلاع داد کارمندان میگویند: گاه دامها از منطقه فرار میکنند و لازم است برای پیدا کردنشان با استان های دیگر تماس گرفته شود. بررسی هزینه های سرسام آور تلفن دامپزشکی همدان دنبال شد و سرانجام مقام های استان به این نتیجه رسیدند که گاه چند برابر قیمت یک گاو به نام گاو خرج تلفن میشود تا سلامتی حفظ شود به همین جهت مسئولان صلاح دانستند ارتباط با گاو و گوساله از همدان قطع شود بلکه هزینه تلفن پائین بیاید.

با این تصمیم شماره صفر اداره دامپزشکی نیز قفل شد و این روزها مقام های بلند پایه و پائین پایه دامپزشکی برای تماس تلفن با گاو و گوساله مقیم کشور گاه مقیم خارج کشور سراغ ادارات همسایه میروند و تماس برقرار میکنند.

«آیندگان»

در کتابی که راجع به تاریخ سربرداران از یک زبان خارجی ترجمه شده است حتی «پهلوان حیدر قصاب» شاهزاده خوانده شده است و حال آنکه به احتمال کلی این مرد، چه خوب و چه بد، قصابزاده بوده است نه شاهزاده.

کلمه پرنس در زبانهای اروپائی از لفظ لاتینی Princaps مشتق است که معنی اصلی آن «نخستین» یا «شخص اول» است و از آنجا مجازاً مفهوم «رئیس» یا «فرمانروا» یافته است. کلمه Princauté به معنی ایالتی است که زیر فرمان امیر مستقیماً است، اعم از آن که این ایالت جزء یک مجموع بزرگتری باشد یا بکلی تنها و مستقل. در اروپا از چند قرن پیش که بتدریج دستگاه ملوک طوایف بر افتاد غالباً شاهزادگان را به حکومت ایالات می گماشتند چنانکه در ایران هم چنین بود. یعنی در عهد سلجوقیان هرايالت یا ولایت را اسماً به یکی از فرزندان سلطان می سپردند و چون او غالباً صغیر بود و از عهده وظایف خود بر نمی آمد، یکی از سرداران را با عنوان «اتابک» با او همراه می کردند که غالباً خود داعیه ریاست و حکومت پیدا می کرد و سلسله های اتابکان به این طریق ایجاد شد. در همین زمانهای اخیر دوره سلسله قاجار به هم همیشه حاکمان ولایتها شاهزادگان بودند و امور ناخیه ای که زیر فرمان ایشان بود به دست مامورین دولتی که «وزیر» خوانده می شدند اداره می شد.

بنابراین آنچه گذشت کلمه «پرنس» معادل لفظ «شاهزاده» نیست، اگرچه بعضی از شاهزادگان در دستگاههای مختلف کشور های غربی و شرقی چنین

عنوانی یافته باشند که معادل «امیر» و چنان کرد درست نمی دانیم که آیا پدر این مرد محترم راستی «شاه» بوده است.

اما این که در روزنامه های این زمان گاهی می خوانیم که «شاهزاده «فلان» رئیس یک دولت کمونیستی چنین ناحیه ای را برعهده داشته است؟

چگونه نخست‌وزیر محکوم بمرگ و خودکشی کرده فرانسه را

بزرگوار زنده کردند تا دوباره بکشند

در قسمت زندانیان محکوم بمرگ زندان (فرن) پاریس سکوت مرگباری حکمفرما بود. دیگر صدای تکان خوردن زنجیر هائی که بپای محکومین می‌بندند بگوش نمی‌رسید و معلوم بود کسانی که هر ساعت در انتظار اعدام هستند چند ساعتی بخواب رفته‌اند. ولی چراغ سلول شماره هفت هنوز روشن بود و نگهبان که ساعتی چند بار از دریچه کوچک بدرون زندان مینگریست زندانی را مشاهده میکرد که روی چارپایه نشسته و مشغول نوشتن است.

زندانی مردی بود متوسط القامه با موهای خاکستری و گونه‌های فرو رفته و رنگ و روی پریده که دائما سیگاری در میان انگشتانش داشت. پا های او در زنجیر بود و سر زنجیر با حلقه بزرگی بپایه تخت خواب متصل بود. او لباس زندانیان را در پسر داشت و بر روی میز جلو او چند بسته سیگار آمریکائی، یک قاب عکس خانواده‌اش، دو پرونده قطور و یک کیف چرمی مشکی دیده میشد که بر روی آن با حروف طلایی حک شده بود: «پیرلاوال نخست‌وزیر فرانسه!».

در نظر ملت فرانسه این مرد منفورترین افراد، باعث شرمساری و ننگ ملت و مظهر خیانت و همکاری با هیتلر و موسولینی بود که می-

بایست هر چه زودتر به جوخه اعدام سپرده شود. در آن شب ۱۴ اکتبر ۱۹۴۵ لاوال مشغول تنظیم وصیتنامه و نوشتن نامه هائی به خانواده‌اش و ملت فرانسه بود. در آن هنگام او می‌نوشت: «کافی نبود که مرا از سخن گفتن باز دارند بلکه می‌بایست مانع نوشتن منم بشوند. چرا اینقدر در معدوم ساختن من که زندانی و در زنجیر هستم عجله دارند؟ من تقاضا کردم جریان محاکمه من در مطبوعات رسمی منتشر شود تا ملت فرانسه از اتهامات ناروایی که بمن وارد شده و پاسخهای من آگاه شود ولی با این تقاضا موافقت نکردند.

اکنون که من دنیای فانی را ترک میکنم وجدانم در کمال آسودگی است. برای وطنم فرانسه که بعد پرستش دوستش دارم آزادی و آزادی و خوشبختی میکنم و اطمینان دارم که روزی این ملت عزیز به خوشبختی و آزادی نائل خواهد شد. اکنون در انتظار مرگ هستم و آنرا با آرامش استیصال میکنم».

آنشب تا صبح لاوال مشغول نوشتن بود و خواب بچشمانش نرفت. کف سلول مملو از ته سیگار هائی شده بود که پشت سرهم دود میکرد. هوا داشت روشن میشد که تعدادی اتومبیل سیاه‌رنگ وارد محوطه زندان

شد و دادستان کل فرانسه بپازپرس-پزشک قانونی و وکلای مدافع لاوال از آنها پیاده شدند. رئیس زندان با استقبال تازه واردین شتافت و آنها را بیدرنک بسوی قسمت زندانیان محکوم با اعدام راهنمائی کرد. در کلیه سلولها و حتی دریچه آنها بسته شده و برخلاف معمول هر روز صبحانه زندانیان توزیع نشده بود. زندانیان که حس کرده بودند وقایع مهمی در شرف وقوع است همه به حرکت در زندانهای خود نشسته و کوچکترین صدائی از زنجیرهایشان بگوش نمی-رسید.

دادستان کل و همراهان در برابر سلول لاوال ایستادند، دو نفر نگهبان در را گشودند و در آستانه در دادستان کل با صدای بلند گفت:

— پیرلاوال شجاع باش

در آنموقع لاوال يك پهلوی رو به دیوار خوابیده بود و تکان نمی‌خورد. پرچم فرانسه را که زمائی بعنوان شهردار او بر رویه بکمرش می‌ایست اکنون مانند شال گردن بگردنش پیچیده بود. یکی از وکلای مدافعش نزدیکتر رفت و دستی بشانه او زد و گفت:

— آقای نخست‌وزیر بخاطر ثبت در تاریخ از خود قدرت نشان دهید. ولی لاوال تکان نمی‌خورد. وقتی رویش را برگرداندند متوجه شدند که

چشمانش از حلقه خارج شده و صدای خرخر ضعیفی از حلقومش خارج می-شود. از کف دست چپ او آمپول کوچکی بر روی کف زندان غلطید. دکتر پل پزشک قانونی آمپول را برداشت و فریاد زد:

— سیانور!

فورا بدنیا! پزشک زندان و پرستار فرستادند و دکتر پل نبض لاوال را در دست گرفت و علاوه کرد:

— چند دقیقه بیشتر بپایان عمرش باقی نمانده است.

دادستان کل و رئیس زندان نگاهی بهم کردند و از یکدیگر کسب تکلیف نمودند. در این هنگام وکیل مدافع لاوال چشمش بنوشته هائی که روی میز انباشته شده بود افتاد یک صفحه آنرا برداشت و چنین خواند:

« اکنون دیگر هیچگونه شک و تردید دوباره سرنوشتی که در انتظار من است ندارم. ژنرال دوگل تقاضای عفو مرا رد کرده و من اطمینان دارم که تا چند ساعت دیگر مرا تیرباران خواهند کرد. ولی من نخواهم گذاشت مرا تیرباران کنند.

من حکم اعدام را قبول نمیکنم و بمیل خودم با سبی که ماهها است همراه خود داشته‌ام خودکشی میکنم و این عمل را بعنوان آخرین اعتراض نسبت به بی‌عدالتی که در مورد من شده مرتکب میشوم. آخرین تقاضای من اینست که پرچم فرانسه را که بدور گردنم بسته‌ام باز نکنند و با همین پرچم مرا بخاک بسپارند. آخرین درود خود را بوطن عزیزم فرانسه که صمیمانه به آن خدمت کردم میفرستم و عظمت آنرا آرزو مندم.»

در این هنگام دکتر پل گفت:

— با اینکه نبض او نمیزند ولی هنوز آثار حیات در او باقی است. دادستان کل بدکتر پل تگاهی کرد و با صدای آمرانه گفت:

— باید او را معالجه کنید.

چند لحظه بعد پزشک زندان با اتفاق چند زن تارک دنیا وارد سلول شدند و بلافاصله لاوال را برهنه کردند و چند آمپول قوی باو تزریق نمودند. چند دقیقه سکوت برقرار شد و همه حضار به جسد لاوال می-نگریستند تا اینکه قطرات درشت عرق از بالای موهای خاکستری لاوال شروع به چکیدن کرد و صدای خرخر او شدید شد. در اینموقع یک لوله کانوچونی در گلوئی او فرو کردند و برای شستشوی معده‌اش چند لیتر آب در حلق او خالی کردند. دادستان کل و سرهنگ فرمانده جوخه اعدام برای اطلاع دادن جریان خودکشی لاوال بدفتر ژنرال دوگل از سلول خارج شده و یکربع ساعت بعد مراجعت کردند و تصمیم دولت را مبنی براین که اگر محکوم هنوز زنده است باید حکم اعدام هرچه زودتر در باره‌اش اجرا شود اطلاع دادند.

شستشوی معده لاوال ادامه داشت. و بر رویهم ۱۷ بار معده او را شستشو دادند. در این حال لاوال از درد بخود می‌پیچید و حالت تهوع داشت. دادستان کل مورنه اظهار داشت:

— از لحاظ قضائی لاوال نمرده و بنابراین حکم اعدام او باید اجرا شود. شاید بهتر باشد هرچه زودتر حکم را اجرا کنیم تا او کمتر رنج بکشد. باید او را با برانکار بمحوطه اعدام ببریم و سپس با طناب به تیر اعدام به‌بندیم تا حکم دادگاه هرچه زودتر اجرا شود.

وکیل لاوال با خشم و غضب فراوان فریاد زد:

— آقای دادستان! اگر مرتکب چنین عمل غیر انسانی بشوید و شخصی را که نخست‌وزیر این مملکت بوده و اکنون نیمه‌جان است باینصورت تیر باران کنید من جریان را بدنیای اعلام خواهم کرد تا همه بدانند عدالت در فرانسه چگونه اجرا میشود. مطابق

قانون اگر می‌خواهید لاوال را اعدام کنید او باید صحیح و سالم باشد. دکتر پل پزشک قانونی نیز اضافه کرد:

— شما حق ندارید یک نفر محکوم را در چنین وضعی اعدام کنید، این کار مخالف قانون مجازات عمومی است...

در ساعت ده و نیم پس از دو ساعت سعی و کوشش پزشکان توانستند لاوال را بهوش بیاورند. نخستین کمبات او بعد از بهوش آمدن این بود:

— من نمیخواهم با گلوله های

فرانسوی کشته شوم.

با اینکه چندین لیتر آب در حلقش ریخته بودند هنوز شدت اظهار عطش میکرد، بدنش بی‌اختیار می-لرزید و اختیار اعضای بدنش را نداشت بطوریکه از روی تخت بزمین در غلطید. یکی از نگهبانان زندان با کمک زنان تارک دنیا کت و شلوار لاوال را در برش کردند باز لاوال آب طلبید و این بار باو شربت آبلیمو دادند. در این موقع رئیس زندان دستور داد:

— عجله کنید، وقت زیادی نداریم...

لاوال نگاهی باو کرد و گفت آیا وقت صبحانه حضرتعالی دیر شده که اینقدر در کشتن من عجله دارید؟ سپس از وکیلش پرسید: قیافه من چطور است؟ یکی از آخرین کراواتهای سفید و مشهورش را بگردنش بستند و سرش را شانه زدند. دو وکیل مدافع زیر بازوانش را گرفتند و از سلول خارجش کردند. پشت سر آنها دادستان کل و رئیس زندان و پزشک قانونی روانه شدند.

در وسط راهرو لاوال مکثی کرد و آب‌خواست. باز باو آب دادند و بمحض اینکه آب از گلویش پائین رفت درد شدیدی عارضش شد و بدنش از شدت درد تا شد. تا وقتی که به محوطه اعدام رسیدند لاوال هفت بار آب خورد و هر بار از درد بخود پیچید

و استفراف کرد. و قتیکه نزدیک تیر اعدام رسیدند او مانند مرده متحرکی شده بود و هیچگونه مقاومتی از خود نشان نمیداد. وقتی دستهایش را از پشت به تیر بستند سؤال کرد: - اجازه میدهید خودم فرمان شلیک را بدهم؟

سرهنگ فرمانده جوخه اعدام جوابداد:

- خیر، زیرا طبق مقررات فرماندهی باید بعهد یکنفر نظامی باشد و این بفع خود محکوم است زیرا با فرمان فرمانده نظامی سربازان یکدفعه شلیک خواهند کرد و زودتر راحت خواهد شد.

لاوال زیر لب گفت بسیار خوب! مرا می کشند برای اینکه وطن را خیلی دوست داشتم. خواهش می کنم بقلب من که پر از مهر وطن است شلیک کنید. وقتی خواستند چشمانش را با پارچه سیاه ببندند شدیداً مخالفت کرد و گفت: نخست وزیر فرانسه با چشمان بسته نمی میرد.

در این موقع سرهنگ فرمانده جوخه فریاد زد: نفرات آماده! ۱۲ لوله تفنگ بسوی محکوم قراول رفت و لاوال فریاد زد:

- زنده باد فرانسه ...
فریاد لاوال با صدای انفجار گلوله ها مخلوط شد و بدن او که به تیر بسته شده بود بروی زمین خم گردید در اینموقع گروهائی نزدیک رفت و تیر خلاص را در مغز او خالی کرد. صورت لاوال و پرچم فرانسه که بگردنش آویخته بود غرق در خون شد.

اکنون درست سی سال از وقایع فوق میگذرد و با گذشت زمان میتوان بیطرفانه تر درباره نخست وزیر زمان جنگ و اشغال فرانسه بدست نیرو های آلمان قضاوت و اظهار نظر کرد که آیا لاوال به وطنش فرانسه، خدمت کرده بود یا خیانت؟

پیر لاوال در ۲۸ ژوئن ۱۸۸۳ در قریه شانلادون واقع در ایالت اوورنی فرانسه در یک خانواده کشاورز متولد شد. پدرش تنها هتل دهکده را اداره میکرد و در عین حال قطاب و خواربار فروش قریه هم بود. پیر در همان قریه بمدرسه رفت ولی پدرش با تحصیل کردن او مخالف بود و میخواست وقتی بزرگ شد جانشین او بشود. بهمین جهت در ساعات فراغت او را در هتل بکار وامیداشت. پیر از اوان کودکی سری پرشور داشت و دهساله بود که با مشتریان هتل در باره مسائل سیاسی جر و بحث میکرد و روزنامه میخواند. در ۱۵ سالگی علیرغم میل پدرش بهپاریس رفت و در منزل یکی از همشهریانش که دربان عمارتی بود اقامت گزید و در ضمن اشتغال بمشاغل مختلف توانست دوره دبیرستان را تمام کند و به دانشگاه پاریس برود و در رشته های علوم طبیعی و حقوق لیسانس بگیرد. نظر باینکه لاوال سخنران خوبی بود به وکالت دعاوی پرداخت و ۱۸ سال تمام در راهروهای کاخ دادگستری پاریس رفت و آمد میکرد بیشتر موکلین او را طبقات پائین اجتماع و مردم زحمت کش و کارگر تشکیل میدادند و همین ها بودند که او را ابتدا به شهرداری اوپروبلیه واقع در حومه پاریس و سپس به وکالت مجلس ملی فرانسه انتخاب کردند.

در پارلمان لاوال یک نماینده افراطی بود و اقدامات مفیدی برای حوزه انتخابیه اش انجام داد. دوسال ۱۹۲۴ بوزارت کار و امور اجتماعی منصوب شد و تا شروع جنگ جهانی دوم یازده بار وزیر و دوبار در سال های ۱۹۳۱ و ۱۹۳۵ نخست وزیر فرانسه شد. در دومین بار نخست وزیری اش سفری به شوروی کرد و با استالین دوستی صمیمانه ای بهم زد در سفر رم هم با موسولینی آشنا شد و تحت تاثیر رژیم او قرار گرفت.

در آن هنگام بحران ایتالیایی آغاز شده بود. لاوال برای حل مسالمت آمیز این بحران طرحی به جامعه ملل تقدیم کرد ولی طرح مزبور با مخالفت شدید دولت انگلیس مواجه و با شکست روبرو گردید و در نتیجه این شکست کابینه اش در ژانویه ۱۹۳۶ سقوط کرد. از آن هنگام لاوال کینه و تنفر عمیقی نسبت به انگلیسها در خود احساس کرد و بالطبع به دول محور متمایل شد و نظریه همکاری بین فرانسه و آلمان و ایتالیا را عنوان کرد.

در ماه مه ۱۹۴۰ که نیرو های آلمان هیتلری بسوی فرانسه سرازیر شده و در عرض شش هفته این کشور بزرگ را باشکست سختی مواجه ساختند لاوال از مخالفان سرسخت جنگ بود و نتایج شوم آنرا برای فرانسه پیش بینی میکرد. وقتی در ماه ژوئن ۱۹۴۰ دولت پلرینو سقوط کرد و مارشال پتن زمامدار شد لاوال بعنوان معاون نخست وزیر وارد کابینه شد و برای انعقاد پیمان ترک مخصاصه زحمت فریادی کشید. در آن زمان آلمان در اوج قدرت بود و سراسر خاک اروپا زیر چکمه های سربازان آلمانی میلرزید و پیروزی این کشور در جنگ حتمی و قریب الوقوع بنظر میرسید.

لاوال برای نجات وطن شکست خورده و از هم پاشیده اش سیاست همکاری با آلمان را اتخاذ کرد و مقدمات ملاقات بین هیتلر و پتن را فراهم نمود این ملاقات در ۲۲ اکتبر ۱۹۴۰ در مونتوار رخ داد و اساس و مبنای همکاری بین دولت ویشی و آلمان هیتلری ریخته شد. در آنروزها که سرنوشت فرانسه مبهم و نامعلوم بود لاوال توانست نیمی از کشورش را از تاخت و تاز قشون فاتح برکنار و سالم نگهدارد و از بسیاری فریاده روی های قشون فاتح جلوگیری نماید.

بقیه در صفحه ۳۷

سلطان سخن سعدی

و شجاعت ادبی و شهامت اخلاقی و سیاسی او

راستی که جای تعجب است با چنان اوضاع و احوالی سعدی با چه رشادت چنین قصائدی ساخته است . نظیر این رشادت ، در يك نامه که (فنون) فرانسوی به لوئی چهاردهم پادشاه مستبد فرانسه نوشته و آنرا در روزنامه (تریبون دوژنو) خواندم مشاهده میشود . ولی نسبت به این نامه هم عقیده بعضی برآنست که آنرا به نظر شاه فرانسه نرسانیده اند ، همچنانکه تصور میکنم و نوشتم محتملا بعضی ابیات این قصائد سعدی هم به نظر پادشاهان و فرمانروایان نرسیده است . آنچه مسلم است (فنون) که مربی و سرپرست ولیعهد لوئی چهاردهم بود آخر کار مغضوب و برکنار شد . لوئی چهاردهم کسی بود که او را امتیلقان (پادشاه آفتاب) می نامیدند و اخذ او میگفت که : « دولت منم » . با وجود این ، استبداد (لوئی) با استبداد امیران ایران که مردم بی گناه را بدون تحقیق کافی در اثر سعایت بدخواهان به مختصر سوء ظنی از خود دور و کور می کردند ، گوش و زبان می پریدند و میکشند فرق داشته است . همچنین دامان و دهان شاعران را هم برای تملق گوئیا که می شنیدند پر از سیم و زر نمی کردند . متأسفانه این عیبا بیشتر مخصوص شرقیان بوده است .

سعدی نه تنها زورمندان را ضمن

مدح کردن نصیحت میداده است بلکه سخنوران مداح را نیز مدحهای اغراق آمیز سرزنش کرده و بروشی که خود داشته تشویق نموده ، چنانکه در بوستان با اشاره به بیتی از ظهیر فارابی ابیاتی دارد که در گفتارنوزدهم گذشت .

ای پادشاه روی زمین دور زان توست اندیشه کن قلب دوران آسمان بیخی نشان که دولت باقیت بردهد کاین باغ عمرگاه بهار است و گه خزان چون کام جاودان متصور نمی شود خرم تنی که زنده کند نام جاودان یارب تو هرچه رای صوابست و فعل خیر اندر دل وی افکن و بردست وی بران آهوی طبع بنده چنین مشک می دهد کز پارس می برند به تاتارش ارمغان (۱) بیهوده در بسیط زمین این سخن نرفت مردم نمی برند که خود می رود روان سعدی دلاوری و زبان آوری مکن تا عیب نشمرند بزرگان خرده دان (۲) اگر در عیار نقد ترا بر محک زنند بسیار زر که مس بدر آید به امتحان لیکن به حکم آنکه خداوند معرفت داند که بوی خوش نتوان داشتن نهان چون غنچه عاقبت لیم از یکدیگر برفت تا چون شکوفه پر زر سرخم کند دهان از اشعار پراکنده پندآموز سعدی درباره شاهزادگان که در فصل اول بوستان آمده معلوم میشود برخلاف عقیده رایج در قرون وسطی ، که

سلطنت را تنها ودیعه الهی می - پنداشتند ، سعدی مانند امروز آنرا ناشی از ملت می دانسته ، چنانکه در این شعر خطاب به شاگرد تاجدار جوانی می رساند :

برو پاس درویش محتاج دار
که شاه از رعیت بود تاجدار
جای دیگر شاه را به درخت و
ملت را به ریشه تشبیه میکند :
رعیت چو بیخند و سلطان درخت
درخت ای پسر باشد از بیخ سخت
فراخی در آن مرز و کشور خواه
که دلتک بینی رعیت ز شاه
مگر کشور آباد بیند به خواب
که دارد دل اهل کشور خراب
از ظلم و بیداد کردن به مردم
ببرهیز و از خرابی و بدنامی آن
بگریز ، زیرا رعیت پشت و پناه
کشورست :

خرابی و بد نامی آمد ز جور
بزرگان رسد این سخن را به غور
رعیت نشاید ز بیداد کشت
که مرمملکت را پناهند و پشت
اگر دلت به حال رعیت نمی سوزد
در اندیشه خود باش و او را از این رو
پاس دار ، که اگر مردم از دولت راضی
و دلشاد باشند خدمت خواهند نمود .
انصاف نیست کسانی که به کشور خدایت
می کنند آورده شوند .

مراعات دهقان کن از بهر خویش
که مزدور خوشدل کند کار بیش

- ۱- مقصودش از (تاتار) همان ترکستان شرقی چین و مغولستان است که ختن و کاشغر و یارقند از شهر های معروف آن میباشد . سعدی به کاشغر هم طبق حکایت گلستان سفر کرده است .
- ۲- ظاهرا منظورش از بزرگان خرده دان رجال دانشمندی مانند برادران جنوینی و خواجه نصیر طوسی است که در دربار و دستگاه خان مغول بوده یا راه داشته اند .

مروت نباشد بدی بها کسی
کزو نیکوئی دیده باشی بسی
در دهان خسرو پرویز می‌گذارد
که به شیرویه شاگرد دیگر کلاس بگوید
صلاح ملت را ، در هرچه می‌خواهی
انجام دهی اندیشه کن :

بر آن باش تا هرچه نیت کنی
نظر در صلاح رعیت کنی
می‌فرماید : اگر پادشاهی بیدادگر
شد مردم از کشورش فرار می‌کنند ،
وی و دولتش را در جهان بدنام می-
سازند .

گریزد رعیت ز بیدادگر
کند نام زشتش به گیتی سمر
بسی بر نیاید که بنیاد خود
بکند آنکه بنهاد بنیاد بد
خرابی کند مرد شمشیر زن
نه چندان که آه دل پیرزن
مردان درستکار و پرهیزگار را
به خدمت بیاور و به گره‌گشائی امور
بگمار ، زیرا کسانی که سود ترا در
زبان مردم می‌جویند دوستان تو

نیستند . زمام امور به دست رجالی که
مردم از آنان راضی نباشند مسپار :

خدا ترس را بر رعیت گمار
که معمار ملک است پرهیزگار
بداندیش تست آن و خونخوار خلق
که نفع تو جوید ز آزار خلق

ریاست به دست کسانی خطاست
که از دستشان دستها برخداست
نهد عامل سفله بر خلق رنج
که تدبیر ملک است و توفیر گنج (۱)

تک‌وکار پرور نبیند بدی
چو بد پروری خصم جان خودی
پادشاهی که مردم نیکوکار را
می‌پرور سود می‌کند و آنکه بدکار
پرورش می‌دهد زیان می‌نماید . دست
ماموران بیدادگر را تا دیر نشده از
حلقوم مردم کوتاه کن نه وقتی که
کشور و ملتی را به باد نیستی دادند :

مکن صبر بر عامل ظلم دوست
که از فریبی بایدش کند پوست
سر گرگ باید هم اول برید
نه چون گوسفندان مردم درید

سعدی آگاه بوده که کارمندان
یک سازمان باهم سروسری پیدا می‌کنند.
توجه به این نکات دقیق است که مرد
تیزبین و نکته سنج آزموده روزگار
را به گفتن این چند شعر کوتاه ولی
بلند و می‌دارد :

دو هم جنس دیرینه هم قلم
نباید قریستاند یکجا به هم
چو دانی که همدست گردند و یار
یکی دزد گردد دگر پرده‌دار
چو دزدان ز هم باک دارند و بیم
رود در میان کاروانی سلیم
از طرف دیگر زمامداران را به
بردباری ، مدارا ، مروت و میانه‌روی
در سیاست راهنمایی می‌کند :

یکی را که معزول کردی ز جاه
چو چندی برآمد ببخشش گناه
چو نرمی کنی خصم گردد دلیر
و گر خشم گیری شود از تو سیر
درشتی و نرمی به هم در به است
چو رگ‌زن که جراح و مرهم نه است
«ناتمام»

۱- مقصودش این است که مامور بدکار به بهانه این که صرفه دولت می‌جوید آزار و زیان به ملت
می‌رساند ، و اینرا حسن سیاست و خدمت به خزانه مملکت جلوه می‌دهد، ولی مردم را از دولت میرنجاند . عامل
بیشتر به مامور وصول مالیات میگفته‌اند . چنان‌که فرخی در سوگواری مرگ سلطان محمود گوید :

عاملان بینم باز آمده غمگین زعمل
کار ناکرده و نارفته بدیوان شمار

(دیوان شمار) که تقریباً بمعنی (دیوان محاسبات مالیه) است گویا آن زمان در حکم وزارت دارائی بوده است .
دکتر معین در فرهنگ خود (عامل) را (محصل مالیات) نوشته است و گوید در قدیم عامل بزرگترین مامور دارائی
شهرستان بشمار میرفت . ناظم‌الاطباء هم در فرهنگ نفیسی مینویسد : (کسی که مالیات را جمع میکند) .
جمع عامل (عاملان) است که فرخی در بیت خود آورده . سعدی در صاحب‌نامه فرموده :

تا نگوئی که (عاملان) حریص
کانچه در مملکت بیفزایند
همو در جای دیگر دوباره (عمل) که منظورش همان عاملی دولت باشد فرماید :

جز به خردمند مفرما (عمل)
باز در صاحبیه فرماید :

(عامل) ظالم به سنان قلم
وانکه زیان میرسد از وی به خلق
گله ما را گله از گرگ نیست
باز فرماید :

در بزرگی و گیر و دار (عمل)
ز آشنایان فراغتی دارند

هفت خواهران نفتی

موضوع گزارشی که علیه شرکت های نفتی امریکا تهیه شده بود

خلاصه قسمت های قبل

(سر - نیت - یونگر) وزیر مشاور انگلستان وابسته به وزارت امور خارجه آن کشور در شرحی که برای (هربرت موريسون) وزیر امور خارجه انگلستان نوشت ، (سرویلیام فریزر) رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران و همچنین دولت انگلستان را مسئول کوتاه شدن دست شرکت نفت انگلیس و ایران از نفت کشور ایران دانست و اینک دنباله وقایع مربوط با اقدامات ضد تراست دولت امریکا .

بلکه این منظور را داشت که شرکت های نفتی امریکا مورد تهدید قرار بگیرند و آماده شوند تا این نه برای بهره برداری از نفت ایران ، با موافقت دولت ایران ، از شرکت نفت انگلستان کناره بگیرند .

گفتیم که شرکت نفت انگلستان که تحت نظارت دولت انگلستان بود ، می گفت که وضع مالی ایران برائش قطع درآمد نفت بایستی طوری ناگوار شود که دولت ایران هرنوع شرائط را برای تجدید درآمد نفت ، بپذیرد . وزارت امور خارجه امریکا ،

عواقب آن نظریه را برای اوضاع سیاسی خاور میانه خطرناک میدانست و مایل بود که مسئله نفت ایران حل بشود و دولت ایران ، از درآمد نفت برخوردار گردد و این کار هم امکان نداشت جز با همکاری شرکت های نفتی امریکا .

ولی آنها طبق قراردادی که با شرکت نفت انگلستان (شرکت نفت انگلیس و ایران) داشتند (و آن قرارداد در سال ۱۹۲۸ میلادی منعقد شده ، باضامات دیگر تقویت گردیده بود) نمیخواستند اقدامی علیه منافع شرکت نفت انگلستان بکنند و وزارت امور

موافقت آنها نمیتواند از خاورمیانه نفت حمل کند ، و شرکت های بزرگ حق فروش نفت را در تمام بازار های جهان بطور انحصاری در دست دارند و بهای فروش نفت را طبق تمایل خود تعیین میکنند و تمام لوله های نفت واقع در خارج از امریکا متعلق به آنها است و بازار های فروش نفت را در جهان بین خود تقسیم کرده اند . این گزارش بر طبق مقررات در دسترس سازمان دادگستری کشور ایالات متحده امریکا گذاشته شد تا در مورد آن تصمیم بگیرد .

اما وزارت امور خارجه امریکا نمیخواست که اقدامات ضد تراست بدادگستری محول شود و وارد مرحله اجرای قانون گردد و اگر روزی آن گزارش وارد مرحله اجرای قانون میشد ، دو شرکت بزرگ از هفت خواهران نفتی از مجازات مصون بودند یکی شرکت نفت انگلستان و دیگری شرکت (شل) چون آنها جزو شرکت های نفتی امریکا نبودند تا این که مشمول قانون ضد تراست امریکا بشوند . منظور وزارت امور خارجه امریکا این نبود که شرکت های نفتی امریکا بدادگستری کشانیده شوند .

گزارش مخصوص مربوط به شرکت های بزرگ نفتی ، بر اساس قانون ضد تراست ، از طرف (فدرال - ترد - کمیسون) - یعنی کمیسون بازرگانی کشور ایالات متحده امریکا - تهیه شده بود .

در آن گزارش گفته شد که هفت شرکت بزرگ نفت که پنج تایی آنها امریکائی هستند در سال ۱۹۲۸ میلادی در اجتماع کاخ آج ناکاری (که شرح آن گذشت) تراست نفت را بوجود آوردند و اطراف مناطق نفت خیز خاورمیانه ، روی نقشه ، یک خط قرمز (دایره قرمز) ترسیم کردند و عهد نمودند که نگذارند هیچ فرد یا موسسه خارجی در داخل آن حلقه سرخ رنگ مبادرت با استخراج نفت کند یا تصفیه خانه بوجود بیاورد یا بطرزی دیگر از نفت استفاده نماید مگر با رضایت خاطر آنها .

در گزارش (فدرال - ترد - کمیسون) نوشته شده بود که شرکت های بزرگ نفت تمام مناطق نفت خیز خاورمیانه و تمام تصفیه خانه های آن را تحت نظارت دارند و نفت خاورمیانه با نفت کش های آنها حمل میشود و هیچ فرد یا موسسه دیگر ، جز با

مردی که تصمیم گرفته ۹۴ (هیتلر) بوجود بیاورد

مجله (تایم) چاپ آمریکا در آخرین شماره اش که به تهران رسیده بتاريخ ۲۳ ماه فوریه جاری در صفحات مربوط به معرفی کتابهای جدید، يك واقعه حیرت اور را شرح داده که اگر خلاصه يك کتاب بظاهر مستند نبود فکر می کردیم ده افسانه است و خلاصه آنچه مجله تایم نوشته، با حذف شاخ و برگ از این قرار است:

دکتر (ژوزف منگل) آلمانی در جنگ جهانی دوم در بازداشتگاه (اوشویتز) راجع به تاثیر وراثت درموالید، و مسائل مربوط به علم موالید تحقیق میکرد و ضمن تحقیقات صد هانفر از اسیران آن بازداشتگاه را باطاق داز و از انجا بکوره سوزانیدن اجساد فرستاد و در سال ۱۹۴۳ میلادی توانست از (هیتلر) رئیس دولت آلمان بخواهد که مقداری از خون ویوست و جرثومه اش را باو بدهد و بعد از این که جنگ با تمام رسید دکتر ژوزف منگل مثل عده ای دیگر از نازیها توانست بگریزد و خود را با امریکای جنوبی رسانید و مدتی از او خبری نبود تا این که نویسنده این کتاب، مطلع شده که دکتر ژوزف منگل مشغول بوجود آوردن ۹۴ هیتلر است و روش او برای ایجاد ۹۴ هیتلر این است که جرثومه هیتلر را در زهدان زن های بومی می پروراند و معلوم نیست که چگونه این دکتر آلمانی توانست پوست و خون و جرثومه هیتلر را هنگام فرار از آلمان با خود ببرد و چگونه آنها را تا این موقع طوری نگاه داشت که فاسد نشود. مجله تایم مینویسد اقدام این دکتر آلمانی، از لحاظ تئوری صحیح است چون بموجب تئوری، فقط از يك سلول يك آدم زنده میتوان آدمی مثل خود او بوجود آورد اما طرز عمل دکتر منگل آلمانی، در کادر تکنیک و علمی و آزمایشگاهی امروز نمیگنجد و این دانشمند آلمانی، که اکنون بقول نویسنده کتاب مردی ۶۴ ساله است از این جهت برای بوجود آوردن ۹۴ هیتلر اقدام کرد که اگر ۹۳ نفر از آنها قبل از وصول بمرحله رشد بمیرند، نفر نود و چهارم زند بماند و رشد کند و يك نظام اجتماعی دیگر مثل نظام هیتلر در جهان بوجود بیاورد.

(خواندنیها)

خارجه امریکا میخواست که باتهدید اجرای قانون ضد تراست، شرکت های نفتی امریکا را وادارد که از سیاست دولت امریکا در مورد نفت ایران پیروی نمایند بدون این که خواهان احاله موضوع بدادگستری امریکا و مجازات شرکت های نفتی امریکا باشد.

وزارت امور خارجه امریکا، میاندیشد که اگر دادگستری امریکا شرکت های بزرگ نفتی امریکایی را مورد تعقیب قرار بدهد در جهان انعکاس نامطلوب خواهد داشت و این اندیشه بوجود میآید که شرکت های بزرگ نفتی امریکا عامل امپریالیزم امریکا در جهان هستند. و وزارت امور خارجه نمیخواست که آن اندیشه، در افکار عمومی جهانیان بوجود بیاید.

این بود که وزارت امور خارجه امریکا گفت که سازمان دادگستری امریکا نباید گزارش (فدرال - ترد - کمسیون) را از لحاظ تعقیب جزائی مورد مطالعه قرار بدهد.

این نظریه را وزارت دفاع امریکا تایید کرد و گفت تعقیب جزائی شرکت های بزرگ نفتی امریکا از طرف سازمان دادگستری برخلاف مصالح دفاعی امریکا می باشد و در جهان انعکاس نامطلوب خواهد داشت.

وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا پیشنهاد کردند که برای رسیدگی بوضع شرکت های نفتی يك کمسیون دیگر تشکیل شود و موضوع شرکت های بزرگ نفت امریکا را با توجه به مصالح سیاسی و دفاعی امریکا مورد رسیدگی قرار بدهد.

دادستان کل امریکا موسوم به (ملک گر ن رای) با نظریه وزارت امور خارجه و وزارت دفاع موافق نبود و عقیده داشت که شرکت های بزرگ نفتی، بجای این که رعایت مصالح امریکا را بکنند، برخلاف آن عمل می کنند.

نظریه دادستان کل امریکا این

بود که مصالح کشور ایالات متحده امریکا که با رژیم دموکراسی اداره می شود این است که شرکت های بزرگ نفتی موافق با اصول دموکراسی عمل کنند و نمی کنند.

قسمتی از گزارش دادستان کل امریکا از این قرار بود:

(باید منابع نفت و حمل و فروش آن از نظارت انحصاری معدودی خارج شود و هر فرد و موسسه بتواند با آزادی با استخراج و حمل و فروش نفت مشغول گردد و عمل افراد و موسسات خصوصی آزاد نخواهد شد مگر این که مصون از قدرت افراطی دولت یا موسسات خصوصی باشد. در حال حاضر، تراست جهانی نفت، با قدرتی که دارد انحصار نفت را در جهان بدست گرفته و مانع از این است که افراد و موسسات دیگر در امور استخراج و تصفیه و حمل و فروش نفت مداخله نمایند و هرگاه ما، که دعوی می نمایم از انحصار تراست ها و کارتل ها نفرت داریم، در این موقع از تعقیب قانونی شرکت های بزرگ نفتی خودداری نمائیم، در نظر جهانیان این طور جلوه خواهد کرد که میل نداریم، از

شرح عکس روی جلد

حتی در این فصل در گرمسیر ایران انار بر درخت دیده میشود

يك قسمت از میوه ها و سبزیهای غذایی و غلات و حبوب از ایران بکشور های دیگر رفته ولی محققین خارجی انتقال بعضی از آنها را نمی پذیرند معهذا تمام پژوهشگران خارجی تصدیق میکنند که گندم و انار و هلو از ایران بکشور های دیگر رفته و هنوز بهترین انار و هلو جهان در ایران بدست میآید . عکس روی جلد این شماره که از کتاب زیبای (ایران پل فیروزه) نشریه وزارت اطلاعات و جهانگردی اقتباس شده ، انار های آویخته بر درخت را نشان میدهد که در این فصل از سال که اسفند ماه میباشد ، وجود انار بر شاخه درخت در نظر ما عجیب مینماید ولی در بعضی از مناطق گرمسیر ایران ، هنوز میتوان انار را بر شاخه درخت مشاهده کرد . انار بسبب لطافت و رنگ و طعم و عصاره فراوان ، در نظر ایرانیان قدیم بقدری جلوه داشت که آن را ملقب به میوه بهشتی کرده بودند و پزشکان ایران ، برای درمان بعضی از بیماریها بخصوص بیماری های صفراوی آب انار را تجویز میکردند و عصاره انار که پخته و تبخیر میشد و بشکل رب درمیآمد چاشنی بعضی از غذاها بود . همان طور که گندم در ایران يك غله بومی و طبیعی محسوب میشد انار هم يك میوه طبیعی بشمار میآید و هنوز در جنگل های گیلان و مازندران درخت های انار طبیعی که هیچ کس آنها را نکاشته وجود دارد و سکنه روستا های واقع در جنگل از انار آن درخت ها بخصوص برای پختن رب استفاده مینمایند .

فعالیت (۱) انحصاری بزرگترین صنعت جهانی جلوگیری نمائیم (۰)

گزارش دادستان کل امریکا ، بطور کلی ، مشعر بر این بود که قرار گرفتن صنعت نفت در دست چندین شرکت بزرگ نفتی و ممانعت از این که افراد و موسسات دیگر در صنعت نفت مداخله نمایند مغایر با روح حکومت دموکراسی امریکا است . گرچه گاهی صلاح سیاسی و اقتصادی ملت اقتضا میکند که دولت ، صنعتی را منحصر بخود نماید و مانع از مداخله افراد و موسسات در آن شود اما تراست بزرگ نفت ، يك انحصار دولتی نیست بلکه انحصار غیردولتی و خصوصی می باشد و آنهایی که برای ایجاد آن تراست متحد شده اند فقط منافع خود را در نظر دارند نه منافع ملت ایالات متحده امریکا را و در يك رژیم حکومت دموکراسی ، هیچ فرد یا موسسه حق ندارد که صنعتی را بازاری را منحصر بخود کند .

خلاصه ، دادستان کل امریکا ، عقیده داشت که شرکت های بزرگ نفتی امریکا بایستی از لحاظ جزائی مورد تعقیب قرار بگیرند .

وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا نه در آغاز ، خواهان تعقیب جزائی کمپانیهای بزرگ نفتی امریکا بودند و نه در آن موقع تعقیب جزائی شرکت های بزرگ نفتی را بصلاح میدانستند .

دادستان کل امریکا هم تصمیم گرفته بود که شرکت های بزرگ نفتی را مورد تعقیب جزائی قرار بدهد و وزارت امور خارجه و وزارت دفاع امریکا نمیتوانستند از اقدام دادستان کل امریکا جلوگیری نمایند . چون دو وزارت امور خارجه و

دادستان کل امریکا جلوگیری نمایند و (ترومن) رئیس جمهوری امریکا نامه ای به دادستان کل نوشت و گفت مصالح سیاسی و دفاعی امریکا اقتضا دارد که از تعقیب جزائی شرکت های بزرگ نفت امریکا صرف نظر شود (و تعقیب جزائی میل به تعقیب اداری گردد) و دادستان کل هم بعد از دریافت آن نامه ، از تعقیب جزائی شرکت های نفت منصرف شد .

«ناتمام»

دفاع امریکا جزو نیروی ، اجرائیه بودند و دادستان کل امریکا جزو نیروی قضائیه و در يك حکومت دموکراسی چون حکومت امریکا هیچ يك از قوای سه گانه قانون گذاری و اجرائی و قضائی نمیتوانند در وظائف قوه دیگر مداخله نمایند . در امریکا فقط رئیس جمهوری بود که بر طبق اختیاراتی که بموجب قانون اساسی باو تفویض شده می توانست از اقدام

۱- فعالیت از لحاظ لغوی نادرست است چون این لغت که دارای ریشه عربی است نه مطابق دستور زبان عربی ساخته شده نه مطابق دستور زبان فارسی اما در زبان فارسی امروزی ، این لغت بمعنای (الکتریسیته) انگلیسی و (آکپیویته) فرانسوی است و از خوانندگان فاضل مجله خواندنیها ، بسبب بکار بردن يك لغت نادرست انتظار بخشایش داریم .

خاطرات دومین مسافرت به آمریکا

از میامی تا سان فرانسیسکو با اتومبیل

روز ۲ اوت مطابق با ۱۱ مرداد برای ملاقات یک طبیب با سابقه و حاذق ایرانی که سالها است در آمریکا ساکن است و ما را به نهار دعوت کرده بودند بشهر سونوما که در شمال سان فرانسیسکو واقع است رفتیم. ایشان که جراح مشهوری هستند به تازگی در قسمت طب سوزنی مطالعه میکنند و در همین ملاقات کوتاه مرا با اصول این طب آشنا کردند. مثلا نشان دادند که در گوش انسان ۲۰۰ نقطه وجود دارد که میشود از آنها برای بیحس کردن نقاط بدن استفاده کرد. در قسمت ترم گوش که محل گوشواره است دو نقطه هست که سوزن را بر آن دو نقطه فرو میکنند فك بیحس میشود و دندان را میکشند یا برمیکشند و حتی روی فك عمل میکنند بدون آنکه بیمار کوچکترین دردی احساس کند. سوزن های آن از حیث قطر و بلندی متفاوت است. سوزنی را وارد قسمت بین انگشت شصت و سبابه اینجانب کردند و من هیچگونه دردی احساس نکردم. علاوه بر اینکه از طب سوزنی، برای بیحسی موضعی و عمومی استفاده میشود خیلی از بیمارها را امروز بوسیله آن معالجه میکنند.

حتی در درد های مزمن روماتیسمی و عضلانی مثلا پا بعد از شکستی و در دردهای مستمر در آتریت ها در میگردانی که علت آنها معلوم نیست و سالها بیمارازان را رنج میدهد. برای لاغر شدن بدون آنکه آسیبی به بدن برسد. مثلا در چاقهایکه

اشتهای زیاد دارند و نمیتوانند رژیم غذایی برای لاغری بگیرند معالجه بوسیله طب سوزنی باعث میشود که اشتهای آنها کم شده و روی این اصل لاغر میشوند. برای ترك سیگار یا عبور دادن چند سوزن دیگر اصولا میل به سیگار از بین میرود و صدها چیز دیگر فقط این امر خیلی مهارت میخواهد و بسیار دقیق است و خدا کند دست شارلاتان ها به آن نرسد. از این پزشك دانشمند خواهش کردم که وقتی این طب را کاملا فراگرفتند بایران بیایند و بهم وطنانشان خدمت کنند و ایشان هم قول مساعد دادند. ساعت ۴ بعد از ظهر به سن حوزة مراجعت کردیم برای عبور از پل گلدن گیت ۷۵- سنت میگیرند.

روز سوم جولای ساعت ۱۱:۲۰ بطرف محلی بنام بیک باسن حرکت کردیم که درختهای آن بسیار قطور و بلند هستند و باین درختها چوب سرخ میگویند. در مسیر ما همه جا درخت و جنگل بود. در بیک باسن درختهایی دیدیم که سر به فلک کشیده و یک درخت را باسم درخت مادر نام گذاری کرده اند که ۳۲۹ فوت طول و ۱۵ فوت وسه اینچ قطر آن است.

در آنجا درختی هست که اتومبیل از وسط آن میگردد. روز ۵ جولای بطرف محلی بنام راشن ریور حرکت کردیم ساعت ۱۲:۵۵ پس از عبور از پل گلدن گیت بمحلی موسوم به سان سالیو رسیدیم که کنار دریاچه سان فرانسیسکو است و رستوران معروفی به همین نام در آنجا هست که

بشکل سلف سرویس اداره میشود. در آنجا نهار صرف کردیم ساعت ۲ بعد از ظهر آنجا را ترك كرده و پس از مدتی به راشن ریور رسیدیم و ساعت ۶ عصر به جنگل معروف آنجا رفتیم که مانند بیک باسن دلزای درخت های مرتفع است که یکی از این درختان را باسم کلنل آرمسترانگ نام نهاده اند. که دارای ۳۰۸ فوت ارتفاع و ۱۴۶ فوت قطر میباشد و ۱۴۰۰ سال سن آن است.

شب در شهری بنام گرندویل در یک هتل استراحت کردیم و روز شش جولای ساعت ۱۰ صبح متل را ترك نموده و در جاده شماره یک کالیفرنیا که یک جاده سرتاسری ساحلی است و پیچ و خم زیاد دارد و در خیلی از طول مسیر خود از کنار اقیانوس کبیر عبور میکند و گاهی هم از آن دور میشود بطرف سن حوزة مراجعت کردیم.

این جاده اتوبان نبود و دوطرفه است ولی چون مردم اصول رانندگی را رعایت نموده و مجنون وار حرکت نمیکند و از خط بسته وسط جاده تجاوز نکرده و یا سرعت مجاز حرکت کرده و سربچه ها سبقت نمیگیرند خیلی بندرت ممکن است تصادفی رخ دهد. انسان وقتی اینهمه نظم را می بیند روزیکه بایران برمیکرد از اینهمه لایقیدی که میل به تجاوز در حق دیگران و گاهی ذیوائگی بعضی از رانندگان است واقعا از ماشین رانی بیزار میگردد. مخصوصا بوق زدن های بیهوده و بی جهت و اعصاب خراب کن

آنها که عدم تعادل عصبی را نشان میدهد. من خیال میکنم اغلب رانندگان ما بیمار روانی هستند و گرنه چطور ممکن است انسان که تا این حد بطور غریزی جان خود را دوست دارد و الا بخاطر فقط جان خودش هم شده اینگونه دیوانه وار رانندگی نکند و فکر نمیکنم جرائم ۵۰۰ تومان و حتی ۵۰۰۰ تومانی اینها را سر جایشان بنشانند. و بنظر من لازم است بطور مخفی رانندگان تحت نظر گرفته شوند و کسانی را که ذاتا اهل تجاوز هستند اجازه پشتلر نشستن ندهند یعنی گواهینامه آنها را از دستشان بگیرند.

در طول جاده شماره یک در فواصل معینی پارکینگ و بلاژ و تمام لوازم زندگی از قبیل متل و رستوران و پمپ بنزین و مراکز درمانی وجود دارد.

البته در اینجا آب اقیانوس حتی در تابستان سرد است و باد هم همیشه میوزد و کمتر میشود شنا کرد ولی بیشتر مردم حمام آفتاب میگیرند. ولی در قسمت جنوبی کالیفرنیا مثلا در لانک بیچ که نزدیک لوس آنجلس است آب دریا گرمتر است و مردم اغلب وارد دریا میشوند.

ساعت ۲ بعد از ظهر پلاژ را ترك نموده و از يك جاده پر پیچ و خم طولانی عبور کرده و از جاده شماره يك وارد جاده ۱۰۱ شدیم که با جاده شماره ۱ توأم میشد و از گلدن گیت عبور کرده و سان فرانسیسکو را نیز اجا گذاشته و در جاده ۱۰۱ جنوبی به سن حوزة وارد شدیم.

توضیح آنکه برای این مسافرت چون عده ما ۹ نفر بود و در يك اتومبیل جا نمیشدیم و مایل بودیم همه در يك جا با هم باشیم با ارائه دادن کارت آمریکن اکسپرس که يك کارت اعتباری معروف است يك اتوموبیل مینی بوس کرایه کردیم که برای دو روز که تحت اختیارمان بود جمعا ۷۰ دلار کرایه آنرا پرداختیم.

در ۱۴ اوت ساعت ۷ صبح بطرف دانشگاه معروف برکلی که در کالیفرنیا شمالی موقعیت خاصی دارد حرکت کردیم در این دانشگاه در حدود ۴۲ هزار دانشجو تحصیل میکنند و استادیوم آنهم خیلی معروف است در اوئیورسیته برکلی محصلین ایرانی فراوان هستند.

روز ۱۶ اوت از سان حوزة بطرف سان فرانسیسکو رفتیم و هتل معروف حایات هتل را که یکی از زیباترین و مدرن ترین هتل های دنیا است دیدن کردیم. درب هتل بروی همه دیدن کنندگان باز است در حال بزرگ هتل که بشکل عجیبی تزئین شده و از معماری ژاپنی نیز در آن استفاده شده دستورانی موجود است که مخصوص مهمانان هتل بوده و دیگران که به تماشای هتل می آیند نیز میتوانند از آن استفاده کنند. آسانسور ها که يك پارچه شیشه ای یا با مواد شبیه به شیشه بطور نیم استوانه و خیلی زیبا ساخته شده و کسانی که در آن هستند از حال هتل دیده میشد از روی ساختمان بالا و پائین میروند و درون ساختمان نیستند و وقتی شما در حال هتل هستید در اطراف خود آسانسور ها را می بینید که بالا و پائین میروند در وسط حال يك حوض مخصوصی است که واقعا دیدنی است اینجا و آنجا میل برای استراحت گذاشته شده. حال این هتل پر از توریست است و کسی که وارد میشود بهیچوجه مورد بازخواست قرار نمیگیرد و میتواند از آسانسور ها هم برای تفریح هم شده استفاده کند.

توصیه میکنم که اگر گذارتان به سان فرانسیسکو افتاد از دیدن این هتل غافل نشوید و در این هتل فروشگاه های خیلی مدرنی هست که میتوانید در آنها خرید هم بکنید. ساعت ۱۱ صبح روز ۲۵ اوت منزل را بقصد رفتن بفرودگاه

سان فرانسیسکو ترك کردیم و ساعت يك بعد از ظهر با هواپیمای دی . سی . ۱۰ تری استار که بشکل جمبوجت است ولی طول آن کمتر است و بسیار عالی ساخته شده و مربوط بشركت دلتا بود بطرف دالاس پرواز کردیم. این هواپیمای غول پیکر که در هر ردیف ده نفر در آن نشسته بود (سه نفر درست راست سه نفر در سمت چپ و ۴ نفر در وسط) فقط ۳۰ ثانیه طول کشید تا از زمین بلند شد. بهر يك از مسافری يك گوشی دادند که هر کس میتواند بوسیله آن از چهار نوع موسیقی بمیل خود با تغییر دادن دکمه ای که در دسته صندلی هست استفاده کند. غذا نوعی کباب شبیه به کباب های ایرانی بود و شامیانی هم هر چند گیلان که هر کسی میخواست اباو داده میشد.

ساعت ۴ بعد از ظهر هواپیما در فرودگاه دالاس بزمین نشست و ما فرودگاه بزرگ و معروف دالاس را با راهنمایی که قبل تقاضا کرده بودیم و در درب خروجی منتظر ما بودند برای رفتن به يك فرودگاه کوچک جهت پرواز های داخلی ترك کردیم و در آنجا با هواپیمای بوئینگ بطرف شهر آستین پرواز کردیم و ساعت ۶ بعد از ظهر هواپیما در فرودگاه آستین بزمین نشست. دوستانی که در شهر آستین داریم باستقبال آمده بودند و ما را به منزل بردند.

روز بعد در شهر آستین به تماشای عمارت معروف کارپیتل رفتیم ساختمان این بنا در اول فوریه ۱۸۸۲ شروع و دوم مارس ۱۸۸۵ خاتمه یافته بنائی است دیدنی با تابلو های ارزنده از تاریخچه تکزاس. در اطراف این شهر دریاچه فراوان است و همه جا سبز و اخرم است و با اینکه شهر آستین درست روی مدار اهواز واقع شده باندازه اهواز گرم نیست.

«ناتام»

سرگذشت و سرنوشت انگلستان بزرگترین امپراطوری جهان و چگونگی زوال و سقوط آن

کشوریکه قلمروش در سرتاسر جهان گسترده بود و آفتاب بر پرچم آن غروب نمیکرد

چگونه بچنین روزی نشست و چرا؟

پیوستن به مصر بودند، از يك سو تبلیغ مسیحیت را میان بومیان سیاه پوست سودان تقویت میکردند مسلمانان مغرب سودان تحت تاثیر تبلیغات مسیحی قرار نمیگرفتند. از سوی دیگر آنها قبایل سیاه پوست را که دشمن مغربهای سودان بودند، تشویق میکردند تا از «نوبه» در جنوب سودان به شمال آن کشور مهاجرت کنند تا دو دستگی مردم محلی، فرمانروایی ایشان را آسان سازد.

در دماغ آفریقا (منطقه جنوب دریای سرخ و خلیج عدن) انگلیسی‌ها نیمی از (سومالی) را داشتند که در دو کنار آن «جیبوتی» فرانسه و «سومالی ایتالیا» قرار داشت ایتالیایی‌ها ازبتره را نیز در تصرف داشتند، امپراتوری کهن حبشه (اتیوپی) راهی بدریا نداشت مگر از راه آهن فرانسویها که میان آدیش آبابا و بندر جیبوتی کشیده شده بود.

انگلیسی‌ها نیمه سومالی را برای آن گرفته بودند تا دو سوی دهانه خلیج عدن را در اختیار داشته باشند و نگذارند ایتالیایی‌ها فرانسه آن را بروی ایشان ببندند.

سومالی انگلستان سیصد هزار جمعیت داشت که در خاکی دو بزابر وسعت جزایر بریتانیا، پراکنده بودند، اینها قبایلی مسلمان و جنگجو بودند که بیابری سرزمین گرم نیمه جنگلی و نیمه خشک خودشان، پیوسته برای اشغالگران

تصرف کردند، و به اصطلاح در آنجا «فرمانروایی مشترک» برقرار کردند. درفش انگلستان در کنار درفش مصر بر فراز سودان در اهتزاز بود. اما در این «فرمانروایی مشترک» مصریان، تقریباً، جز درفش خود که در سودان می‌افراشتند، نقشی نداشتند. دیده شد که پس از برجیده شدن بساط امپراتوری از سودان نیز، آن را به مصریان ندادند و استقلال کاملش را اعلام کردند. حال آن‌که ارشد افسران انقلابی مصر - ژنرال نجیب - خود اصولاً سودانی بود و میخواست سودان را برای مصر داشته باشد.

انگلیسی‌ها، از آغاز سده بیستم تا دهه ۱۹۵۰ که به سودان استقلال داده شد، آن کشور را که خاک آن برابر جمع قلمرو فرانسه و اسپانیا است، با ۱۴۰ مامور اداره میکردند که در راس آنها يك فرماندار کل بود.

این فرماندار کل سمت سیاسی خود را با سمت نظامی که قبلاً از آن ماموران مصری بود - یعنی «سردار» (فرمانده کل نیروی مسلح) - درهم آمیخته بود و سردار مصری را از سودان رانده بود. معمول آن بود که سمت فرمانداری کل و سرداری را يك ژنرال انگلیسی کارکننده در مستعمرات برعهده گیرد.

انگلیسی‌ها، برای مقابله با روشنفکران معدود سودانی که هوادار

بومیان فریب خورده خواستند مقاومت کنند و گاه تا آن حد رفتند که کشیشی را کشتند و خوردند یا بازرگانی را قطعه قطعه کردند.

حفظ «ماموران تمدن» به امپراتوری بریتانیایی بهانه داد تا سپاهیان بفرستد و متجاوزان به حقوق و آزادی فردی مبلغان و بازرگانان را کیفر دهد.

چون کار بازرگانان و مبلغان باید پایدار میبود، حفظ پادگانهای مسلح ضروری مینمود.

زمانی که پادگان وجود داشت قلمرو از آن فرمانروای سپاهیان می‌گشت.

از سازمانی اداری برای اداره قلمرو گریزی نمی‌بود. به این سان يك دیوان سالاری مستعمراتی ایجاد می‌گشت و از پادشاه انگلیس و امپراتور هندوستان فرستادن فرمانداری درخواست میشد.

دیگر - کار استعماری به پایان رسیده گوه‌ری تازه بر اورنگ امپراتوری افزوده شده بود.

«ملای دیوانه»

یکی از کارهای انگلیسی‌ها آن بود که ضمن تصرف مصر و تحت الحمایه ساختن خدیو آن در آغاز سده بیستم، سودان را که موقعی مستعمره مصر بود و بعد با طغیان «مهدی» از مصر جدا گشت، بعنوان کمک به مصریان

بیگانه در دسر درست میکردند. آلمانها نیز یاجیان سوماتی را علیه انگلستان یاری میدادند.

مردم سوماتی ۲۰ سال تمام برهبری مردی که انگلیسی‌ها او را «ملای دیوانه» می‌نامیدند، علیه اشغالگران جنگیدند.

عاقبت انگلیسی‌ها ناچار شدند به کرانه‌ها عقب نشینی کنند. اگر امر «حیثیت» کذا در بین نبود، انگلیسی‌ها برآستی، علاقه‌ای به تصرف درون سرزمین نداشتند. اما به خاطر آن در ۱۹۲۰ نیرویی مهم گرد آوردند و شش هواپیمای جنگی نیز فرستادند. این نیرو قبایل شورشی را هراسناک کرد و پراکنده شدند و «ملا» به حبشه گریخت و در آنجا از آنفلوآترا درگذشت. وی که محمد بن عبدالله حساب نام داشت نزد هموطنان خویش مقامی قدسی احرارز کرده بود.

انگلیسی‌ها که خود را عقل کل جهان می‌شمردند، به دلیل آن که فرمانروایی‌شان را نمی‌پذیرفت دیوانه می‌خواندند.

جزیره‌های زنگبار را انگلیسی‌ها، بیهانه مبارزه با برده‌فروشی زیر حمایت خود گرفته بودند. سلطان‌های زنگبار که از خانواده امام مسقط و اصلا ایرانی لارستان بودند و خود را خراج‌گذار امام‌های مسقط میدانستند «امام‌ها خود، تا آغاز سده بیستم، خراج‌گذار ایران بودند»، با چند هزار تن از اعراب بر جمعیت ۱۱۰ هزار نفری زنگبار فرمانروایی داشتند. آن جمعیت مخلوطی از مهاجران ایرانی (شیرازی) و زنگیان آفریقایی بودند.

بعد ها، به رهبری حزب «آفرو شیرازی»، مردم زنگبار قیام نمودند و تازیان را قتل عام کردند و آخرین سلطان زنگبار از آنجا گریخت (البته پس از آن که حمایت انگلستان از سلطان برداشته شد).

در مدت حمایت انگلستان، سلطانها از خود اقتداری نداشتند و قدرت در

دست «نماینده مقیم» انگلستان بود که معمولا از افسران ارتش انگلیسی هند انتخاب میشد. بنابر قرارداد تحت - الحمايگی، فرمانها و مقررات سلطان بی‌امضاء آن مامور انگلیسی، اعتباری نداشت.

زمین دزدی

انگلیسی‌ها تا دهه ۱۹۶۰، حتی آن اندازه به سرنوشت مردم آفریقا توجه نداشتند که طرحی معقول برای اداره و پیش‌برد جامعه‌های آفریقایی مستعمره خود تهیه کنند.

در آفریقای شرقی، انگلیسی‌ها، بیماری مهاجران خود نفوذ کرده بود. در ۱۹۲۸، ۹۰۰۰ اروپایی در کنیا بسر میبردند که با پایان جنگ جهانی اول شمارشان با شتاب افزوده شد.

این مهاجران از یک سو، هندیانی را که برای کارهای متوسط لازم بودند، به عنوان مهاجر وارد میکردند.

اما هندیان دیگری را که بی‌اجازه به کنیا می‌آمدند سوار کشتی میکردند و در بندر بمبئی پیاده میکردند و «به امان خدا» رها مینمودند.

نظام زمین‌داری اروپائیان را در کنیا، آفریقایی‌ها «زمین دزدی» نام داد بودند.

مهاجران انگلیسی می‌آمدند، زمین‌های مطلوب را انتخاب میکردند و آفریقائیان مقیم منطقه را، مانند رعایای خود به خدمت می‌گرفتند و در میان کشتزارها و جنگلهای پهناوری که تصرف کرده بودند، بنگله‌ای «کوشک چهار گوشه‌ای که میان محوطه‌ای از چمن و درخت قرار دارد» می‌ساختند و چون کاخ قنودالی در آن بسر میبردند. هر یک از اشراف انگلستان که پسران نافرمانی داشتند، آنها را راهی کنیا میکردند و مقداری پول میدادند، تا در آنجا زمین تصرف کنند.

پارلمان سفید پوستان

در سال ۱۹۱۸ این مساله مطرح

شده بود که سفید پوستان مهاجر به کنیا، باید پارلمانی تشکیل دهند و خودشان آن سرزمین را به صورت دومینیون اداره کنند - کاری که سفید پوستان رودزیا انجام دادند.

جالب توجه آن بود که هندیان مقیم کنیا که شمار آنان به ۳۵۰۰۰ نفر میرسید، به عنوان ژاندارم‌های امپراتوری، خواستار مشارکت در اداره سیاسی آن سرزمین بودند و می‌خواستند از زمین‌های «دره خویشی» خریداری کنند. اما سفید پوستان میگفتند در «قالت سفید پوستان» نباید حق خرید زمین داشته باشند و نباید در تشکیل پارلمان شرکت جویند.

البته هیچک از این دو دسته هندی و انگلیسی، سیاه پوستان را داخل آدم تصور نمیکردند تا پیرامون مشارکت آنان در اداره جامعه بحثی داشته باشند. سفید پوستان میگفتند بعنوان «نژاد امپراتوری ساز» حکومت ویژه آنها است و هندیان در این مورد حقی ندارند.

هندیان، از سوی اروپائیان حقیر شمرده میشدند و نزد سیاه پوستان منفور بودند.

این نفرت تا امروز در جامعه‌های آفریقایی سیاه پوست باقی است و سبب اخراج گروهی هندیان از کشور های آفریقایی شده است که آخرین آن به تازگی در اوگاندا روی داد.

در برابر این وضع هندیان گمان داشتند که سروری و استعمار کنیا و دیگر سرزمین‌های آفریقایی شرقی و مرکزی حق آنهاست - زیرا این نقاط بیاری ایشان بقلرمرو امپراتوری افزوده شده است. در این راه متحد هندیان حکومت انگلیسی هند بود که اصرار می‌ورزید حق اداره مستعمرات آفریقایی شرقی مرکزی را از وزارت مستعمرات سلب کند و خود برعهده گیرد.

«ناتام»

این سرگذشت و سرنوشت امریکا است

چگونه غولهای کسب و کار بزرگ «تراست»ها را پدید آوردند و از «تراست»ها چند ملیتی ها زاده شدند

کالا هایی که در عوض پوست هایشان از آستور می گرفتند ، به هیچ وجه ارزش پول یا متاعی که بپشتان می دادند ، نداشتند .

کرنلیوس واندربیلت کارش در کسب و کار دریانوردی از هنگامی بالا گرفت که در هودسن جیب کارمندان شهری را چرب کرد و انحصار استفاده از لنگرگاه ها را گرفت . او ، به عنوان صاحب کشتی هایی که از آقیانوس اطلس می گذشتند ، لقمه ی بزرگی از کمک های مالی یی را که کنگره همه ساله برای حمل محمولات پستی در نظر میگرفت ، از آن خود می ساخت - با اخاذی از سایر صاحبان کشتی یی که اگر باج نمی دادند باید خطر رقابت او در امور پستی را به جان می خریدند .

برای نسل های آینده

«ناخدا» از حیث کسب و کار با جنگ هم سرمشقی شد برای نسل های آینده - پریزدنت «آبراهام لینکلن» در ۱۸۶۲ ، در ایامی که درگیر جنگ انفصال بود ، واندربیلت را مامور کرد ، ناوگانی از کشتی های نفربر بخرد . ناخدا کشتی های اسقاطی خرید و آنها را به جای نو جا زد . در چهارم دسامبر ۱۸۶۲ که تعدادی از این کشتی های نظامی دریا را به سوی «نیواورلئان» در می نوردیدند ، ناخدا به میمنت این معامله ی پر سود جام شامپانی فرانسوی اصل بالا می برد . نیمی از کشتی های او هرگز به نیواورلئان نرسیدند .

خانه ها پناه می آورد . «جی - پی - مورگان» بانکدار ، که اخلاقی امروزه با نوه ی «راکفلر» ، «دیوید» ، برمرکز بزرگ بانکی نیویورک حکومت میکنند ، در کلیسای اسقفی ، سرود مذهبی می خواند . وقتی «اندریو کارنگی» ، سلطان بی تکلف فولاد که مذهب هیچگاه مانع پیشرفتش نمیشد . هنگام خواندن نوشته یی از «هربرت اسپنسر» ، فیلسوف انگلیسی متوجه شد که خود یک برگزیده است : «روشنایی را دربر گرفت و همه چیز به یکباره برایم روشن شد .»

«کرنلیوس واندربیک» (۱۷۹۴ تا ۱۸۷۲) که به سبب در انحصار داشتن کشتی های بار و مسافربری (ناخدا) خوانده میشد و «یوهانس یاکوب آستور» مهاجر یکدنده ی آلمانی ، ابداع کنندگان آن سبک داد و ستد سال های بنیانگذاری آمریکا بودند که پایه ی «تراست»ها را ریختند و بعدها «شرکت های چند ملیتی» را بوجود آوردند .

«جولس ایبلس» ، یکی از چندین زندگی نامه نویس «راکفلر» ، این دو نخستین مافوق ثروتمند را گنگسترهایی تمام عیار می نامد . یوهانس آستور از راه فروش پوست پول کلانی به جیب زد .

او در زندگی یک شعار داشت : اول سرخپوست ها را مست کن ، آن وقت میتوانی سرشان گلاه بگذاری . در این «معامله» آدم نباید هیچ شانس را برای منفعت بیشتر از دست میداد . نه الکلی که سرخپوست ها می خریدند و نه

راهی که به توضیح «جان دیویسون راکفلر» درباره ی منشاء سرمایه یی عظیمش انجامید ، چندان طولانی نبود : «خدا این ها را به من داد .» و در واقع خدا ، خدای آمریکایی ها ، حامی ثروتمندان و توفیق یافتگان ، زحمتکشان و جویندگان بود ، چرا که او خدایی «کالونیستی» بود (پیروان «کالیون» ، اصلاح گر پروتستان سوئیسی - م) . زائران ساکن روستای انگلیسی «اسکروبی» واقع در «ناتینگهام شایر» این خلق و خو را با کشتی «می فلاور» در ۲۱ نوامبر ۱۹۲۰ با خود به ساحل «ماساچوست» آوردند . و تقریباً تمام ۵۰ میلیون نفری هم که بعد سرسیدند ، خدای امریکائیان را پذیرفتند و یاد گرفتند که فرشته ی مقرب او «چارلز داروین» نام دارد .

لحظه ی تکرار نشدنی

اخلاقیات «کالونیستی» در باب موفقیت اقتصادی و حق برتری نیرومندترها به مذاق نسل پیشتازخوش آمدند . این اخلاقیات ، در یک لحظه ی تکرار نشدنی تاریخی با انقلاب صنعتی که از بریتانیای کبیر آمده بود ، آمیختند . اسقف «ماساچوست» به موعظه پرداخت که : «ثروت و نجات به هم تعلق ندارد .» و بنا بر این جای شگفتی نیست که «جان - دی - راکفلر» ، پسر یک عطار «باپیستی» ، تنها ثروتمند عصر شکوفایی صنعتی نبود که مدام به نماز

بیرون کشیده بودند ، به سلاطین سرزمین مقدس با ملیت آمریکایی می ماندند . آن ها در کاخ هایشان مستقر بودند ، حدودی نمی شناختند و وراثشان به شیوهی فرمانروایان مغربی ، ارقام رومی در جلوی نام هایشان می گذاشتند . کرنلیوس و اندریل پنجم ، هنری فورد دوم ، جان . دی . راکفلر سوم ، آن ها دودمان هایی تشکیل دادند و بنایی که از خود به جای گذاشتند ، گاه تا به امروز پا برجا مانده است . به جباری ، سبیه ، حرص و جنون قدرت ، یک گرایش رنسانس وار هم افزوده شد ، که ناخدا از آن بی خبر بود : سازمان دادن به اثر ، به جمعی که از خالقش بیشتر عمر میکرد . از آشوب ، نظمی مرگبار به وجود آمد . جان . دی . راکفلر ، سلطان نفت ، مظهر زمان خود شد .

از پنجاه سال پیش

«آکسون» ، بزرگترین سازمان اقتصادی جهان که راکفلر بنیانگذارش بوده است ، در سال ۱۹۷۳ ، در گزارش بازرگانی خود به رجزخوانی پرداخت که : «آکسون» ، پنجاه سال پیش از آن که نام شرکت چند ملیتی مورد استفاده قرار گیرد یک شرکت چند ملیتی بوده است .»

در ۲۹ اوت ۱۸۵۹ ، در زمانی که جان . دی . راکفلر بیست سال داشت ، «ادوین لاورنس دریک» ماجر اجونخستین بشکه های نفت را از چاهی در نزدیکی «تیتوسویل» ، واقع در ایالت پنسیلوانیا پر کرد که بعدا تا ده ها سال دست و دلبازترین معدن نفت جهان شد . راکفلر که در آن ایام در کلیولند به کار دلای مشغول بود ، سه سال بعد «با این تصور که یک منبع درآمد فرعی یافته» است ، با پرداخت ۴۰۰۰ دلار در شرکت تصفیهی نفت «اندربوز» ، کلارک اند کمپانی» شریک شد . در سال ۱۸۷۹ ، راکفلر اول ۹۰ درصد پالایشگاه های سراسر کشور را زیر نظر داشت .

«ناتمام»

غربی منتقل کردند . چرا که نفت ، پول ، اتومبیل و مواد شیمیائی اشیا یی بودند که دیگر مرزی نمی شناختند . و هنگامی که ستاره ی کهن ، و اندریل از دنیا رفت ، ستاره های تازه ی متولد شده بودند : سلطان نفت «جان - دی - راکفلر» و غول مالی «جان بیرپونت مورگان» از نیویورک ، امیر نفت و پول «اندربو ویلیام ملون» از پیتسبورگ ، برادران شیمی «دوپون» از «دلاویر» و نیز تکروری نوپای اتومبیل ، «هنری فورد» از دیبورن میشیگان .

اربابان تازه ی مرحله ی دوم بنیان گذاری ، شبک غرب وحشی ناخدا را با ظرافت آمیختند - آن ها به ویژه در رفتار خود با صاحب منصبان دولتی تجدید نظر کردند . میهنی که قانون اساسی اش سرمشی برای تمام جهانیان بود ، به زودی دیگر - آن طور که «جان هی» ، مشاور چند رئیس جمهوری در آن ایام اعتقاد داشت - «دولتی مردمی ، برگزیده ی مردم و برای مردم» نبود ، بلکه «دولتی سرمایه دار ، برگزیده ی سرمایه و برای سرمایه» شده بود .

آمیزش جدا نشدنی

زیرا آن هایی که از حالا به بعد آمدند ، بدون این که به حدودی پای بند باشند ، امپراتوری های خود را گسترش می دادند . آمیزش جدا نشدنی بین «شرکت» و «فرمانداری» بین دولت و داد و ستد ، پایه و اساس آن چیزی شد که به عنوان استعمارگری دلار، مورد دشنام قرار گرفته است . حکومت و مجتمع ها ، دست کم در موارد خارجی ، یکی شدند ، چرا که منافع واحدی داشتند . در آن ایام ، در اواخر دهی هفتاد سده ی گذشته ، در آمریکا قدر با فراشت ، یک امپراتوری جدید ، یک مجتمع جهانی . بزرگان ساحل شرقی ، که سرمایه هایشان را از کیسه ی مارگیری پندانشان

بعد از این ماجرا و اندریل وارد کسب و کار راه آهن شد و در ۱۸۶۷ بر - «نیویورک سنترال» ثروتمند دست یافت . ناخدا ، به قول ایلس ، «در زمینه ی تسلط بر خطوط راه آهن به مبارزه با «جی گولد» پرداخت ، که از حیث دنائت همتایی نداشت . این دو تا آن جا که توانستند به اعضای دستگاه های مقننه رشوه دادند . یک سناتور پارلمان ایالتی ۷۵۰۰۰ دلار از و اندریل گرفت تا ۱۰۰۰۰۰ دلار از گولد تلکه کند ...»

البته سایر سلاطین راه آهن این عصر قهرمانی هم خسیس نبودند . شرکت راه آهن «نیون پاسیفیک» از ۱۸۶۶ تا ۱۸۷۲ - حصا در حدود ۴۰۰۰۰۰ دلار و «سنترال پاسیفیک» از ۱۸۷۵ تا ۱۸۷۸ سالی ۵۰۰۰۰۰ دلار رشوه میداد .

نامه ی ادارتی که «استاندارد اولین» در آن سالها نوشته بود و به وسیله ی پادویی که باید آن را به گیرنده اش میرساند منتشر شده بود ، افشا کننده ی شیوه ی پنهانی «دیدن دم» سیاستمداران است . در این نامه نوشته شده بود : «جناب آقای سناتور ، بدین وسیله ، ته به اجبار ، بلکه به عنوان امتنان از بذل توجهات سرکار به پیوست رسیدن بانکی مربوط به واریز ۱۰۰۰۰ دلار به حساب شما را تقدیم می داریم .»

آنچه ماند

غول های ثروت رفتند ، اما توسعه طلبی ماند . امپراتوری کرنلیوس و اندریل پس از مرگ او درهم ریخت ، اما تاریخ صنعت به راه خود ادامه داد . این تاریخ در آمریکا بنا کاسبکاران پوست آغاز شده بود و با سلاطین راه آهن قدمی پیش گذارده بود . اکنون به حکم منطق تحول ، ثوبت به نفت ، مدیریت مالی ، شیمی و الکترونیک رسیده بود . بانکی ها ، مجرب در استفاده از فضا های بزرگ ، «مقدار بزرگ و بی حسابگری های بزرگ» ، عنصر و اندریل تی خود را به تمام قیمکری

سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب

افشای ذبیح اله منصوری

۱۶۰

در چهارمین روز جنگ

قاری عبدالله پرسید از این قرار شما تعهد نکردید که ارتش دشمن را از بین ببرید.

سرعسکر گفت ولی لازمه باز شدن راه تبریز این است که فردا ارتش دشمن از بین برود. قاری عبدالله اظهار کرد من تصور نمیکنم که این طور باشد.

سرعسکر توضیح خواست و قاری عبدالله گفت شاید ما، فردا، با دشمن تماس حاصل نکنیم. سرعسکر پرسید مگر جنگ امروز دشمن را ندیده‌اید و چطور یک چنین دشمن سرسخت، فردا، مقابل ما، مقاومت نخواهد کرد.

قاری عبدالله گفت جنگ امروز دشمن، جنگ عقب داران بود و خصم، امروز عقب داران خود را فدا کرد تا این که فردا با ما تماس حاصل نکنند یا این که من این طور می‌فهمم.

سرعسکر پرسید آیا میخواهی بگوئی که دشمن امروز، عقب‌داران خود را فدا نمود تا این که بتواند بین خود، و ما، فاصله‌ای زیاد بوجود بیاورد.

قاری عبدالله پاسخ داد، همین را میخواهم بگویم و من فکر میکنم هم‌اکنون با این که شب و فضا تاریک است دشمن، همچنان مشغول عقب‌نشینی است و او برای این که بتواند عقب‌نشینی کند یک فداکاری بزرگ کرد و تمام عقب‌داران خود را از دست داد و لذا، برطبق حدس من، تا آنجا که بتواند، خود را از ما دور خواهد کرد.

سرعسکر چند لحظه سکوت کرد و بعد گفت اگر این طور بشود من فردا زنده خواهم ماند چون راه تبریز باز خواهد بود و ظل‌اله خواهد توانست بسوی تبریز برود.

زیرا کار جنگ یک کار یک‌طرفی نیست که اختیار آن بطور کامل با ما باشد و هر جنگ، یک کار دو طرفی بشمار می‌آید آنهم یک کار دو طرفی که هیچ یک از طرفین از تصمیم و طرز عمل طرف دیگر مطلع نیست.

ما وقتی میتوانیم برای خاتمه دادن بیک جنگ ساعت تعیین کنیم که اختیار جنگ فقط با ما باشد.

لیکن ما اکنون در کشور دشمن هستیم و دشمن ما دارای عسایر بسیار است و اکثر عسایر این کشور، مردانی جنگی هستند و اختیار دشمن با ما نیست و ما اینک نمیدانیم که دشمن یعنی شاه طهماسب که دور از میدان جنگ است چه میکند و شاید همین فردا نیروی کمکی به چوه سلطان برساند.

من اگر بجای شما بودم به ظل‌الله میگفتم که ما فردا برای گشودن راه تبریز تا آخرین نفر خود را به کشتن خواهیم داد تا اگر راه تبریز گشوده نشد ظل‌الله تصور نکند که ما کوتاهی کردیم.

سرعسکر اظهار کرد در هر حال من تعهدی کرده‌ام و ناگزیرم که بتعهد خود وفا نمایم و اگر فردا، قشون دشمن از بین نرود من خود را بهلاکت خواهم رسانید.

قاری عبدالله گفت آیا من میتوانم عین آنچه را که ظل‌اله شما گفت بدانم؟

سرعسکر جواب داد که ظل‌الله از من خواست که راه تبریز را بروی او بگشایم و قرار بود که امروز راه تبریز گشوده شود.

ولی من نتوانستم امروز راه تبریز را بروی ظل‌اله باز کنم و برای او سوگند یاد کردم که فردا راه تبریز، برویش گشوده شود.

لیکن روز دیگر باید بقولی که داده‌ام وفا کنم و ارتش دشمن را از بین ببرم .
قاری عبدالله گفت اقتضای جنگ، یک نواخت نیست و شاید پس فردا بتوانیم دشمن را بکلی از بین ببریم .

سرعسکر اظهار کرد مقصودم از جمع کردن شما در این جا این است که بدانید من به‌ظلاله قول داده‌ام که فردا راه تبریز را بروی او بگشایم و اگر دشمن مقاومت کرد باید معدوم شود تا این که ظلاله فردا عازم تبریز گردد و اگر فردا با دشمن تماس حاصل نکردیم ، بدانید که در تماس پس فردا ، دشمن باید نابود شود و در هر حال ، از این جا ، تا تبریز ظلاله نباید مجبور به توقف شود بعد از این گفت و شنود سرعسکر بافسران عالی رتبه گفت بیش از این بشما زحمت نمیدهم و میدانم که بایستی بروید و استراحت کنید و دستور کلی این است که فردا اگر طلایه ما ، خبر از حضور دشمن نداد آرایش جنگی را برهم بزنید و با آرایش راه پیمائی حرکت کنید .

گفتیم که در آن شب ، بدستور سرعسکر لطیف هر یک از سه قسمت ارتش سلیمان خان ، یک اردوگاه بوجود آورده بودند که روز بعد ، بدون صرف وقت زیاد ، آماده برای جنگ باشند .

آن شب گذشت و روز بعد دمید و سربازان ارتش سلیمان خان ، بشرحی که درفصول قبل گذشت ، بعد از بیداری خود را برای جنگ آماده کردند .

اما طلایه خبر داد که دشمن دیده نمیشود . سرداران ارتش هم آرایش جنگی را برهم زدند و آرایش راه پیمائی را پیش گرفتند .

در آرایش جنگی ، قلب و دو جناح ارتش طوری حرکت میکردند که همین که بدشمن رسیدند بجنگند در نتیجه ، دو جناح و قلب ارتش ، در یک منطقه وسیع گسترده میشد و آن گستردگی مانع از این بود که ارتش بتواند در تمام مناطق با سرعت حرکت کند .

اما وقتی در مناطق ناهموار و کوهستانی آرایش راه پیمائی را بوجود می‌آوردند میتوانستند سریع‌تر حرکت نمایند .

چون یک ارتش ، نمیتوانست در همه جا با آرایش جنگی حرکت کند و فقط در جلگه های وسیع قادر بود که با آرایش جنگی حرکت نماید . در آن روز آرایش جنگی ارتش سلیمان خان ، شمالی و جنوبی بود و جناح چپ آن ارتش در شمال قرار داشت و جناح راست در جنوب و اگر

یک خط مستقیم از جناح چپ رسم میکردند بطوری که از قلب می‌گذشت و بجناح راست میرسید طول خط با توجه باین که سربازان ، در تمام قسمت ها متراکم بودند بمقیاس امروز به پانزده کیلومتر میرسید و اگر سربازان متراکم نبودند طول جبهه ، از جناح راست تا جناح چپ ، از شصت و هفتاد کیلومتر تجاوز میکرد .

از آنجا که طول آرایش جنگی ارتش سلیمان خان پانزده کیلومتر بود برای این که آن ارتش ، در تمام روز ، با آرایش جنگی حرکت کند بایستی از جلگه‌ای مسطح عبور نماید که عرض آن در همه جا پانزده کیلومتر باشد و در یک منطقه کوهستانی مثل آذربایجان ، از این نوع جلگه های مسطح زیاد نیست .

تصور نشود که فقط در جنگ های قدیم ، وسعت جبهه های جنگ زیاد بود بلکه در این دوره وسعت جبهه های جنگ خیلی بیش از دوره های قدیم است و در جنگ جهانی دوم ، وقتی در مشرق اروپا جنگ در گرفت ، وسعت جبهه جنگ سه هزار کیلومتر بود .

راه پیمائی در یک جلگه مسطح ، از طرف قشونی که با آرایش جنگی حرکت میکرد ، و دشمن هم در مقابل نداشت آسان‌تر از این بود که با آرایش راه پیمائی ، در جاده حرکت کند .

امروز نیز چنین است و یک ارتش موتوریزه و زره پوش امروزی ، اگر با آرایش جنگی حرکت کند ، و دشمن در مقابل نداشته باشد ، سریع‌تر از آن حرکت مینماید که در جاده حرکت کند .

چون یک لشکر موتوریزه و زره پوش که جزئی از یک ارتش است ، هنگامی که از یک جاده عبور میکند ، بطور متوسط پنجاه کیلومتر از جاده را اشغال مینماید و اگر یک ارتش دارای ده لشکر موتوریزه و زره پوش باشد ، بهمان نسبت بیشتر جاده را اشغال خواهد کرد .

ولی وقتی تانک های یک لشکر موتوریزه و زره پوش ، با آرایش جنگی حرکت میکند ، چون در یک جاده طولانی ، در ققای هم در حرکت نیست سریع‌تر حرکت مینماید .

این کیفیت ، در قدیم نیز حکمفرما بود مشروط براین که یک ارتش که آرایش جنگی داشت از یک جلگه مسطح عبور میکرد .

سرعسکر لطیف میدانست که قشون او ، چون بسوی تبریز میرود از آن منطقه مسطح خارج خواهد شد و وارد منطقه ناهموار و آنگاه تنگه (یا

دوره) خواهد شد و در آنجا نمیتوان آرایش جنگی را حفظ کرد.

این بود که به سردارانش گفت اگر دشمن در جلو نبود آرایش جنگی را برهم بزنند و با آرایش راه پیمائی بروند.

تغییر آرایش جنگی به آرایش راه پیمائی در يك ارتش دویست هزار نفری چون ارتش سلیمان خان (غیر از توپخانه) کاری بود که احتیاج بانضباط دقیق داشت.

امروز که ارتش ها دارای وسائل موتوری و زره پوش شده اند تغییر يك آرایش جنگی با آرایش راه پیمائی، اشکال ندارد چون وسائل نقلیه و موتوری که در يك ارتش هست بی سیم دارند و دائم باهم مربوط هستند و هیچ وسیله نقلیه موتوری و زره پوش واحد خود را گم نمیکند.

اما در قدیم وسایل ارتباطات امروزی نبود و واحد های نظامی برای این که آرایش جنگی را با آرایش راه پیمائی و برعکس تغییر بدهند بایستی مطیع انضباطی دقیق باشند.

اما گفتیم که در ارتش سلیمان خان، يك انضباط قابل توجه حکمفرما بود و هر واحد نظامی در هر موقع میدانست چه باید بکند و چه نکند و بدون این که بی نظمی بوجود بیاید در دو جناح و قلب، آرایش راه پیمائی بوجود آمد و سرعسكر برای سلیمان خان گزارش فرستاد که راه باز است و او میتواند بسوی تبریز حرکت نماید.

تزدیک ظهر نیروی سلیمان خان، تمام منطقه مسطح را پیمود و بجائی رسید که راه، باریك میشد و بشکل تنگه (یا دره) در میآمد و از وسط دو کوه کم ارتفاع میگذشت و در آنجا حرکت سپاه سلیمان خان متوقف شد تا این که گزارش طلایه برسد.

عبور يك ارتش در کشور دشمن، از يك تنگه، همواره احتمال خطر داشته برای این که بهترین منطقه برای جلوگیری از يك ارتش مهاجم، مکانی بوده که جاده از يك تنگه میگذشته است، بخصوص وقتی نیروی مدافع، خود را در قبال نیروی مهاجم ضعیف میدیده و میدانسته که هرگاه در منطقه مسطح با نیروی مهاجم پیکار کند شکست خواهد خورد.

از داخل تنگه يك جوی آب خارج میشد و بعد از قدری که در امتداد مغرب میرفت راه شمال غربی را پیش میگرفت و معلوم بود که بطرف رودخانه ای میرود که نیروی سلیمان خان

ساحل آن را ترك نمیکرد تا این که بی آب نماند. طلایه از بالای کوه خبر داد که دشمن دیده میشود و معلوم شد که ایرانیان عزم کرده اند که در آن تنگه جلوی نیروی مهاجم را بگیرند.

دستور سرعسكر، که شب قبل به سرداران داده شد حاکی از این بود که اگر دشمن برخوردند بایستی او را معدوم کنند و عبور نمایند تا این که راه سلیمان خان بسوی تبریز بسته نشود.

اما چون ایرانیان آن تنگه را اشغال کرده بودند گشتن از آنجا از طرف نیروی سلیمان خان مستلزم تحمل تلفات سنگین بود.

سرداران میدانستند که ایرانیان بطور حتم، در دو کوه واقع در دو طرف تنگه مستقر شده اند و از آنجا گلوله و تیر بسوی سربازان سلیمان خان خواهند بارید و هرگاه دره تنگ باشد سنک های کوه را هم بر آنها میبارند.

راه دیگر هم نبود که از آنجا بگذرند مگر این که تمام منطقه کوهستانی را دور بزنند و بدون دستور سرعسكر و در واقع سلیمان خان، نمی توانستند از یکی از آن دو راه بروند و اگر میرفتند راهشان خیلی دور میشد.

روش عاقلانه برای عبور از آن تنگه این بود که ارتش سلیمان خان، قسمتی از نیروی خود را از دو کوه واقع در شمال و جنوب آن تنگه عبور بدهد تا این که سربازان دشمن را از کوه ها دور نمایند یا آنها را معدوم کنند.

اما در ارتش سلیمان خان، شماره سربازان کوه پیما، فقط محدود بهمان عده بود که آنها را برای طلایه بدو کوه فرستاده بودند و سربازان دیگر که ورزیدگی کوه پیمائی را نداشتند، نمیتوانستند از کوه ها بگذرند و در کوه، پیکار کنند.

لیکن آن قسمت از سربازان عشایر که زنده ماندند و در ارتش چوه سلطان بودند و نیز آن قسمت از سربازان کوه نشین که در ارتش شاه طهماسب خدمت میکردند، کوه پیما بشمار میآمدند چون از کودکی در کوه بسر میبردند و در کوه پیمائی، زیاد با بعضی از جانوران کوهستانی فرق نداشتند. سلیمان خان، بطوری که دیدیم تا آن تاریخ چند بار ارتش نیرومند خود را برای جنگ بحرکت درآورد و تا (وین) پایتخت اتریش هم رفت ولی نتوانست آن را اشغال کند و در هیچ يك از آن جنگ ها، خود را محتاج يك سپاه کوه پیما که بتواند در کوه بجنگد ندید.

(ناتمام)

سرگذشت‌های کوچک و بامزه و خواندنی

از گذشته دور و نزدیک

آنچه که مسلم است، هم اکنون که مخلص این یادداشت‌ها را می‌نویسد، دولت مصر بیش از یک میلیارد دلار وام به گردن دارد که همان دولت شوروی، حتی برای یک ماه هم حاضر نشده است اقساط آن را به تاخیر بیندازد. واقعا آيا سد اسوان و تدبیر انورالسادات روستائی طبیعت بلند (۴) آن قدرت را دارد که این همه قرض را بدهد، و چیزی هم برای مصر پس‌انداز کند که لااقل پس از صد سال دیگر دوباره بتواند چنین سدی بسازد؟ حالا بنده از مخارج نگاهداری سد، و مبالغ عظیم خرید کود شیمیائی می‌گذرم که محمد زکی شافعی وزیر اقتصاد مصر گفته بزودی باید یک میلیارد دلار دیگر هم وام کنیم دولت های صاحب کود شیمیائی هم که شده‌اند مثل آن مالک معروف اردکانی (۵)، که برای به‌ثمر رسیدن «انقلاب سبز» تا خودشان احتیاج

۴ - محمد انورالسادات رئیس‌جمهور مصر هم خود از یک روستای کوچک واقع در دلتای نیل به دنیا آمده است. اینکه گفتم، روستائی طبیعت بلند، برای اینست که او، روزگاری که در زندان بود، زبان فارسی را یاد گرفت و عجیب است که با همین مختصر سواد فارسی، در جلسه سوم مهر ماه کنفرانس اسلامی رباط یک شعر را که از سد اسوان با شکوه‌تر است برخواند و در واقع به قول روستائیا «از خودمان خرید و به خودمان فروخت»!

او گفت: «من به‌عنوان عرب‌مسلمان، مناعت طبع دارم و وقتی زبان فارسی را یاد می‌گرفتم، این شعر را که زبان حال من است آموختم:

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد

اما او هم بالاخره فهمید که باشعر سعدی نمیشود جواب حواله‌های کرم‌لین را داد.

باری، حالا که صحبت به اینجاریسد دست از فضیلت روستا بردارم و بگویم که حتی همین پنج شش تن مصری معروف را که بنده بی‌اطلاع می‌شناسم هم از روستا بوده‌اند مثل دکتر طه‌حسین نابینا (ابوالعلاء قرن ۲۰) که از روستای «عزبه» نزدیک شهرستان مغافه از توابع مینا در جنوب قاهره برخاست، (مقدمه‌الایام خدیو جم) و توفیق‌الحکیم از قریه‌الدلجات نزدیک دمنهور بود، و قلّشندی صاحب صبح‌الاعشی از ده قلّشندی در سه فرسنگی قاهره، و «سبکی» مورخ منسوب به سبک‌قریه‌ای در مصر، و ام‌کلثوم خواننده شهیر که گفته‌اند ارتعاشات صوتی او ۳۵ برابر یک انسان معمولی بود نیز در یکی از دهات علیای نیل متولد شده بود و پدرش روزی حدود ۳۰ تومان حقوق داشت در حالیکه ام‌کلثوم در اواخر عمر شبی تا ۲۶۰ هزار تومان دستمزد می‌گرفت و خودش در حکم اهرام مصر و از عجایب سبعة بود.

۵ - معلمی داشتیم در کرمان معروف به شیخ محمد باقر فنائی اردکانی، او درباره خصوصیات اصفه‌جوئی و اقتصاد و حسابگری مالکان یزدی و خصوصا اردکانی می‌گفت که مردم اردکان درباره فلان مالک (نامش را فراموش کرده‌ام) می‌گفتند: فلانی آنقدر خسیس و در عین حال حسابگر است که وقتی به ده خود میرود، اگر جائی - جسارت است - قرار باشد ریخی از او خارج شود، دست خود را در پشت خود می‌گیرد و باد را ضبط میکند و سپس دست را می‌بندد و هم‌چنان می‌رود تا برسد به زمین خود، آنگاه در روی زمین خود، مشت بسته خود را باز می‌کند و باد را آزاد می‌سازد تا زمینش قوت بگیرد! از شوخی گذشته، مساله کود در کشاورزی ما بسیار اهمیت دارد، از اصفهان و خربزه گرگاب و سیمک کرمان و شوخیهای مردمش می‌گذریم. در کوهستان ما زمینهایی هست عرصه و اعیانی، مالکان، زمین‌ها را به مالکیت زارعین و گوسفندداران می‌دهند که بنا و بنگاه روی آن بسازند، بشرط اینکه کود یا به قول مردم آنجا «زور» از مالک باشد و هرسال آخر پائیز الاغها را می‌فرستند و زور های «باربند» و طویله و «پروست» و آغل او را بار می‌کنند و می‌برند.

دارند يك ذره كود به ديگری نخواهند داد.

خوشبختانه وضع رودخانه‌های ما و وضع خودمان غير از مصر است، و از همراه بوده ما توانسته‌ایم فی‌المثل در يك سال تنها از سد كرج ۱۹۴ میلیون متر مكعب و از سد لتیان ۸۱ میلیون متر مكعب آب به حلقوم‌ترانیها فرو كنیم، ولی این راهم باید بدانیم كه دو سال دیگر همین تهران ۳۸۲ میلیون متر مكعب آب می‌خواهد. این آب را از كجا خواهند آورد؟ از سد لار و هراز یا چاههای عمیق؟ از هر راه باشد، عملاً لطمه‌ای است به کشاورزی و استقلال اقتصادی مملكت. وقتی همسر برنج‌كار مازندرانی از زن مهم‌ولایتی خودش كه به تهران آمده، می‌شنود كه «در تهران، آب لوله‌كشی و نان سنگك را دم خانه آدم می‌آورند!» (۶) باید خیلی احمق باشد كه شب و روز در روستای خود كار كند و بماند تا پنج من برنج حاصل كند، و تازه غافل از آنست كه اگر آن سد بسته شود قسمتی از آب‌شالیكار او را هم به لوله‌های گشاد تصفیه‌خانه تهران خواهد فرستاد.

به هرحال او گول روزی پنجاه تومان كارگری تهران را خواهد خورد

و روستا را ترك خواهد گفت و به تهران خواهد آمد كه یخچال و كولر مونتاژ كند و در و پنجره آهنی خواهد ساخت برای خانه آن دیگری كه طبعاً باز از روستای دیگری به این شهر آمده است.

با این مقدمات من مطمئنم كه سد جای چاه عمیق را نخواهد گرفت كه همه جانی‌شود سد بست، و چاه عمیق هم جای قنات را نمی‌گیرد كه متكى به نفت و گازوئیل و برق است، و دلیلی ندارد آبی را كه خدا چنان خلق کرده كه به پای خودش روی زمین می‌آید، به زور موتور بالا بیاوریم، بدین طریق گمان كنم فضیلت قنات ثابت شد كه هرچند مفلوك است، ولی وفادار است و سربریز است و ملایم است، و بدون قار و قار و توپ و تشر. قنات و سالها بما آب‌میدهد، چنانكه هزار سال بعد از تسلط عرب، كسی بركارون نتوانست سد ببندد، ولی وزوان و خاوير و شاهنجرین و زاخرد و تیشاوه هم چنان بی‌منت و بی‌گبر و ناز حاجب و دربان، هر قطره باران را كه در خاك فرو رفت دوباره روی زمین به ما تحویل دادند.

تا اینجا بحث ما درباره ضرر های مادی عدم توجه به روستا و دهات

بود، و چون امری واقع شده، باید پیش‌گیری برای ضرر های آینده كرد. چهار ده سال پیش، نگارنده تحت عنوان «سوخته خرمن» (۷) ضمن اشاره به پنجاه فقره خرمنهای سوخته شده پیشنهاد کرده بودم كه باید محصول كشاورزی بیمه شود، دوسال بعد تحت عنوان «تجدید مطلع» (۸) و ارائه دهها فقره خرمن‌سوزی زیر این بیت سعدی:

تو فارغی و عشقت باز بچه می‌نماید
تا خرمن‌ت نسوزد احوال ما ندانی
عباراتی نوشتم كه حیف است
چند جمله را عیناً نقل كنم تا نگویند
كه بی‌مقدمه به این حرفها پرداخته‌ام.
آن روز من نوشتم: «... آنها كه امروز تلمبه‌های ساخت خارج را مشغول آبكشی در دشت های ایران می‌بینند، شاید اهمیت قنات را فراموش كنند، مخصوصاً كه گاهی متخصصین و مهندسین كشاورزی نیز اظهار نظر كنند كه حفر قنات دیگر صرفه ندارد... اما آنان كه اندكى تعمق کرده باشند و حساب سرشان بشود می‌دانند كه این لوله‌های باریك آب قنات كه در دشتها جریان دارد، چه سرمایه‌بزرگی برای این مردم بوده است و خواهد بود. ناتمام

اصولاً هر مالکی، پنج شش الاغ دارد كه تابستانها محصول را با آنها به انبار می‌آورد. و زمستانها غير از روزهایی كه به هیزم می‌روند، معمولاً آنها را از بنگاهها «لور» بار کرده و به‌دهه می‌برند و كشت و زرع و باغ را هم سررسی می‌كنند.

زارعین مخصوصاً توجه داشتند كه چاربادارها خرها را خالی به ده می‌برند و از هر كجا و به هر طریق هست كود برسانند كه این كود از هرسوغاتی برای آنها گرانباتر بود. يك وقت، یکی از مالكان كوهستان به همراه يك نماینده اسیق، به قریه كوچكى رفتند كه كلاس مدرسه را بازدید كنند. وقتی از الاغها پیاده شدند، زارع با كمال سادگی گفته بود اگر میدانستم كه امروز تشریف می‌آورید، دوتا الاغ هم می‌فرستادم كه «لور» همراه بیاورید و دست خالی نباشید!

۶- پانزده سال پیش، یعنی در سال ۱۳۴۱ بنده مقاله‌ای در خواندنیها (شماره ۵۹ سال ۲۲) نوشتم تحت عنوان «نان و آب تهران» و در آنجا نخستین اعلام خطر را برای آب و نان مملكت كردم كه متأسفانه جواب مخلص را «سربالا» دادند.

۷- خواندنیها، اول تیر ۱۳۴۲

۸- همان مجله شماره ۸۰ سال ۲۵.

جایزه ای که هرگز تکرار نخواهد شد

۷ گنج

عظیم ترین جایزه تاریخ بخت آزمائی با بلیطهای نوروزی

۷۰۰ هزار تومان خانه شهری گنج اول

۵۰۰ هزار تومان ویلای کنار دریا گنج دوم

۵۰۰ هزار تومان سکه پهلوی طلا گنج سوم

۴۰۰ هزار تومان باغ ییلاقی گنج چهارم

ب.ام.و. ۳۲۰ مدل ۷۶ باترئینات اضافی گنج پنجم

۱۵۰ هزار تومان اثاث خانه گنج ششم

سفر به دور دنیا با اضافه ۱۰ هزار دلار گنج هفتم

با خرید سری ۵ تائی، ۷ گنج نوروزی را به ارزش

دو میلیون و پانصد هزار تومان

خالص و بدون مالیات یکجا برنده شوید

لاوال سیاست همکاری با آلمان را تنها راه نجات فرانسه در آن موقعیت خطیر تشخیص داده بود زیرا ارتش انگلستان در دنگرک شکست خورده و هر لحظه انتظار حمله نیروهای آلمانی به جزیره انگلیس میرفت. آمریکا هنوز بیطرف بود و روسیه شوروی سیاستی موافق با نظریات آلمان را دنبال میکرد و حتی بمناسبت فتح پاریس استالین تلگراف تبریکی به هیتلر فرستاد.

لاوال در سال ۱۹۴۵ در دادگاه اظهار داشت: «آیا کسی میتواند در سال ۱۹۴۰ تصور شکست آلمان را بمخیله‌اش راه دهد؟ اکنون که ماجری بیابان رسیده و آلمان شکست خورده قضاوت کردن و ارائه طریق کارسانی است ولی در آن پھیوچه شکست و بدبختی بعقیده من تنها راه نجات فرانسه اشغال شده همکاری با آلمان بود تا از دچار شدن کشورمان بحال لهستان جلوگیری کنیم. بسا اتخاذ این سیاست ما توانستیم ملت فرانسه را از مهلکه‌های بسیار نجات دهیم و تا حدود امکان از توقعات روز افزون دشمن فاتح بکاهیم. وضع ما که در میان طوفان قرار داشتیم وبا دشمن فاتح و قوی پنجه‌ای مشغول چانه زدن و معامله بودیم بسیار سخت‌تر از کسانی بود که به فحش دادن از میکروفن، رادیو لندن اکتفا میکردند.»

اما لاوال در میان رهبران حکومت ویشی هم دشمنان سرسختی داشت. ژنرال ویگان با او مخالفت میکرد و مارشال پتن هم که قلبا مایل به همکاری با آلمانها نبود و میخواست بدفع‌الوقت بگذرانند نماینده‌ای بطور محرمانه به لندن فرستاد و به چرچیل قول داد که نیروی دریایی فرانسه را که سالم و دست نخورده باقی مانده بود در اختیار آلمانها قرار ندهد و در مستمرات فرانسه هم پایگاه هوایی در اختیار آلمانها نگذارد. لاوال از این سیاست

بقیه چگونه نخست وزیر...

دو پهلوی پتن که فکر میکرد ممکن است عواقب وخیمی برای فرانسه دربر داشته باشد برآشف و مشاجره‌سختی با مارشال پتن کرد که منجر به برکناری و بازداشت او در ۱۳ دسامبر ۱۹۴۰ گردید. ولی با دخالت سفیر کبیر آلمان در فرانسه (انوآبیس) او را آزاد و در ملک شخصی‌اش واقع در قریه شانلون تحت نظر قرار دادند.

لاوال قریب یگسال ونیم از سیاست برکنار بود تا اینکه در ۱۸ آوریل ۱۹۴۲ که چند ماه از ورود آمریکا و شوروی در جنگ میکشد و آلمانها خطر را احساس کرده و از سیاست کچ‌دار و مرزبختن خسته شده بودند بقتار آنها لاوال به نخست‌وزیری فرانسه منصوب شد و با کسب اختیارات وسیع وارد میدان عمل گردید و تا اوت ۱۹۴۴ که پاریس بدست نیروهای فرانسوی و آمریکائی آزاد شد در سمت نخست‌وزیری باقی بود. او در دادگاه گفت در صورت قبول نکردن مسئولیت و کناره‌گیری از میدان سیاست بدون شك يك ژنرال اس اس بحکومت نظامی فرانسه منصوب میشد و حکومتی شبیه سایر کشور های اشغال شده اروپائی در فرانسه برقرار میشد و گروه گروه جوانان فرانسوی را برای جنگ به جبهه روسیه اعزام میکرد.

لاوال طی نطقی اظهار داشته بود: «درست است که هیتلر دشمن ما است ولی برای از بین بردن او باید وجب بوجب خاک آلمان را زیرورو کرد. اما بانابود کردن آلمان بلشویسم وارد قلب اروپا خواهد شد و آنوقت مبارزه با این غول عظیم‌الجنه از قدرت همما خارج خواهد بود. بنابراین من امیدوارم آلمان در این جنگ فاتح شود زیرا در غیر اینصورت بلشویسم دنیا را خواهد گرفت.»

بعقیده بسیاری از فرانسویان

بیر لاوال با ادای جملات اخیر جان سدما هزار فرانسوی را نجات داد اما سر خودش بیدار رفت.

در نتیجه وسعت جبهه روسیه و نبرد های خونین که در آن صحنه جنگ جریان داشت آلمان‌ها هر روز بیشتر به نفرات جدید احتیاج پیدا میکردند و از فرانسه مصرا تقاضای اعزام سرباز به جبهه شرق را داشتند. لاوال پس از مذاکرات بسیار مشکلی موفق شد اولاً موافقت آلمانها را جلب کند که جوانان فرانسوی را به جبهه روسیه نفرستند بلکه بجای کارگران آلمانی که از کارخانجات آنکشور به جبهه اعزام میشدند جهت کار در کارخانه های آنجا فرستاده شوند و با اعزام داوطلب به جبهه روسیه اکتفا شود. ثانیاً موافقت شد در مقابل هر سه کارگر فرانسوی که با آلمان اعزام میشوند آلمانها يك اسیر جنگی فرانسوی را آزاد کنند. در ابتدا آلمانها دو میلیون و هفتصد هزار کارگر فرانسوی مطالبه میکردند ولی در اثر مساعی لاوال فقط ۷۰۰ هزار نفر اعزام شدند و در مقابل نصف این تعداد از اسیران جنگی فرانسه آزاد گردیدند ولی در نظر ملت فرانسه فقط کلمات لاوال که (من امیدوارم آلمان فاتح شود) نقش بسته و بخدمات او کوچکترین توجهی نمیشد.

لاوال در دادگاه گفت با اتخاذ سیاست همکاری توانستم ثروت ملی یعنی موزه های گرانبهای آنکشور را از تهب و غارت قشون فاتح نجات دهم و برخلاف سایر کشور های اشغال شده اروپا از پیاده کردن کارخانه‌ها و ارسال آنها به آلمان مانع بعمل آورم.

یکبار هم در زمان نخست‌وزیری اظهار داشته بود: «من در خاک فرانسه و ژنرال دوگل در لندن هر دو يك هدف و مقصد عالی را دنبال میکنیم و آن نجات فرانسه است.» حتی عده‌ای تصور میکردند بین این دو مرد لطفا ورق بزنید

فروش برساند ، پرداخت بدهی های معوقش غیر ممکن می گردید .

جمعا یازده بار به ژاپن سفر کرد و سرانجام آل نیپون ۲۱ هواپیما به لاکهید سفارش داد ، گرچه تا روز آخر چنین به نظر می رسید که مدل دی - سی - ۱۰ شرکت رقیب ، مناقصه را خواهد برد . به طوری که کوچیان ، رئیس لاکهید به کمیسیون چرج اظهار داشته است ، کوداما قطعا بخشی از پول خود را به اوزانو داده است .

« بانوزوکی نارازاکی » نماینده ی حزب سوسیالیست ژاپن در پارلمان معتقد است که این انتخاب به وسیله ی مقام هایی بالاتر صورت گرفته است - به وسیله ی نخست وزیر وقت ، « تاناکا » ، که در ۱۹۷۴ ناچار شد به سبب بروز جنجال های مالی از کار کناره گیری کند .

به گفته ی نارازاکی ، نیکسون ضمن ملاقاتی در اوت ۱۹۷۲ تاناکا را تحت فشار گذاشته بود تا برای این که صادرات ژاپن به ایالت متحده بیش از وارداتش از این کشور نشود ، هواپیما های لاکهید را سفارش دهد . در نتیجه ، در هفته ی گذشته در آن واحد ، دو هیات پارلمانی ژاپن به واشینگتن سفر کردند ، تا از جزئیات کمیسیون چرج آگاهی بیشتری به دست آورند .

اما سناتورها و دستیارانشان در بسیاری از موارد خودشان هم نمی دانند که این پول ها از کجا سر درآورده اند . چرا که لاکهید از همان ابتدا با این استدلال که معاملات آینده ی شرکت به خطر می افتند (لاکهید در اواسط ۱۹۸۵ از خارج ۵ میلیارد دلار سفارش گرفته بود) از ارائه ی اوراق معتبر خودداری کرده بود .

« ناتمام »

بقیه جنجال رشوه دهی ...

بازجویی کرده و بررسی های سنا در واشینگتن را دنبال کرده بودند ، تا اندازه یی مقرر آمد : او پول را درجیب خود گذاشته است چون اصلا برای او در نظر گرفته شده بوده است .

آنوقت او در مقابل پافشاری مستنطقینش بالاخره اعتراف کرد که چندین بار پول به احزاب سیاسی پرداخته است ، البته - بنا به گفته ی این کارچاق کن زیرک - آن را به طور مساوی بین همه شان تقسیم کرده است .

موفق تر از اشتین روکه ، همکارانش در ژاپن بودند - که ناگفته نماند برای رشوه دادن پولی به مراتب بیشتر از او در اختیار داشتند . به طور مثال « کوداما » ی راست گرامی همان آمریکائیش « کوچیان » را با یکی از بانفوذترین اربابان ژاپن آشنا کرد ، با « کنجی اوزانو » صاحب چند شرکت صنعتی که - چه تصادفی ! - در همین حال بزرگترین سهامدار خصوصی « آل - نیپون ابرویز » هم هست .

و آل نیپون آخرین امید لاکهید بود - یک سال پس از ورشکستگی . اگر این مجتمع موفق نمی شد با پیروزی بررقبایش ، « داگلاس » و « بوئینگ » ، جت مسافرتی « آل - ۱۰۱۱ » را به

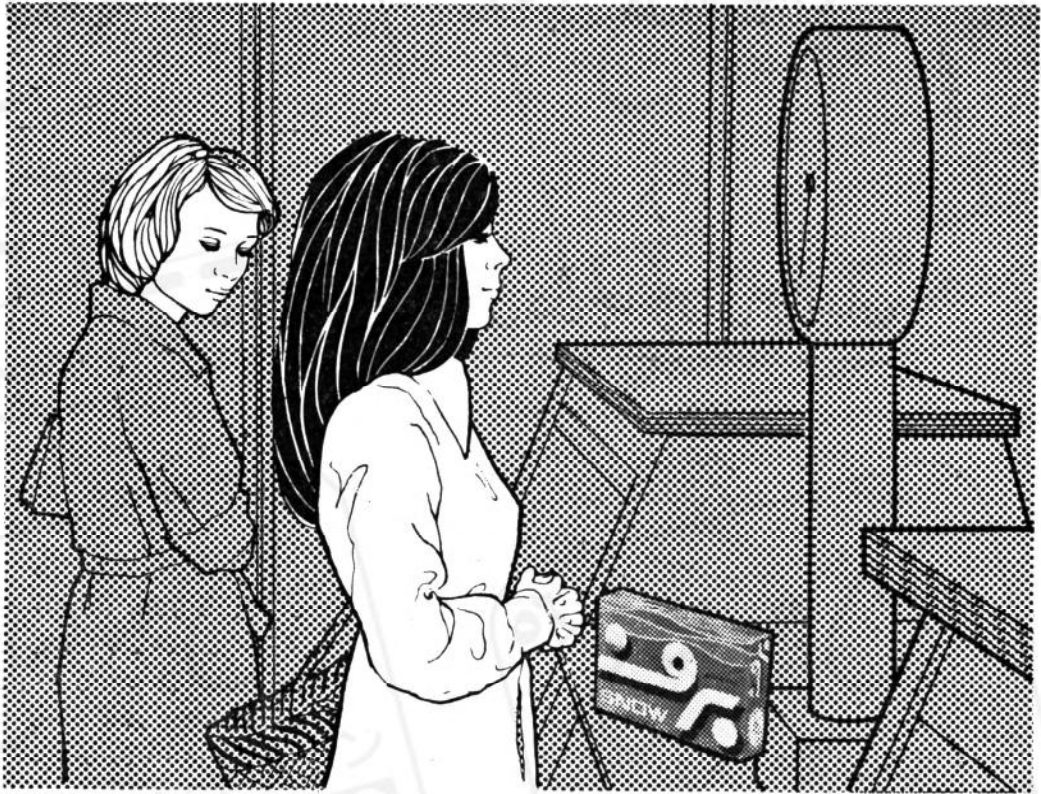
دو ماه بعد ، در سوم نوامبر تحت عنوان « تقاضای پرداخت ویژه » در یک گزارش داخلی لاکهید ، گرچه دیگر صحبت ۱۲۵۰۰ دلار در میان نبود ولی هنوز از ۸۰۰۰ دلار حرف زده می شد : « مشاور ما در آلمان ، پیشنهاد کرده است که ۸۰۰۰ دلار دریافت دارد تا آن را برای حصول اطمینان از فروش جت استار به وزارت دفاع آلمان ، به طور مساوی بین دو حزب سیاسی آلمان تقسیم کند . »

ظواهر حاکی از آن هستند که این پول پرداخت هم شده است . در همان ماه نوامبر « کالمیر » یک گزارش داخلی در اختیار ، نایب رئیس لاکهید قرار داد : « به پیوست یک چک به مبلغ ۸۰۰۰ دلار ارسال می شود . به عقیده ی من صلاح است که شما این چک را برای او بفرستید و در ضمن روشن کنید که پس از فروش جت استار ها این مبلغ از حق العمل او کسر می شود . » اما معامله جوش نخورده و صاحب منصبان بن از خرید یک هواپیمای مسافرتی دیگر صرف نظر کردند .

وقتی اشینگل در هفته ی گذشته مآوقع را از اشتین روکه پرسید ، او از دادن پاسخ خودداری کرد . اما اشتین روکه در برابر اعضای کمیسیون « تحقیقات در موارد ویژه » ی وزارت دفاع بن که در اوایل امسال از او

سیاسی یک موافقتنامه سری وجود دارد که هر کدام سیاستی مجزی را دنبال می کنند تا در صورت فاتح شدن هر یک از متخاصمین در جنگ فرانسه نجات یابد و دست نخورده باقی بماند . در ماه اوت ۱۹۴۴ که نیرو های متفقین به پاریس نزدیک میشدند و با تخت فرانسه آماده شورش بود ، لاوال به همراه آخرین ستونهای سربازان آلمانی پاریس را ترک نمود . آلمانها او را با خود به کشورشان بردند و در قصر زیگمارینگن محترمانه زندانی کردند .

لاوال مدت هشت ماه در زیگمار- رینگن اقامت داشت تا اینکه در آوریل ۱۹۴۵ نیرو های آمریکائی که در خاک آلمان در حال پیشروی بودند به آن نواحی رسیدند و لاوال بایک هواپیمای آلمانی به مادرید فرار کرد و از دولت اسپانیا تقاضای پناهندگی نمود . ولی ژنرال فرانکو که خود روزی هم پیمان هیتلر و موسولینی بود او را تحویل آمریکائی ها داد و آنها هم ویرا به فرانسویان خشمگین و انتقام جو تسلیم نمودند .



بدرخشش برف



باپودر برف

علل روانی نایمنی در جانوران و انسان

پرخاشگری چیست و علل آن کدام است؟ آزمایشهای شگفت آور در مورد انسان و جانوران بمنظور پی بردن بعلم نگرانی و بیماریهای ناشی از آن - نظام نوک زنی در مرغان و نظیر آن در اجتماعات انسانی - تهاجم و پرخاشجویی چون يك انگیزش است با مناسب کردن محیط کاهش نمی یابد و باید ارضا شود.

يك نکته بسیار مهم را باید در اینجا یادآوری کنم و آن این است که عموم مردم، حتی اهل علم درباره رفتار حیوانات ومسئله تهاجم در آنها استنباط نادرست دارند. وحیوانات را در حالت طبیعی وحشی می نامند و این کلمه همواره قانون جنگل و قانون دندان و چنگال را به ذهن آنها می آورد. یعنی این که در طبیعت حیوانات همواره همدیگر را می درند و می خورند و قویتر اصلح است و حق با زور است و جایی برای ضعفا وجود ندارد. این يك اشتباه نبخشودنی است و ناشی از ناآشنایی با رفتار حیوانات است.

برای رفع این اشتباه باید اکوسیستم شناخته شود. اکوسیستم آمیخته ای است از جانداران گوناگون يك محل و عوامل محیطی آن و رابطه آنها با یکدیگر. مثلا حوض يك اکوسیستم است. استخر يك اکوسیستم بزرگتر است دریاچه يك اکوسیستم باز هم بزرگتر است. اینها اکوسیستم های آبی اند. علفزار يك اکوسیستم است، جنگل يك اکوسیستم است و بر این قیاس.

در هر اکوسیستم گروهی جاندار هستند که غذا تولید میکنند. تولید کنندگان که عموما از گیاهان سبزند زیر بنا و اساس هر اکوسیستم اند زیرا اینها هستند که میتوانند انرژی خورشید را به دام ببندازند و با آنها مواد آلی انرژی زا (یعنی غذا های گوناگون) بسازند. زندگی همه انواع دیگر جانداران يك اکوسیستم به وجود تولید کنندگان آن اکوسیستم وابسته است حیوانات گیاهخوار، اعم از اینکه علفخوار یا دانه خوار باشند به مصرف کنندگان دست اول موسوم اند. مثلا گوسفند که علف می خورد و موش که دانه می خورد مصرف کننده دست اول اند. حیوانات گوشتخوار مصرف کنندگان دست دوم اند: مثلا گرگ یا آدمی که گوسفند می خورد یا گربه و مار که موش می خورند مصرف کنندگان دست دوم اند. نکته اینجاست که زندگی گوسفند و موش به خوردن علف و دانه وابسته است، نیز زندگی گرگ و آدمی به خوردن گوسفند و زندگی گربه و مار به خوردن موش بستگی دارد. این وحشیگری نیست که آدمی گوسفند

می خورد و گربه موش، اگر گربه ای به موش حمله میکند و آن را می خورد یا شیری غزالی را درهم می شکند و می درد نامش پرخاشجویی یا تهاجم نیست. موش خوراك طبیعی گربه است و غزال خوراك طبیعی شیر.

كك تن گربه و گرگ یا بازی که مار می خورد مصرف کننده دست سوم است. باکتری هایی که در تن كك زندگی میکنند مصرف کننده دست چهارم اند. در هر اکوسیستم گروهی جاندار، که عموما میکروسکوپی اند اجساد همه جانداران را پس از مرگشان متلاشی و تجزیه میکنند. اینها تجزیه کنندگان اند. حاصل تجزیه اجساد جانداران، که مواد ساده اند به تولید کنندگان باز میگردد و اینها با آن مواد ساده غذا تولید میکنند و این دور گردش همچنان ادامه می یابد. این دور گردش را در اصطلاح زیست شناسی زنجیر غذایی گویند.

همه آبها و خاک و هوا و جانداران روی زمین نیز يك اکوسیستم بسیار بزرگ به نام بیوسفر بوجود می آورند. نکته اینجاست که تهاجم عبارت

است از مقابله افراد هم‌نوع با یکدیگر برای تثبیت موقعیت اجتماعی خود و حال آنکه قانون جنگل یا قانون چنگال و دندان که فقط در مورد انواع آکل و ماکوژ صادق است امری طبیعی است و اگر غیر از این بود پیدایش و بقای جانداران گوناگون در روی زمینی امری محال بود. این رباعی فرخی یزدی نیز از همین اشتباه زنجیر غذایی اکوسیستم با مسئله تهاجم که در افراد هم‌نوع دیده میشود الهام گرفته است: دنیای ضعیف‌کش که از حق دور است حق را به قوی میدهد و معذور است بیهوده سخن زحق و باطل چه کنی رو زور به دست آر که حق با زور است اگر مفهوم این رباعی در مورد طبیعت درست بود هیچ حیوان ضعیفی نمی‌بایست باقی مانده باشد و حال آنکه بسیاری از انواع حیوانات که هیچگونه وسیله دفاعی یا حمله ندارند و میلیونها سال است که باقی مانده‌اند، کرم‌خاکی حلزون، خرگوش و مافند آنها از ضعیف‌ترین و بی‌دفاع‌ترین حیواناتند. اگر به جای دنیای ضعیف‌کش، انسانها یا گروه‌های انسانهای ضعیف‌کش در شعر می‌آمد با تهاجمی که از خصوصیات نوع آدمی است جور درمی‌آمد.

باری تهاجم (پرخاشجویی) برای تصاحب غذا، جفت و جای زیستن است و از پدیده‌هایی است که در همه مهره‌داران اجتماعی عمومیت دارد. تهاجم ظاهراً در نتیجه ایجاد ناایمنی موجب از هم‌پاشیدگی اجتماعات میشود، اما جالب اینجاست که حیوانات ضابطه‌های اجتماعی برای کاهش تهاجم و بقای اجتماعات وضع کرده‌اند که تهاجم را تا حدود زیادی مهار کرده است. تهاجم دو صورت دارد اول تظاهرات تهدید آمیز، دوم جنگ.

تظاهرات تهدید آمیز که برای پیشگیری از وقوع جنگ‌اند صورتهای مختلف دارند. مثلاً بسیاری از مهره‌داران با

راست کردن موها یا پرها برتن، خود را در نظر حریف درشت‌تر جلوه‌گر می‌سازند یا دندان و چنگال نشان میدهند و صدا های ترسناک تولید می‌کنند یا تن خود را به حالتی درمی‌آورند که اجرای حمله ناگهانی را میرساند. وقتی حیوانی به تظاهرات تهدید آمیز دست زد، حیوانی که رو در روی آن قرار دارد به یکی از سه واکنش زیر دست میزند اول تسلیم میشود. تسلیم شدن نشانه‌هایی دارد که در هر نوع حیوان دارای وضع خاصی است و وقتی حریف آن وضع را به خود گرفت حیوان مهاجم دست از تهاجم میکشد.

اقسام حالات تسلیم در انواع حیوانات بررسی و شناخته شده است: دوم فرار میکند، یعنی از میدان بدر می‌رود و خود را نجات میدهد. سوم حالتی به خود می‌گیرد که نشان میدهد که نه حاضر به تسلیم است و نه درگیر شدن پس دچار تعارض روانی میشود و برای رهایی از این حالت ناایمنی به تهاجم تغییر مسیر میدهد.

مهم‌ترین انواع تغییر مسیر تهاجم عبارتند از: بی‌حرکت چون جسمی بیجان ایستادن تا حیوان مهاجم احتمال هیچ عکس‌العملی را ندهد، به تیمار خود یا دیگر افراد پرداختن، آزار دادن فردی ضعیف‌تر، پرداختن به جسمی بی‌جان و براین قیاس.

از تحقیقاتی که درباره تهاجم حیوانات و آدمیان به عمل آمده معلوم شده است که نه‌ها عموماً پرخاشجو تراند. فقط در زنان پرخاشجویی کلامی بیش از مردان است.

آدمی نیز برای تغییر مسیر تهاجم هنگامی که فرد یا افرادی روبرو میشود که نه قدرت مقابله دارد و نه به تسلیم تن در میدهد، به وسایل گوناگون متوسل میشود. ناسزا گفتن یکی از صورتهای تغییر مسیر تهاجم است. غیبت کردن پشت سر دیگران نیز صورت

دیگری از آن است. سخت گرفتن به زیر دستان نیز صورت دیگری از تغییر مسیر تهاجم است. پدربها در خانه به زن و فرزندان سخت میگیرند و مردهایی که تحت تسلط زنان خود قرار دارند به زیر دستان خود در بیرون از محیط خانه. سرتیپی فرماندهی لشکری را به عهده داشت. وقتی وارد سربازخانه میشد، از سربازان گرفته تا فرماندهان از ترس به خود می‌لرزیدند ولی این تیمسار چنان در مقابل همسر پرخاشجوی خود بیچاره بود که تصورش برای سربازانی که در خانه تیمسار خدمت میکردند غیر قابل تصور بود. صورت دیگر تغییر مسیر تهاجم سرودن شعر است. به خوبی معلوم است که این شعر را شاعر در چه موقعیتی سروده است.

هرگز حسد نبردم بر منصبی و مالی الا بر آنکه دارد با دلبری و صالسی یا این شعر:

در کف شیر نر خونخوارهای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای صورت دیگر تغییر مسیر تهاجم نوشتن داستانها به زبان حیوانات است. و اما جالب‌ترین صورت تغییر مسیر تهاجم عرفان است: درون گرایی و عدم توجه به تعلقات. آیا این، تسلیم در برابر تهاجم نیست؟

جنگ راه حل نهایی است ولی فقط برای از میدان بدر کردن حریف است و بس. حیوانات عموماً، جز دو نوع آدمی و موش صحرائی، به محض زخمی شدن یکی از دو حریف دست از جنگ می‌کشند و حریف مغلوب می‌پذیرد که باید در برابر حریف غالب موقتاً هم که باشد تسلیم شود.

عوامی که جنگ را در میان افراد یک نوع حیوان تشدید میکنند عبارتند از: افزایش تراکم جمعیت، کمبود غذا، فرا رسیدن فصل جفتگیری.

لطفاً ورق بزنید

نکته جالب اینجاست که استعداد تهاجم یا تسلیم ارثی است ولی برائش پرورش حیوان یا آدمی میتواند مهاجم یا مطیع بار آید. این نیز تحقیق شده است که مهاجم بودن با مقدار هورمون های نر در خون (اندروژنها) نسبت مستقیم دارد.

نکته جالب دیگر این است که چون تهاجم يك انگیزش است، یعنی میتوان گفت که غریزی است، با فراهم آمدن محیط دلخواه و آرام گاهش نمی باید وازمیان نمی رود بلکه بصورتی باید ارضا شود و گر نه آستانه آن پایین می آید یعنی با محرکهای کمتر از معمول احیا میشود.

از صورتهای ارضای غریزه تهاجم در آدمی که نمودنداند مسابقه های ورزشی را باید نام برد. فرد یا افرادی که در مسابقه های ورزشی، هر نوع که باشد، پیروز میشوند، غریزه تهاجم آنها ارضا میشود. میدان دادن به رفتار اکتشافی و ارضای سائقه آفرینندگی که منشاء آنها با منشاء تهاجم یکی است، به گاهش تهاجم کمک فراوانی میکند. اینها در واقع تغییر مسیرهایی هستند که بسود فرد و اجتماع پایان میپذیرند. و اما ضابطه های اجتماعی که تهاجم را کم میکنند و بقای جامعه را تامین می نمایند عبارتند از سلسله مراتب برتری و وابستگی به مسکن.

سلسله مراتب برتری عبارت است از تعیین موقعیت افراد پس از زور آزمایی و تثبیت شدن آن. تعیین موقعیت در نتیجه زور آزمایی را نظام نوک زنی میگویند. این نظام در مرغهای خانگی نخستین بار دیده شده است. مثلاً از ۱۰ مرغی که در جایی زندگی می کنند، در نتیجه نوک زدن به هم سلسله مراتبی برقرار میشود که در آن یکی از مرغها به ۹ مرغ دیگر نوک میزند و از هیچ يك نوک نمیخورد و مرغی دیگر که در دسته ششم قرار دارد از پنج مرغ نوک میخورد و به چهار مرغ دیگر نوک میزند و بالاخره مرغی هم هست که از ۹ مرغ دیگر نوک میخورد.

اگر مرغ یازدهم به جمع آنها افزوده شود پس از یکی دو روز در نتیجه زور آزمایی از طریق نوک زدن جایش در ردیف ۱۱ گانه معین میشود مثلاً در ردیف چهارم قرار میگیرد یعنی از سه مرغ نوک میخورد و به هفت مرغ نوک میزند.

در دیگر حیوانات اجتماعی نیز برائش زور آزمایی مقام هر يك در سلسله مراتب برتری تعیین میگردد. اما از آنجا که نرها پرخاشجوتر از مادهها هستند، در عموم اجتماعات حیوانی نر سالاری حکمفرماست.

سلسله مراتب برتری به نفع نوع حیوان است زیرا مثلاً وقتی خوراک

کم میشود، اگر خوراک به تساوی میان همه افراد تقسیم شود همه از گرسنگی خواهند مرد پس افراد برتر دسترسی به غذا پیدا میکنند و باقی میمانند و باعث بقای نوع میگردند. از سوی دیگر برترها امکان تولید مثل بهتر و بیشتر خواهند داشت و خصوصیات سودمند خود را به عده بیشتری از افراد نسل بعد انتقال خواهند داد.

خصوصیاتی که موجب برتری هستند به وسیله انتخاب طبیعی در افراد باقی میمانند و نسل به نسل انتقال می یابند.

نکته جالب دیگر این است که موقعیت بلند اجتماعی غالباً زیان آور از آب درمی آید. مثلاً مرغی که مقام رفیع اجتماعی برائش نظام نوک زنی به دست آورده است پرخاشجو میشود و تن به جفتگیری با خروس نمیدهد و تخم نمیکند پس از نظر حفظ نوع بی ثمر میشود، نیز موشهای نر پرخاشجوعقیم میشوند. و پستانداران پرخاشجو بچه سقط میکنند.

و اما دومین ضابطه اجتماعی، یعنی وابستگی به مسکن عبارت است از بستگی گروههای پر شمار یا گروههای دارای افراد کم یا جفت ها به محل سکونت.

«ناتمام»

نشریه سیاسی و انتقادی و ارشادی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول و سردبیر: علی اصغر امیرانی

خواندنیها

شماره ۴۷ سال سی و هشتم شماره مسلسل ۳۲۷۶ هر هفته دوشماره روزهای شنبه و سه شنبه منتشر میشود

سه شنبه ۵ اسفند ماه ۱۳۵۴ مطابق ۲۲ صفر ۱۳۹۶ برابر ۲۴ فوریه ۱۹۷۶

بها: در سراسر کشور ۲۰ ریال بهای آبونمان سالیانه برای ۱۰۰ شماره ۳۰۰۰ ریال

تهران: اول خیابان فردوسی. تلفن: ۳۱۶۴۵۱ - تکرانی خواندنیها - فکس ۲۱۲۷۶۲



سریعترین پرواز

به

نیویورک^s

جتهای بوئینگ «۷۴۷»

هفته‌ای ۷ روز در مسیر تهران-نیویورک
پرواز میکند و بایک توقف کوتاه در لندن
این دو شهر را بهم مربوط میسازد.

هوایی ملی ایران «۷۴۷»





سیکو هدیه ای که سالها می ماند



SEIKO